مجموعه ایست مشتمل بر دو کتاب
۱- شرح و ترجمهٔ دعای کمیل که در سال ۱۳۲۴ تألیف شده
۲- شرح و ترجمهٔ دعای صباح که یک سال بعد از اولی تألیف شده
هر دو از تألیف محمد علی بن نصیر

بازدید شد
۱۳۸۲
مجموعه ایست مشتمل بر دو کتاب
۱- شرح و ترجمهٔ دعای کمیل که در سال ۱۳۲۴ تألیف شده
۲- شرح و ترجمهٔ دعای صباح که یک سال بعد از اولی تألیف شده
هر دو از تألیف محمد علی بن نصیر
بازرسی شد
۴۲ - ۴۶
۵۳۴۳ ص-ن
۴۶۶۵
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب ۱- شرح و ترجمه دعای کمیل ۲- شرح و ترجمه دعای صباح.
مؤلف
موضوع محمد علی بن نصیر
شماره قفسه
شماره ثبت کتاب ۶۲۵۲۹
خطی «فهرست شده»
۴۲۹۴

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذی هدانا الی الدعاء الجنا به وصلی الله علی نبیه و آله

وبعد چنین عرض می نماید بنده جانی فانی عاصی از خدای بصیر محمد علی ابن نصیر منسوب به بلدهٔ ثبت که نیت در او چنین مدة زمانی بود کرده تو خیال به خطور نموده بود که ترجمه نمایم دعای مشهور به کمیل را که معروف است عند العوام والخواص و مداوم بقرائت او هستند در لیالی جمعها و لیالی شریفه معروفه این دعای شریف مثل معروفیه قران و صحیفه سجادیه است نزد صالحان ایمان لکن عوائق زمان و حوادث مانع شده بود لکن بخاطر کذشته بود در این اوان که غرهٔ ربیع الاول است سنهٔ هزار وسی صد و بیست و چهار است شروع نمودم باعانت ولی مطلق در ترجمهٔ دعاء معروف امید است که بنحوی ترجمه شود که مقبول در نزد برادران دینی و اخلاء روحانی شود و محل اعتراض علماء و ازکیاء نشود والیه انیب و استعین **بدان** ادعیه منقوله از نبی و وصی ع دو قسم است یکقسم از آن که هر لفظ آن را خواندن مدخلیت دارد در ثواب مترتب بر نفس لفظ است مثل جوشن صغیر و کبیر و بخواندن دو زیارت عاشورا از این قسم باشد و قسم دیکر آنستکه ثواب و اجر بر مضمون دعاء است نه بر هر لفظ پس اکر مضمون ان ملتفت نشود و نداند بر نفس خواندن او ثواب مترتب نشود و دور نیست ادعیه صحیفه سجادیه از این قسم باشد و دعاء کمیل از این قسم است بعلت آنکه این دعا منسوب بحضرت خضر است

نه بخدا و سند این دعا آن اطلاع شده ام کسی عیب زده باشد و یا تامل نموده باشد تمام مولفین و مصنفین کتب ادعیه این دعا را از مسلمات شمرده و همه ایشان روایت نموده که کمیل زیاد کفت بودم من با جمعی از اصحاب خدمت حضرت امیر المومنین ع که اصحاب عرض نمودند یا امیر المومنین چه معنی دارد قول خدای عز وجل در سورهٔ دخان فیها یفرق کل امر حکیم یعنی در این شب جدا میشود هر کاری که مشتمل بر مصلحت و حکمت است و فرمودند که شب نیمهٔ شعبان که شب برات است قسم بانکسیکه جان من در ید قدرت او است نیست بنده مکر انکه هر چیزی که واقع شود بر او از خیر و شر قسمت کرده شود بر او از این شب تا آخر سال و کسی نیست که احیاء در این شب را و بخواند دعاء خضر را مکر اینکه دعا او مستجاب شود کمیل کفت چون اصحاب متفرق شدند و آن بزرکوار بخانه تشریف بردند شب بخدمت آنحضرت رسیدم فرمودند که از برای چه چیز آمدی عرض نمودم بطلب دعاء خضر علیه السلام آمدم فرمودند بنشین ای کمیل چون این دعا را حفظ نمائی در هر شب جمعه یا در هر ماهی یکبار و یا در هر سالی یکمرتبه و یا در مدت عمر خود یکمرتبه بخوان تا کفایت شر دشمن از تو شود و یاری کرده شوی و روزی داده شوی و البته آمرزیده شوی ای کمیل طول صحبت تو و خدمت تو موجب آن شد که تو را بچنین نعمتی و کرامتی ممتاز و سرفراز بکردانم پس فرمودند بنویس دعا را تلقین من نمودند **اقول** از این روایت چنان فهمیده میشود که این دعا شریف از جهة هر مطلبی از مطالب سنویه و

اخرویه خصوصاً دفع ظالم اثر دارد بسم الله الرحمن الرحیم یعنی استعانت
می جویم من باسم خدائی که این صفت دارد روزی دهنده مخلوق خود
است و این صفت دارد رحیم است یعنی انعام او بر مخلوق خود در دنیا
بافاضه وجود و رسانیدن بر ایشان ارزاق و سایر نعم بر ایشان تا
اینکه بوسیله او معرفت تحصیل نمایند و مشغول به بندگی او شوند و
یاری کننده بندگان است در عقبی بمغفرت و رسانیدن ایشان است
بروضه جنت و مقام قرب بعضی از اهل تحقیق گفته اند بجهت تعظیم خدای
عز و جل باء بسم الله را طول بکشید و سین او را نیز طول بکشید و میم
او را مدور سازید مرویست که حضرت ختمی مآب فرموده که در قیامت بنده
امر شود که در دوزخ برند چون بکنار دوزخ رسد گوید بسم الله الرحمن
الرحیم و قدم در دوزخ نهد آتش دوزخ از او هفتاد سال بگریزد و
از حضرت علی بن موسی الرضا مرویست که بسم الله الرحمن الرحیم اقرب
است باسم اعظم از سیاهی چشم بسفیدی آن مرویست که قیصر روم را
صداعی عارض شد و رجوع باطبا نمود اطبا عاجز شدند از معالجه آن
مردم بان رسانیدند از صفات حمیده حضرت ختمی مآب و اعجاز و کرامات
آن وجود اقدس را از برای قیصر نقل نمودند و باو گفتند که شفاء امراض باو
شود پس عریضه نوشت بخدمت آنحضرت صلعم و صورت حال را عرض نمود
حضرت کلاهی از برای او فرستادند و فرمودند که بر سرت بگذار شفا یابی
چون قیصر بر سر گذاشت شفا یافت و متعجب شد امر نمود آن کلاه را شکافتند

و در آنجا

و در آنجا کاغذی یافت که در آن نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم و دانست
که سبب شفای او این کلمه شریفه است فی الحال اسلام قبول نمود و نیز مرویست
که فرعون پیش از آنکه دعوای خدائی نماید امر نمود که در کوشک بر این
کلمه جلیله را بنویسند و چون دعوای خدائی نمود و حضرت موسی او را
دعوت کرد بایمان بخدا تا آنکه حضرت موسی مأیوس شد مناجات کرد
با پروردگار خود و شکایت از فرعون خطاب رسید ای موسی تو نظر
بکفر او داری و هلاکت او را میطلبی و من نظر بر آن کلمه جلیله دارم که
در کوشک او نوشته شده است قسم بعزت و جلال خودم تا آن نام بر آن
کوشک هست او را عذاب نخواهم کرد چون مشیت الهی بر عذاب او قرار
گرفت آن نام را محو نمود اللّهم انی اسألک برحمتک التی وسعت
کل شیء یعنی ای خدای بدرستیکه من سؤال می نمایم ترا بمهربانی خود
آنچنان مهربانی که فرو گرفته است همه چیز را یعنی چیزی نیست که از آن
رحمت و مهربانی تو باو نرسیده باشد از نبی اکرم صلعم مرویست که آن
بزرگوار فرمودند که خداوند صد جزء از رحمت است نود و نه جزء را
ذخیره نمودند در خزانه احسان خود از برای آخرت و یک جزء دیگر را بر
زمین نازل ساخت و در میان خلایق قسمت نمود هر شفقتی و مهربانی
که بندگان در حق یکدیگر نمایند از آن یک جزء است چون روز قیامت شود
آن یک جزء را بر آن نود و نه جزء کامل سازند بر بندگان نثار نماید
اقول از این روایت معنی دعاء دو وجه استفاده شود یکی وجه آن است

کر بنده سؤال می نماید از خدا از ان یکجزو که با مردم مهربان شود و شفقت
نماید وجه دیکر انست که سؤال از رحمت او نماید در اخرة که شامل
او شود و امرزیده شود از تابعین صحابه منقول است که در اخرت
رحمت خدا ظاهر شود بجمیع مردمان از مؤمن و کافر و رحمن است در دنیا
بجمیع بندکان و رحیم است در اخرت نسبت بمؤمنان باین وجه معلوم
می شود که معنی رحیمیت در طاعت و عبادت و امرزنده کناهان است
نسبت بایشان و رساننده ایشان به درجات جنان و نجات دهنده
ایشان در ظلمت قبر و حیرت قیامت مرویست از ائمه که چون بنده مؤمن
در قبر کذارند و سر قبر را بپوشانند و دوستان و مصاحبان باز
کردند و او را در کنج لحد تنك و تاریك كذارند حق سبحانه تعالی از
روی لطف بنده نوازی خطاب کند ای بنده من در دین کنج تاریك
ماندی و دوستان و یاران که از برای ایشان در حق من عصیان کردی
ترا تنها کذاشته اند پس امروز من رحمت نمایم ترا رحمی که تعجب
کنند مردمان از ان رحمت پس خطاب بفرشتکان اید که ای ملائکه من
این غریب است بیکس و بی یار و از وطن دور امر میکنم شما را اینکه
مقدور شما شود بر وی کرم نفرمایید پس ملائکه بر او دری از بهشت
بر روی او کشایند و قبر او را وسیع نمایند و انواع ریاحین و موائد
نزد او حاضر سازند پس خدا فرماید بمن واکذارید نمائید من مونس
او هستم تا روز قیامت و نیز از انحضرت رسالت پناه مرویست که

چون

چون روز قیامت شود بنده را حاضر کنند امر از جانب خدا اید که قبه
زنند و بنده را در ان جا بنشانند بعد از ان خدای عز و جل خطاب
کند با او که ای بنده من نعمت مرا سرمایه معصیت کردن من ساختی هر چه
نعمت بر تو زیاد کردم تو بیشتر در عصیان افزودی بنده سر خجالت را
پیش افکند خطاب رسد ای بنده من همان ساعت که معصیت مینمودی
من ترا امرزیدم و قلم عفو بران کشیدم و بنده دیکر را حاضر سازند
و بعتاب من کوش سرزنش نمایند و او را از این عتاب بکریه در اید
خدا فرماید ای بنده من ان روزی که کناه کردی در دنیا و میخندیدی
ترا شرمسار نکردم امروز که کناهی میکنی چه کونه ترا عذاب کنم و رسوا
نمایم ترا رخصت بدخول بهشت دادم وبقوتك التی قهرت بها کل
شیء یعنی سؤال می نمایم من ترا بتوانائی و قدرت اینچنانیکه مقهور و
مغلوب نمودی بواسطه او هر چیز را پس هر چیز در زیر قدرة او اسیر است
و تمام اشیاء مطیع و منقاد او است وخضع لها کل شیء و فروتنی
و تواضع نموده است از جهة قوة و توانائی خدا همه چیزها چکونه چنین
نباشد اکر اراده فناء موجودات نماید فناء شود و معدوم را بعالم
وجود اورد زینب عطاره عرض نمود خدمت رسول اکرم اکر اسمان و
زمین و انچه در ان است اکر از فرمان ابری خدا مخالفت نماید خدا چه
میکند با انها فرمودند امر می نماید بمرغی که عنقاء خود بکیرد ایشانرا
و بیاندازد ایشان را در بیابانی که این اسمان و زمین در ان بیابان

بمنزلهٔ ریگی باشند که در صحرا افتاده وذلّ لها کلّ شیءٍ دلیل وخوار است
از جهت توانائی او هر شیء زیرا خداوند هر چیز را اگر بخواهد در ایشان
بکند میکند وایشان را قدرت نافرمانی نیست مقتول ومغلوب میشود وهمهٔ
اشیاء مغلوب خداوند باشند وبجبروتک التی غلبت بها کلّ شیءٍ یعنی
سؤال می نمایم ترا به بزرگواری خود ای خداوند بزرگواری که غالب شده
بواسطهٔ آن بزرگواری که نگذارد از بابا انکه او را جبر وتعدّی است هر که
مراد خود که خلاف مصلحت است برسد وبعزّتک التی لایقوم لها
شیءٌ یعنی سؤال می نمایم بعزّت وقوّت تو ای خداوند قدرتی که نمی ایستد
از جهت او چیزی هر چیزی که بناء مقاومت دارد میفتد نمرود در مقا
مقاومت آمد پشه او را هلاک نمود وفرعون غرق شد وهکذا یکون
شود مصنوع ومخلوق بتوانند مقاومت با خالق نمایند وبعظمتک
التی ملأت کلّ شیءٍ یعنی سؤال می نمایم من ترا به بزرگی تو ای خداوند بزرگی
که پر کرده است هر شیء را در هر چه که نظر میکنیم بغیر از بزرگی وجلال
وجمال تو چیز دیگر مشاهده نکنیم وبسلطانک الذی علا کلّ
شیءٍ یعنی سؤال می نمایم ترا به پادشاهی تو ای خداوند پادشاهی که غالب
است بر هر چیز وهمهٔ اشیاء دون او است وپست تر از او است وبعضی
گفته اند ای خداوند پادشاهی که برای است هر چیزی را واین بعید است
چنانچه معنی رفعت بعضی گفته اند واین نیز بعید است وبوجهک
الباقی بعد فناء کلّ شیءٍ یعنی سؤال می نمایم ترا به ذات تو که این صفت

دارد

دارد باقی می ماند بعد از فناء ونابودی هر چیزی تسمیهٔ ذات بوجه
باعتبار آنست که از باب اطلاق مسبّب بر سبب است وگویند وجه بمعنی
رای وتدبیر نیز آمده است او مدبّر جمیع امور است ودر بعضی از روایات
وارد است که وجه الله انبیاء ورسولان او هستند ابن بابویه بسند
خود روایت کند از عبد السلام بن صالح هروی که میگوید عرض نمودم
خدمت علی بن موسی یا بن رسول الله چه میفرمائید در حدیثی که روایت
مینمایند اهل حدیث که مؤمنان زیارت می نمایند خدا را در منازل
خودشان فرمودند یا ابا الصلت خدای عزّ وجلّ تفضیل داده پیغمبر خود
محمّد صلّی را بر تمام خلق از پیغمبران وملائکه وطاعت او را طاعت خود قرار
داده ومتابعت او را متابعت خود قرار داده زیارت او را در دنیا وآخرت
هم زیارت خدا است فرمودند خدای عزّ وجلّ هر که اطاعت رسول نماید
اطاعت خدا نموده است هر که متابعت او نموده است متابعت خدا نموده
وفرموده است رسول اکرم صلّی الله علیه وآله هر که زیارت نماید مرا در حیوة
من یا بعد از ممات بتحقیق که زیارت نموده است خدا را ودرجهٔ رسول
الله باشد در بهشت ابو الصلت گفت عرض نمودم یا بن رسول الله چه
معنی دارد خبری که مردم روایت نمایند که ثواب لا اله الا الله گفتن
نظر نمودن بوجه خدا است فرمود علیه السلام یا ابا الصلت هر که خدا را
بوجه کالوجوه الظاهری اعتقاد نماید بتحقیق او کافر است لکن مقصود
از وجه خدا انبیاء ورسل وحجج او هستند ایشان کسانی هستند که بایشان

توحید خدا می شود و دین او و معرفت او و خدا فرموده است کل من علیها
فان ویبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام و فرموده کل شیء
هالک الا وجهه پس پیغمبران و رسل و حجج او و در درجات شان
عظیم وارد است از جهت مؤمنان در روز قیامت و حضرت محمد خاتمی مآب
فرمودند هر که دشمن دارد اهل بیت و عترت مرا نخواهد دید مرا
و من او را در روز قیامت و فرمود در میان شما کسی هست غیبت
را بعد از انکه از من جدا شود یا ابا الصلت خدای عز و جل وصف
نمی شود بمکان و درک نمی شود بابصار و اوهام   و باسمائک التی
ملأت ارکان کل شیء یعنی سؤال مینمایم من تو را باسماء تو
انچنان اسمها انکه پر نموده است جوانب هر چیزی برای تو و در شرح
دیوان امیر علیه السلام در فواتح ان مسکویه صوفیه گویند اسم یا ذات
است یا صفت یعنی و تجلی خاص و سخن در این اسمیست که عین
سما است یا غیر او نزد لفظ چنانچه متکلمان نیز دارند و حق آن
است که از وجهی عین است و از وجهی غیر و اطلاق اسم بر صفت هم شایع
است اسم بر سه قسم است چه اطلاق او بر ذات یا باعتبار امر عدمی
است و او را اسم ذات گویند مثل قدوس و یا باعتبار وجودی است
که تعقل او بر تعقل غیر موقوف نیست و او را اسم صفت گویند مثل
حی و یا باعتبار امر وجودی است که تعقل او بر تعقل غیر موقوف
است و او را اسم فعل گویند مثل خلاق و اسم جامع الله است

انتهی خدای عز و جل را اسمائیست که بان اسما خدا افاضه فیض بکائنات
نماید در هر جانب از جوانب باشد غرض از این فقره ان است که خدای
عز و جل از جوانب سته که نظر و تامل شود در او مشاهده و دیده
قول امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق ع که در هر چیز علامت است
که دلالت میکند بر وجود خدا و یکی هستی او   و بعلمک الذی احاط
به کل شیء سؤال می نمایم من تو ابدانائی تو ان چنان دانائی که مستولی
و احاطه نموده است هر چیزی را و چیزی نیست از کائنات و موجودات که
از علم او خارج باشد چگونه چنین نباشد و حال انکه علم او عین ذات
او است و ان بایضی عبارت گویند علم خدا صفت ذات است نه صفت
فعل است و لذا او را تعبیر بلا نمائیم نه دانند و فرق مابین صفت ذات
و صفت فعل ان است چنانچه حضرت رضا ع منعم مانید او را خود بنفسه
نفی غیر کند مثل انکه عالم است یعنی جاهل نیست و در وقتی نفی غیر نمیکند
خالق نفی نمیکند غیر خالق نیست و کیف کان دلیل بر دانائی او بدیهی
است عمده در نزد حقیر قضا حوائج عباد است که امور خفیه ایشان را
که حاجت بر او دارند کاهی بدون سؤال بر اورده می شود و یا با سؤال
دوم انکه امور منتظمه متسقه در عالم مشاهده می شود که ان امور صادر نشود
مگر از عالم دوم وقوع این امور متوهم نشود که وقوع ان اندک اتفاق است
و علم حاصل می شود بالوجدان انسان را که خالق او عالم است و در بدن
خود چهار قوه می بیند اگر ان قوی نباشد انسان بر قرار نخواهد بود

چه گونه شود که خالق خلق این قوی نماید و عالم ان قوی نباشد و این قوی
جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه است اما حکمت جاذبه انستکه بدن را
دائما در تحلل و انتقاص است پس حاجت دارد بچیزی که جذب نماید عوض
مقداریکه مضمحل شده است و اما ماسکه حکمت او انستکه غذاء لازم است
و عضو نیز لازم است پس حاجت بقوی که ایشان را باهم نگه دارد متفرق
نشود و اما حکمت هاضمه انستکه غذائیکه انسان تناول مینماید این حاجت
دارد او را تغییر و تبدیل دهد بچیزی که اصلح بحال او باشد پس
شیر او کشیده می شود و فضلات او باقی می ماند پس حاجت دارد
بقوه که دفع ان فضلات نماید ان قوه را دافعه گویند از جهت این امر
عجیب است که حضرت رب العزة میفرماید در مقام توبیخ و تقریع و سرزنش
ایا تفکر ننموده اند ایشان انچه را که در نفسهای ایشان است
خلق نموده است خدای عز و جل اسمانها و زمینها را الخ ما بین ایشانست
مگر بحق وبنور وجهك الذي اضاء له كل شيء سوال میکنم من
تو را بنور ذات تو ان چنان ذاتی که روشن شده است از جهت او هر چیزی را
بدانکه اشیاء پیش از انکه عارض وجود بر ایشان شود نابود صرف
و عدم محض بوده اند کسی را بر ایشان راه نبود چون لباس وجود بر ایشان
پوشیده شد از تاریکی بروشنائی امدند و از جهت هر کس روشن شد
خصوصا انکه بر ایشان لباس وجود پوشید پس گوئیم تا بود صرف
و عدم محض چیزی نبودند که خدا ایشان را بداند بعد از جهت معلوم

شدند

شدند هیاکل موجودات بعد از وجود متصف بوصف معلومیة
شوند مر قبل یا نور ای روشنائی دهنده و ای زینت دهنده
و ای دلالت کننده چنانچه مفسران در تفسیر الله نور السموات و
الارض گفته اند که خدا روشن سازنده اسمانها و زمین است بافتاب
و ماه و ستارگان و خدا زینت دهنده اسمان است بملائکه و زینت
دهنده زمین است به پیغمبران و علماء و خدا هدایت اهل اسمان و
زمین را بکواکب از روی رافت و لطف خود یا قدوس ای پاکیزه
خدا و منزه از نقایص چگونه چنین نباشد و حال انکه او واجب الوجود
است که او را صفت جلال و جمال باشد پس از نقص خالی است یا اول
الاولین و یا اخر الاخرین ای اول اولها یعنی او است پیش از همه
چیزها و لهذا پدید اورنده همه موجودات است و پیش از او چیزی
نیست و لذا گویند یکی بود و یکی نبود ای اخر اخرها یعنی بعد از فنا
موجودات او باقی است و او را فنا نیست در اخر کار پس قول معروف
که یکی بود سه احتمال دارد یکی اینکه یکی عدد که او را دوم باشد
نبود و دیگری در بدو مخلوق نبود سیم در اخر کسی باقی نماند
اللهم اغفر لي الذنوب التي تهتك العصم ای خدا من بیامرز از جهت
من گناهان انچنانیکه میدرد پرده ها را ان گناهان چنانچه مرحوم
در مجمع البحرین میفرماید که روایت شده است از صادق آل محمد شراب
خوردن و لعب نمودن و قمار نمودن و مزاح کردن در مجلس که

مردم را بخنده آوردن و بازی نمودن و ذکر عیوب مردم است و نشستن
با اهل باطل و باک نداشتن از بعضی اللّهمّ اغفر لی الذّنوب التی
تنزل البلاء سؤال مینمایم من ای خدا که بیامرزی از جهة من گناهان
آنچنانیکه میفرستد بلاها را از مرض و نحو او مثل شرکت بخدای عزّ و جل
که سبب غرق شدن قوم شد در زمان نوح و موسی و لواطه در زمان
لوط و خراب شدن دیار شد در زمان لوط و در زمان ما خسف بعضی از
بلاد و حرام شدن و رباء دادن و گرفتن سبب خرابی بلد می شود چنانچه آقا اله
بهبهانی در رساله معاملات خود بوجدان نقل میفرمایند و مبتلا شدن
بفقر و فاقه چنانچه خودم مشاهده نموده ام اللّهمّ اغفر لی الذّنوب التی
تغیّر النّعم خدایا بیامرز از جهة من گناهان آنچنانیکه تغییر و تبدیل
میدهد نعمتها نیده متنعّم بانواع نعمتهای خدا است از صحة و امنیة
و کثرة اولاد و اعوان همینکه ترک شکر نمودن نمود و اصرار بمعصیة
خدا نمود آن نعم آن او تبدیل بمرض و فقر و خوف و قلت اولاد و اعوان
آنست که خدای عزّ و جل میفرماید در سوره انفال بدرستیکه خدا
تغییر نمیدهد نعمتی که بقومی عطا فرموده مگر آنکه آن قوم تغییر دهند آنچه
که در نفس ایشان است خود بخود اللّهمّ اغفر لی الذّنوب التی تحبس
الدّعاء ای خدای من بیامرز از جهة من آن گناهانیکه آنچنان است که
حبس میکند دعا را و مانع شود از اجابت دعا مروی است که آن مال مردم
غصب نمودن و مظالم مردم ندادن و حرام خوردن و باز گشتن از معاصی

نمودن

نمودن اللّهمّ اغفر لی الذّنوب التی تنزل البلاء ای خدای من بیامرز
تو از جهة من گناهان آنچنانیکه میفرستد بلاها آنچنانکه عارض بدن شود
مثل طاعون و وباء و خوف و مرض و فقر و پیری مروی است از سجاد ع
گناهانیکه نازل کند بلاء را ترک نمودن اعانة ملهوف و ترک نمودن
اعانة مظلوم است و امر بمعروف و نهی از منکر ننمودن اللّهمّ اغفر لی
الذّنوب التی تقطع الرّجاء ای خدای من بیامرز از جهة من گناهانیکه
جدا میکند امید و آرزو را مروی است از حضرت امیر المؤمنین ع مایوس شدن
از رحمة خدا است و اعتماد و وثوق بغیر خدا ست و مایوس بودن از رحمت
خدا و تکذیب نمودن بوعده خدا اللّهمّ اغفر لی الذّنوب التی تعجّل الفناء
یعنی ای خدای من بیامرز از جهة من گناهانیکه تعجیل و شتاب نماید
فناء شدن را مروی است از صادق آل محمّد ان گناهانیکه سبب تعجیل فناء
می شود دروغ گفتن و زنا نمودن و قطع صله رحم نمودن است و قسم
دروغ گفتن و راه سدّ نمودن و ادعاء امامت بدون حق نمودن است
در مجالس ابو علی پسر شیخ طوسی باسناد خود از اسحق بن عمّار گفت فرمود
صادق آل محمّد که نمیدانم چیزی را که زیادتی عمر بکند مگر صله رحم حتّی
آنکه شخص اگر اجل او سه سال است پس صله رحم کند خدای عزّ و جل
عمر او را سی سال زیاد کند پس عمر او می شود سی و سه سال و گاهی اجل
شخص سی و سه سال است پس قطع رحم کند پس سی سال از عمر او ناقص
شود مگر اینکه خدا اجل او را به سه سال فضل زیادتی از مرحمت روایت کند و او

از صادق آل محمد که از بزرگوار فرمودند که کسانیکه میمیرند بگناهان
زیاده است از کسانیکه میمیرند باجال و کسیکه زنده گانی نموده است باحسان
نمودن و خوبی زیاده است از کسی که زنده گانی نموده است بعمرها و اجلها
اللّهمّ اغفر لی کلّ ذنب اذنبته و کلّ خطیئة اخطأتها ای خداوند من بیامرز
از برای من هر گناهی را که مرتکب شده ام او را و هر خطیئه که بنادانی جا
آورده ام او را بدانکه گناه انواع است زیرا که او منقسم میشود بسوی مالیه
و بدنیه و بدنیه نیز منقسم میشود بسوی قول و فعل و فعلیه مختلف میشود
باختلاف آلاتی که انسان بواسطه آن آلات معصیت و گناه را بجا
آورد پس معاصی چند نوع است قسمی از آن تغییر میدهد نعمتها را و قسمی
از آن نازل میکند عقوبت را و قسمی از آن قطع مینماید امید را و قسمی از
آن را او غالب دشمنان نماید و قسمی از آن منع میکند از دعا که مستجاب شود
و قسمی از آن سبب نزول بلا میشود و قسمی حبس نماید باران آسمانها
و قسمی پرده را میدرد و قسمی سبب شود از برای تعجیل فنا و قسمی سبب شود
از برای تاریکی هوا و قسمی موجب هتک عصمت میشود و قسمی دفع
نماید حظ و نصیب را و غالب این گناهان را در سابق ذکر نمودم و بعضی
باقی مانده است و آن گناهی است که کشف غطا میکند روایت از ائمه
که آن گناهیکه پرده را میدرد قرض نمودن و قصد دادن نداشتن است
و مال خود را بباطل خرج نمودن و بخل نمودن بر اهل و اولاد خود و بد خلقی
و کم صبری و ضجر و اهل دین را خوار نمودن است و اما گناهیکه ارتکاب او

موجب

موجب پشیمانی شود مرویست که او قتل نفس محترمه و ترک صله رحم
نمودن با قدرت و وصیت نه نمودن و مظالم مردم ندادن و زکوة ندادن
تا وقت مردن و گناهانی که باعث تاریکی هوا شود مرویست که او
سحر و کهانت و اعتقاد بنجوم داشتن و تکذیب تقدیر نمودن و عقوق
والدین را ادا نه نمودن و اما گناهانیکه دفع میکند حظ و نصیب را
و او امور یست مرویست از ائمه که اظهار فقر نمودن و خوابیدن از
نماز عشا و نماز صبح و نعمت را حقیر داشتن و شکایت از خدا نمودن و اما
گناهانیکه مانع از باریدن شود مرویست از سجاد که او جور حکام در
شهادة دروغ و کتمان شهادة نمودن است و زکوة ندادن و اعانت
بر ظلم نمودن و قساوت قلب بر فقراء داشتن و اما گناهانیکه موجب حبس
دعا میشود مرویست از حضرت سجاد که او بدی نیت و خبث سریرة
و نفاق با برادران مومنه و بوعده وفا نه نمودن و نماز را تاخیر انداختن تا آن
وقت برود اللّهمّ انّی اتقرّب الیک بذکرک ای خداوند من بتحقیق
نزدیک میشوم من بسوی تو بخاطر آوردن من ترا و نزدیک شدن
من ترا و قرب شیء بشیء ضد بعد او است و این قرب دو نحو است یا
برفعت و یا بمکان و هر دو صفت اجسام است و خدا را امکانی نیست که
بنده باو نزدیک شود و جسم و جسمانی نیست که باو توان نزدیک شد
پس قرب بنده بخدا بجا آوردن عمل صالح است و یاد آوردن او است
و نزدیک شدن خدا بر بنده احسان و لطف و فیض جود و مواهب

او است بر بنده و من دیگر شفیع بنده بخدا بیاد آوردن او است و دیگر او
از واضحات است چنانچه خدای عز و جل در قرآن خود میفرماید مرا یاد
نمائید ترا یاد نمایم و ذکر من نمائی ترا ذکر نمایم و ذکر خدا فوائد
بسیار است یکی آنکه موجب اطمینان نفس است دوم وسوسه را زائل نماید
و دیگر سبب رستگاری در آخرت است و دیگر دفع دشمنان او می شود
روایت مینماید محمد بن حسن طوسی باسناد خود از ابو حمزه ثمالی و او از
علی بن الحسین ع و او فرمودند نوشته شده است در تورات آنچنانکه
نازل بر موسی شد که حضرت موسی ع سوال نمود خدای عز و جل را که
چه چیز است کسی با تو مناجات نماید دریاد آوری که مینمائی و چه فرمود
خدای عز و جل کسی که من یاد آورم هستم کسی را که مرا یاد نماید پس موسی ع
عرض نمود بخدا که کیست در ستر تو در روزیکه ستری نیست مگر
ستر تو فرمود آن کسانیکه مرا یاد نمایند پس من ایشان را یاد نمایم و
دوست دارند مرا من ایشان را دوست دارم پس ایشان کسانی هستند
که اگر اراده نمایند اهل زمین را که بدی به ایشان برسانند پس من از ایشان
دفع نمایم واستشفع بك الی نفسك یعنی شفیع میگردانم من تو را بسوی
تو یا آنکه طلب شفاعت میکنم من تو را بسوی تو و شفاعت در لغت عرف
سوال نمودن از در گذشتن گناهان و جرایم است و در روایت است
که شفاعت کن قبول شفاعت تو شود یعنی شفاعت قبول شود و نفس روح
حیوانی را گویند و یا قوه مدرکه که عبارة از نفس ناطقه و بعبارة اخری

نفس او را

نفس او را انسانی است مطمئنه راضیه مرضیه هیچ یک از اینها بان راه
ندارد در تصویر و تعقل ندارد بلی نفسیکه او را غایه و خواص است
اطلاق بر حقیقة شیء و ذاتیه شیء می شود و نفس در دعا عبارة است
از حقیقه و ذات غرض از این فقره آن است که من مجرم و عاصی هستم
و حاجت دارم بکسی که واسطه شود و اصلاح مابین من و خدا نماید
در تجاوز از گناهان و جرایم اولی و الیق و خوب تر نیافتم از اینکه
تو را شفیع نمایم بسوی تو که خود اصلاح مابین من و خود نمائی حتما
دارد که مراد بنفس پیغمبر و اوصیاء او باشد چنانچه در وجه گفتیم
پس مراد آنست که شفیع مینمایم من بسوی تو پیغمبر و اوصیاء او را و
هر دو معنی صحیح است واسألك بجودك ان تدنینی من قربك
جواد کسی را گویند که در عطاء خود بخل نکند و کریم کسی را گویند
که از او محاسن و خیرات و خوبی و آداب خوب بروز نماید اول ضد بخیل است
و دویم ضد لئیم است سوال شد از حسن بن علی ع که آن بزرگوار در طواف بود
مردی عرض نمود بآن بزرگوار خبر بده مرا از جواد فرمودند بجهة کلام تو
دو راه هست پس اگر سوال نمودی تو از مخلوق پس جواد آن کسی است
که ادا نماید آن چیز را که خدا بر او واجب نموده است و بخیل آنکسی است که
بخل نماید از آن چیزیکه خدا بر او واجب نموده است و اگر سوال نمودی
تو از خالق پس او جواد است اگر عطا نماید و او جواد است اگر منع نماید
زیرا که اگر عطا نماید بتو عطا نموده است باو چیزی را که استحقاق ندارد و اگر

و منع غایت پس منع نموده است او و چیزی بر اکرام او نبوده است و کیف کان
جود خدا اکرام او و صادر شدنها از قبیل فعل است و او از اوصاف جمیله
است مراد از این فقره آنست که تعالی از آنکه تو جواد و منعم و محسن و کریم
هستی بجا و زنمودن از گناهان من و عفو نمودن از من آن آثار جود و کرم
تو است امر جدید تازه نیست با من که موجب تعجب دیگران شود و خجلت مردم
پس سؤال مینمایم من تو را ببخشش و کرم تو که نزدیک کنی مرا آن قرب
خود که ایصال خوبی و احسان و لطف و رحمت از جانب تو بمن شود
چنانچه معنی قرب بخدا را به تنبیه بیان نمودم و ان توزعنی شکرک و ان
تلهمنی ذکرک سؤال مینمایم من تو را آنکه الهام نمائی مرا ثناء و
مدح نمودن تو را و الهام نمائی مرا یاد آوردن تو را و وضیعه بودن
ان در انسان کمال خوبی او و بزرگی او است چنانچه فقدان او کمال
منقصت و پستی او است اما شکر حقیقة او ثناء نمودن منعم و مدح نمودن
او است از روی تعظیم و تکریم و اجلال نمودن منعم و حق او را بجا
آوردن است و تحصیل او در کمال صعوبت است زیرا که عاجزاند از
ادا نمودن شکر او زیرا که شکر نمودن او هم نیز حاجت دارد بشکر و این
هم حاجت دارد بشکر دیگر و غیر شود که در لحظه نعمت خدا از انسان دور
شود پس چگونه در ماه و سال و مدة عمر توان شکر خدا بجا آورد زیرا
انسان در لحظه واحده نظر غایت دیده نعمتها را که منظورات او شمرده نمی‌شود
و می‌شنود گوش او حرفها را که شمار ندارد و سخن گوید زبان حرفی

که شمار ندارد و هر دو قرار او ساکن و هر وقت متحرک است و نفس میزند
بانفاس متعدد اینها همه نعمت خدا است چگونه می‌شود شکر ایشان را نمود
صدوق روایت میکند از حضرت ختمی مآب که آن بزرگوار از جبرئیل که
گفت خدای عز و جل فرموده است که اهل ذکر من در نعمت من هستند و اهل
شکر من در زیادتی من هستند و اهل طاعت من در بزرگی من هستند
و اهل معصیت خود را از رحمت خود مأیوس نخواهم نمود اگر مریض
شوند من طبیب ایشانم و اگر توبه کنند من ایشان را دوست میدارم توبه
ایشان را قبول نمایم و اگر معصیت نکنند بمصیبتها و بلاها مبتلا نمایم
مروی است از صادق آل محمد که آن بزرگوار فرمودند اگر یکی از شما
بدو جرعه آب میاشامد بسبب آن داخل بهشت می‌شود بعد فرمودند کسیکه
ظرف آب را برمیدارد و بر دهان خود میگذارد و میاشامد بعد سیراب
می‌شود دور میکند و حمد خدا مینماید بعد دفعه دوم میاشامد بعد
دور میکند و حمد خدا را مینماید بعد دفعه سیم میاشامد و بعد دور
میکند و حمد خدا را بجای میاورد پس مستحق بهشت شود و گفته شده است
شکر خدای عز و جل نعمة حاضره را آنکه میدارد و نعمة غائبه را تحصیل
کند و این شکر را فواید دنیویه و اخرویه هر دو هست چنانچه در کفران
او بلاهای دنیویه و اخرویه هر دو مترتب است حتی خدای عز و جل از کفران
تعبیر بکفر نموده است گفتیم که شکر باید از روی تعظیم باشد زیرا وقتیکه
انسان شکر او بجا از روی تعظیم نباشد خود را بدان کافر میکند و بدن

او نجس می شود مثل اینکه انسان فقیر در اسواق و خانها دور میزند
و با تعب لقمهٔ نان خوشک پیدا میکند و میخورد و بعد از خوردن آن
رو بحقارت میگوید الحمد لله شکر معنی او انستکه اگر تو خدائی این چه نعمت است
که بمن دادی اما ذکر فواید او را در سابق ذکر نمودم حتی مرویست از صادق
آل محمد فرمود که خدای عز و جل وحی فرستاد بموسی بن عمران یا موسی
فرحناک مباش بزیادتی مال و در هر وقتان ذکر من دست بر مدار که
کثرت مال فراموش کند انسان را از گناهان خود و بیاد نیاوردن خدا
قساوت قلب میاورد ابن فهد در عده روایت مینماید از حضرت پیغمبر
که آن بزرگوار فرمودند که بخیل ترین مردمان کسیست که مرد مسلم
میگذرد و سلام بر او نمیکند و کسل ترین مردمان کسی است که با بدن صحیح
و فارغ ذکر خدا را نمی‌نماید بلبث زبان خود و دزدترین مردمان کسی است
که از نماز خود بدزدد مثل آنکه جامه کهنه را به پیچید این نماز را بر روی او زنند
جفا کننده مردمان مردمانی کسی است که اسم نبی نزد او برده شود و صلوات
نفرستد پس ذکر خدا در هر جا نیکو است حتی در بیت الخلاء بدانکه ذکر
الله عبارت است از یاد آوردن خدا و متذکر اوصاف او شدن از صفات
ثبوتیه و سلبیه بلکه یاد آوردن دوستان خدا یاد آوردن خدا است
و از این قبیل است صلوات بر پیغمبر و آل او اللهم انی اسالک سؤال
الخاضع المتذلل الخاشع خضوع ترسیدن هیبتیکه است که لازم قلب است
و قلب او ترسناک است و علامتش او چشم او بسته و ملتفت بعلایق

دنیوی

دنیوی از جاه و مال نباشد و آب دیده او جاری و ندامت او زیاد
باشد که عمری صرف نموده ام و زراعتی ننموده ام خشوع ترسیدن
هیبتیکی است که جوارح او ساکن و مطمئن و التفات براست و چپ
ننماید و بجوارح خود مشغول نباشد ولذا حضرت ختمی مآب
دید کسی را که در نماز بود و با ریش خود بازی مینمود فرمودند اگر
قلب او خشوع داشت جوارح او نیز خاشع بود و در بسیت که هر یک
بر دیگران اطلاق شود و قد یجامع هر دو و قلب ترسناک است اگر
اثر ظهور او بجوارح شود او را خشوع گویند و اگر بغیر جوارح شود
خضوع گویند و از علامت خشوع قلب چشم بستن از محارم و قطع
علایق دنیوی و شئونات نمودن است و خاشع غضب شهوت او خاموش و
دود از روی او ساکن شود و بتابد نور بزرگی خدا در قلب او و مرده
باشد از روی او و اجل وی نزدیک خود ببیند پس در این هنگام
جوارح او خاشع و آب دیده او جاری متذلل از ذلت است یعنی قبول
خواری و ذلت کننده و علامت او سجده نمودن و وصله زدن و
گوسفند دوشیدن و با خدم نشستن و غذا خوردن و روی خاک
نشستن و حمار برهنه سوار شدن و کسی را هم ردیف نمودن و حاجت
خانه خود را از بازار خریدن و بهر کس تقدم بر سلام شدن رقیق القلب
مهربان بهر مسلم و طمع بغیر نداشتن و جامه خود وصله نمودن و پوشیدن
یعنی سؤال مینمایم من ترا مثل سؤال نمودن خضوع کننده و خوار که

و ذلت دارنده و خشوع کننده پس لایق است خواننده این فقره
خود را متصف باین صفات سه گانه بداند و اگر نه کذب و دروغ
گفته است عقاب بر او مترتب است مگر اینکه معنی دیگر قاصد باشد
چنانچه حقیر در معنی عبارت گفتم مانند سؤال نمودن خاضع و
خاشع در وقت خواری و فروتنی و گردن کج نمودن و قلب مطمئن
بودن و بجای علقه و ربط و شاغل بدانستن ان تسامحنی و ترحمنی
اینکه سهل انگاری نمای تو مرا وجود و بزرگی تو را بر من ظاهر سازی و عیوب
و نقایصیکه در من است چشم پوشانی و بر قبایح و معصیتهای من
مرا مؤاخذه ننمائی و اینکه بر من رحم و مهربانی نما و عطوفات و برات و
صلات و هدایای خود بر من نیز شامل سازی و تجعلنی بقسمک راضیا
قانعا و فی جمیع الاحوال متواضعا بگردانی مرا بقسمت و حصه و نصیبی
که از جهت من قرار دادی خوشنودی کننده و قناعت کننده و در تمام
حالات خودم فروتنی کننده بدانکه این سه صفت اگر در انسان یافت شود
خواهد انسان کامل شد اما صفت اول که رضاء است او عبارت است از انکه
هر چه باو برسد از جانب خدا از منفعت و ضرر و مسرور شود و راضی
عقبه ات خدا باشد اینستکه حضرت باقر عم میفرمایند تعلق قلب بشیء
موجود شرک است و بمفقود کفر است و هر دو جناح است در سینه او تعجب است
از کسیکه دعوی بنده گی نماید از جهت خدا چگونه با او منازعه نماید در
مقدورات بعید است از کسانیکه راضی هستند بخدا و منازعه با مقدورات

او غانید حضرت امام جعفر الصادق عم میفرمایند که صفت رضا ان است
که هر خوب و بد خوشنود باشد و نیز فرموده رضا سرور قلب است
حضرت موسی بن جعفر الکاظم عم بصحابه خود فرمودند اگر بر شما بلیه
نازل شود چه میکنید عرض نمودند صبر میکنیم فرمودند وای بر شما
این صفت سکان بلخ است عرض نمودند شما چه میکنید فرمود خوشحال
می شوم زیرا که هدیه خدا است عنی فرستاده است رضا از ثمرات دوستی
و محبت است زیرا که دوستی با کسی لازم دارد رضاء بافعال او را
و لذت یافتن از افعال او و لذا این افعال او بمرتبه رسد که اگر بلائی
از او وارد شود الم او را ادراک ننماید و اگر درک هم کند او را راغب و
مشتاق است نشنیدی که زنان مصر وقتیکه محو جمال یوسف شدند
دستهای خود را بریدند و درد و الم او را نیافتند و شاید شهداء
کربلاء نیز چنین بوده باشند و اما صفت قناعت حالتی است از برای
نفس که باعث اکتفا نمودن ادمی است بقدر حاجت و ضرورت خود
و زحمت نکشیدن در تحصیل زیادتی و این صفت موجب راحت دنیا و
اخرت است زیرا هر که بقدر ضرورت قناعت نماید و قلب خود را مشغول
زاید ننماید حواس او جمع خواهد بود و تحصیل اخرت برای او اسان بود
و عزیز خلق باشد و هر که حریص و طمع کار باشد در امر خود سرگردان
و ذلیل و خوار باشد از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق عم مروی است
که هر که از خدا باندک معیشتی راضی شود خدا هم از او باندک عملی راضی شود

و نیز مرویست از آن بزرگوار که خدا میفرماید چون بر بنده تنگ میگیرم
محزون می‌شود و حال آنکه این او را از من نزدیک‌تر مینماید و اگر
او را وسعت دهم خوشحال می‌شود و حال آنکه این او را از من دور مینماید
از حضرت رسول مرویست که خوشا حال کسی که هدایت یافت بدین
اسلام و قدر کفاف باو رسید و قناعت باو نمود چه خوب فرموده است
حضرت امیر المؤمنین ای پسر آدم اگر از دنیا آن قدر خواهی که کفایت تو کند
اندکی از آن ترا سیر مینماید و اگر زیاده میخواهی تمام آنچه در دنیا است ترا
سیر نکند در ارشاد دیلمی مرویست از حضرت امیر المؤمنین ع که آن بزرگوار
گذشت از دکان قصابی که او را گوشت چرب بود عرض نمود یا امیر المؤمنین
گوشت چربی دارم او را از من بخر پس حضرت فرمودند پول ندارم قصاب عرض
کرد صبر مینمایم حضرت فرمودند من خود را صبر میدهم از گوشت خوردن
بعد فرمود که خدا پنج چیز را در پنج چیز قرار داده عزت را در طاعت و
ذلت را در معصیت و غنا را در قناعت و حکمت را در شکم خالی و بزرگی را
در نماز شب پس حقیقت قناعت را بیان نمودم که باید آنچه باو داده شود
کفایت باو نماید مرویست سلمان وارد بر ابوذر شد ابوذر نان از جهت
او حاضر نمود سلمان گفت اگر قدری نمک بود خوب بود ابوذر او را نمک نبود
مطهره خود را گرو گذاشته نمک گرفته از برای سلمان آورد و خوردند
بعد از آنکه فارغ شدند سلمان گفت الحمد لله علی القناعة ابوذر گفت اگر
قناعت میکردی مطهرهٔ من بگرو نمیرفت بدانکه این صفت را خدا بهر کس

نمیدهد

نمیدهد مگر آنکه ایمان بخدا آورده باشد و عمل صالح داشته باشد پس خدا
روزی او فرماید زندگانی خوش را از خدای عز و جل سؤال می‌نمایم که توفیق
قناعت بما عطا فرماید که مسرف نبوده باشیم و اما صفت تواضع آن شکسته
و فروتنی نماید و خود را از مردم بالاتر نداند و کردار و رفتار نیست که دلالت
دارد مثل آنکه خود را از دیگران پست‌تر بداند و مردم را بزرگ شمارد
و بپوشیدن جامه‌های سبک و درشت و کهنه و چرک بر او سخت و مکروه نباشد
مقدم بر امثال خود در راه رفتن و نشستن نشود بلکه در میان ایشان
راه برود با کنیزان و غلامان و خدمتکاران و مساکین و فقراء و در یک
سفره غذا خوردن را کسر خود نداند ابو سعید خدری که از اصحاب است
از حضرت ختمی مآب روایت نموده که آن بزرگوار بدست خود علف بشتر میداد
و شتر را میبست و خانه را جاروب مینمود و گوسفند میدوشید و نعلین
خود را پینه میکرد و جامه خود را وصله می‌نمود و با خدمتکار چیز تناول
میفرمود و چون خادم از آسیاب کردن خسته میشد خود آسیاب میکرد و
از بازار چیز بدست و جامه خود میگرفت و بخانه میاورد و با غنی و فقیر
و به کوچک و بزرگ و سیاه و سفید و آزاد و بنده آغاز کننده کان
مقدم بر سلام میشد و رخت بیرون و خانه او یکی بود و هر کس او را
میخواند اجابت میکرد و پیوسته ژولیده و غبارآلود بود و با آنچه او را
دعوت میکردند حقیر نمیشمرد و بسیار سهل المؤنه بود و خوش خلق و
کریم الطبع و گشاده رو بود و با مردمان نیکو معاشرت می‌نمود تبسم کنان

بود بی خنده و اندوهناک بود بی عبوس بار دمان بتواضع و فروتنی بود
بی مذلت و خواری بخشنده بود بی اسراف و مهربان بود بجمیع خویشان
و اقارب و قریب بود بجمیع مسلمانان و اهل ذمه و قلب مبارک اش رقیق
بود و پیوسته سر بر پیش افکنده بود هر گز از فضل چیز نخورد که تو خبر کنند
و هر گز دست طمع بچیزی دراز نمیکرد پس باید دانست که تواضع باید
بنحوی باشد که موجب ذلت و خواری نشود از برای مؤمن جایز نیست
که خود را ذلیل و پست کند بلکه با هر کس بمناسبت آن فروتنی نماید
که موجب ذلت و خواری نشود اللّهم و اسألك سؤال من اشتدت
فاقته و انزل بك عند الشدائد حاجته و عظم فيما عندك
رغبته یعنی خدای من سؤال میکنم از تو مانند سؤال کسی که سخت
شده است فقر او و فرود آورده است بتو نزد سختیها حاجت خود را و
بزرگ است آنچه نزد تو است رغبة او که شده میل و حاجت باو دارد
پس بنده همین که امر او بشدت و اضطرار رسید و کمال الحاجت بچیزی
بهم رسانید سؤال نماید از خالق رؤف مهربان که جواد مطلق و غنی
صرف است البته دعاء او را مستجاب نماید چون اگر شخصی گرسنه در
شده گرسنگی و برهنه در کمال عریانی از شخص پادشاهی که تمام زمین
در ید او است و حاجت بهیچ چیز هم ندارد از او سؤال و طلب لباس
یا طعام نماید و او ندهد تمام عقلا تقبیح او نمایند پس چگونه میشود
که بنده با دل شکسته و بدن ضعیف و صوت حزین بجانب خود نداء بیا ارحم

الراحمین

الراحمین نماید و او اجابت نکند اللّهم عظم سلطانك و علا
مكانك و خفي مكرك و ظهر امرك یعنی ای خدای من بزرگ است پادشاهی
تو پادشاهی را در بزرگی و قدرت و شوکت و عزت و جلال مثل تو
نیست و بلند است جاه و رفعت و قدرت و مرتبه و منزلت تو بدانکه
خدای عز و جل را مکانی نیست و مکان از خواص جسم است و او منزه
است از آنکه جسم بوده باشد بلکه کنایه است از امور معنوی و پوشیده
است خدعه و حیله و فریب تو و این اوصاف اوصاف رذیله است پس
خداوند عز و جل منزه است از این اوصاف پس نسبت مکر بخدا کنایه و
مجاز است و مراد از مکر خدا استدراج است یعنی بعد از آنکه لطف و
عنایت خدا به بنده کم می شود هر قدر که بنده معصیت کند خداوند نعمة
او افزاید تا آنکه توبه را فراموش نماید و بدون توبه از دنیا برود و خلاصه
مکر عبارت از امر خفی است که انسان بدیگری جاری آورد که موجب اذیت
و ضرر او شود خدای عز و جل در ایجاد این امر خفی اقدر و اقوی است و لذا
گفته شده است که مکر خدا ظاهر است بعضی از فضلا و از بعض اکابر دین
نقل نموده اند که اگر عالم بی عمل باشد خدای عز و جل امر نماید در روز قیمة
که او را در میان جهنم گذارند و سر جهنم را محکم نمایند و او را در آتش
اندازند پس خدا امر نماید همچنانکه تو حیله نمودی من هم در آتش انداختن
تو حیله نمودم و ظهر امرك و غلب قهرك آشکار است امر و شغل و
فعل تو ذوی شعور نیست که امر و فعل تو بر او مخفی باشد و غالب است

قهر و غلبه و قدرة تو بر همه خلایق یکی از آثار غلبهٔ او انست که تمام
مخلوق را فنا و معدوم سازد وَجَرَتْ قُدْرَتُكَ یعنی جاریست قدرة
تو در امور و حکم میکنی تو در ایشان بانچه مقتضای مصلحت ایشان است از اماته
و احیاء و سعة و ضیق و صحة و مرض و خوف و امن وَلَا یُمْكِنُ الفِرَارُ
مِنْ حُكُومَتِكَ یعنی ممکن نیست که بگریزند از حکومت و سلطنت تو چگونه توانند
عاجز ضعیف و مخلوق مصنوع از تحت فرمان پادشاه مطلق خود را نجاة
دهد و منهزم شود صدقه ابن صدقه از کلیب روایت کند که ما نزد
حضرت ابی عبدالله ع نشسته بودیم و او احادیث از حبل بن دکوار خود
از برای ما نقل میفرمود و از ان جمله فرمود که چون روز قیمة شود حق تعالی
تمام بندگان از بدو دنیا جمع کند و ملائکه هفت اسمان را امر فرماید که
نزول کنند و بعد از ان تا هفت صف بسته شوند هر صفی بعد از صفی
پس همه جن و انس را احاطه نمایند و ایشان در میان هفت صف از ملائکه
گرفتار شوند ابدا مفری از برای ایشان نباشد در ان وقت منادی از جانب
رب العزة ندا کند که ای گروه جن و انس اگر توانید از کنارهای اسمانها
و زمینها بیرون روید و فرار کنید پس فرار کنید بدرستیکه نمیتوانید
فرار کرد مگر بتسلط اَللّٰهُمَّ لَا اَجِدُ لِذُنُوبِی غَافِرًا وَلَا لِقَبَائِحِی سَاتِرًا
وَلَا لِشَیْءٍ مِنْ عَمَلِیَ القَبِیحِ بِالحَسَنِ مُبَدِّلًا غَیْرَكَ ای خدای من نمییابم
از برای گناهان امرزنده و نه از جهة بدیهای خود پوشنده و نه از
جهة چیزی از عمل و کار بد خود بر نیکی بدل کننده غیر از تو را اما بجرمها

لاجل

لاجل غیر از زبان عمل ندادیم پس رفع ان نشاید الا بذات پاک باری چنانچه
خود فرموده است چه کنم با مشت خاکی جز او را بیامرزم مراد به بدل کردن
عمل قبیح بحسن انست که خدا توفیق دهد بنده را که ترک کند گناهان را
و بجای انها عمل نیک نماید و یا انکه در قیمة بفضل و لطف خود عملهای
زشت را از نامهٔ عمل محو نماید و بجای او عمل خوب که او ننموده است ثبت
نماید چنانچه در روایة مذکور است لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ
یعنی نیست خدائی مگر تو پاکی یاد کنم تو را اشتغال دارم بثناء و تسبیح و
تحمید خدای عز و جل او را لخواص و اثار دنیا است از دنیویه و اخرویه
اما در دنیا رفع کروب و دفع غموم و سر داشتن الام و اسقام است و
امنیت و دفع خوف است چنانچه در روایة وارد است که هر که بعد از نماز
صبح سه دفعه بگوید سُبْحَانَ اللهِ وَالحَمْدُ لِلهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاللهُ
اَکْبَرُ در ان روز محفوظ باشد از شرور و افات و بلاهای ناگهانی
و فقر و فاقه و اما اخرویه و احکی باسناد خود از ضحاک نقل نموده است که
ابن عباس فرمود که جبرئیل نزد پیغمبر امد و گفت ای محمد بگو سبحان الله و
الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی
العظیم عَدَدَ ما علم و زنة ما علم و ملاء ما علم هر که این را بگوید حق تعالی
شش خصلت باو عطا فرماید یکی انکه او را از ذاکرین کثیر نویسد دویم
انکه او افضل است از ذاکرین در روز و شب سیم انکه اشجار در بهشت
از برای او بنا کنند چهارم گناهان او ریخته شود مثل برگ درخت از

خشك پنجم نظر رحمت بر او شود ششم آنکه او را عذاب نکنند بدانکه بعد از
آنکه حضرت خضر علیه السلام از خدا سؤال نمود بحق صفات جلال و جمال او بعد
التماس نمود از او غفران کناهان خود را بعد از آن ببین رحمت او را که
نمود بعد از این سر فرو در مقام ندای یا قاضی الحاجات بر آمد و از حضرت
ختمی مآب مرویست که هر که خدا را ندا کند بقول خود لا اله الا انت سبحانك
انی کنت من الظالمین خدای عز و جل دفع هموم و غموم و کروب و مشکلات
او نماید چنانچه در قرآن تصریح باین مطلب نموده است ظلمت نفسی و تجرأت
بجهلی یعنی ستم نموده ام نفس خود را و اسبابی فراهم آورده ام که باعث شده
است که در معرض عقوبت تو شوم شده ام و جرأت نموده ام بنادانی خود
بدانکه انسان دانا غافل بعد از آنکه او را معرفت بوده باشد و بداند که مخالفت
خدای عز و جل و نافرمانی او مستوجب عذاب ابدی و الیم سرمدی خواهد بود
مخالفت و عصیان نماید و اگر مخالفت نماید تمام عقلا حکم بسفه و جنون
او کنند و فعل او شبیه فعل نادان خواهد از این جهت است که سید مرتضی
و شیخ ابراهیم کفعمی فرموده اند که عاصی در زمان عصیان یا دیوانه است یا کافر
پس مراد آنست که جرأت نموده ام مثل جرأت نادان از این قول هم خدای
عز و جل آنانیکه عمل نموده اند بدی را از روی جهل و نادانی بعد توبه نموده اند
و سکنت الی قدیم ذکرك لی و منّك علی اعتماد نموده ام من بسوی
همیشه یاد نمودن تو مرا و انعام نمودن تو بر من عصیان نمودن من تو را نه از
جهت آنست که تو را اعتناء ندارم و تو را از همه ضعیف تر دانم بلکه رأفت

ومهربانی

ومهربانی وانعام وکرم وجود تو مرا از و تمسک مرا بعالم وجود او رسیده تا الی
الآن مغرور نموده است مرا اعتقاد که مثل تو بر مثل من عقاب نخواهد نمود
اللهم مولای کم من قبیح سترته و کم من فادح من البلاء اقلته و
کم من عثار وقیته و کم من مکروه دفعته و کم من ثناء جمیل لست
اهلا له نشرته ای خدای من ای آقای من بسیار از بد بیها را پوشانیدی
تو او را این صفت ستر و ستاریت از صفات جمیله است و هر ذی شعوری
مدح این صفت نماید و این صفت در خدا ثابت است حتی وارد است که
خدای مهربان بدیها بنده را اگر خود منفعل نشود و نزد مخلوق او
رسوا نشود بلکه از نامه او محو نماید و تبدیل بحسنات نماید و این صفت
اگر در بنده باشد بمراتب عالیه خواهد رسید در آخرت و بسیار خوب است
حکایت حسن قهوچی در حله عرض نمایم که یکی از اعاظم بیان و اسطه
نقل نمود که بحر العلوم مرحوم در عالم رؤیا بهشت را دید بنحو موصوف
در روایات که در وسط بهشت قصر عالی مشاهده نمود که از خوبی آن زبان
از وصف او عاجز است میفرماید پرسیدم که این قصر عالی مال کی است
گفتند مال حسن قهوه چی در حله در این اثنا از خواب بیدار شد یکی از
خدام خود را طلب نمود احوال حسن قهوه چی را از او پرسید عرض کرد حسن
مرد فاسق و فاجر است و شغل او جز معصیت چیزی نیست فرمودند چنین
نیست زیرا که من چنین خوابی در حق او دیدم بحر العلوم خادم خود را فرستاد
در حله گفت در خانه حسن قهوه چی منزل نما و حال او را وارسی کن و بمن خبر

بدو شخص خادم روانه حله شد در دکان او منزل نمود تا ده روز کذشت
جز معصیت از او چیزی ندید روز دهم حسن را طلب کرد کفت ده روز است
در این مکان هستم جز بنک و معصیت چیزی دیکر از تو مشاهده ننموده ام
و از من نمی پرسی شغل تو چیست و چرا آمدی کفت از مهمان سؤال نمودن
خلاف ادب است شخص خادم کفت که مرا بحر العلوم فرستاده است که ترا از
اعمال تو عالم زیرا چنین خوابی از برای تو دیده و من غیر از معصیت از تو
چیزی مشاهده ننمودم حال از برای بحر العلوم چه خبر ببرم حسن قهوه چی
کفت که والله آن قصر از من است بواسطه عملی که از برای خدا نموده ام و
آن اینست که پدرم و مادرم غیر از من اولادی از برای ایشان نبود چون
بسن شباب رسیدم پدر و مادر من از برای من زنی کرفتند شب زفاف داخل
بر عروس شدم دیدم عروس در کمال اضطراب و تحیر و خجالت نشسته است خوب
ملاحظه نمودم دیدم که این زن حامله است و در مقدمات زائیدن است
کفتم ای زن تشویش مکن و نترس من این مطلب را از تو می پوشانم و کسی را
نمی فهمد فوراً از خانه خارجه را بیرون کردم و از پدر و مادر خودم خواهش
نمودم که این ایام عیش من است چند روزی بیرون بمانید ایشان هم بیرون
رفتند من باقی ماندم با عروس نصف شب که شد عروس پسری زائید و من
قابله او بودم طفل را بکهنه پیچیدم وقت سحر که شد طفل را برداشتم به بهانه
حمام از خانه بیرون آمدم و طفل را بر در حمام کذاشتم و خود داخل حمام شدم
چون بیرون آمدم دیدم مردم با هم کفتکو میکنند که طفلی بر در حمام کذاشته

من کفتم

من کفتم از جهت مبارکی عروسی خود این طفل را میبرم و پرستاری می نمایم
طفل را آوردم بخانه تسلیم مادر او نمودم و رفتم نزد پدر و مادر خود
کیفیت آوردن طفل را از در حمام کفتم و ایشان نیز راضی شدند آمدم
بخانه پانزده روز احدی را نه از مرد و نه از زن راه ندادم تا آثار زائیدن
از او دفع شد و هیچ کس این قضیه را نمیداند جز خدا و این پسر که در
قهوه خانه است همان پسر است حال که سید بحر العلوم چنین خوابی دیده
از این عمل دست کشیدم و توبه نمودم تمام اسباب خود را فروخت و با خادم
بحر العلوم بنجف آمد و خدمت سید رسید و مجاور نجف اشرف شد و فوت شد
یعنی چه بسیار از سنکین دارنده از بلاء را درکذشته تو او را یعنی بعد
از آنکه بلاء نازل شده و احاطه هم نموده بر من و مرا استحقاق آن نیز بوده
بعد از نزول او و تو از آن درکذشته یا آنکه بلاء نازل بوده و قسم است
یا عام است مثل وباء و طاعون و قحطی و غرق و هدم و سایر امراض
عامه و یا خاص است مثل آنکه خصوص انسان مکلف و غیر آن مبتلا
شود بجور قر و مطبقه و غیر آن که کار بجائی رسد که منتهی علیه شود که اطبا
و اهل و اقارب همه از او مأیوس شوند و خدا او عز و جل او را عافیت
دهد و چه بسیار ثناء و مدح جمیل که من لایق و سزاوار نبوده ام من
او را تو او را بر من آشکار نمودی که مردم در مقام مدح و ثناء شدند
مرویست که اکر انسان در خلوت شغل خوبی بجای آورد خدا عز و جل
جمعی از ملائکه را امر نماید که متمثل شوند بصورت انسان و مدح و ثنای او را

نمایند و کار خوب او را در میان مردم آشکار نمایند از بعضی از ثقات علما
شنیده ام که وقتی مناره عزیز حضرت امیر علیه السلام مشرف بانهدام بود
امان الله خان کنکوری پولی ارسال خدمت سید بحر العلوم نموده و باو از جهة تعمیر مناره
التماس و خواهش داشته بود که نباید احدی بانی عمل من بفهمد مرحوم
سید هم مشغول تعمیر شد بدون اینکه این مطلب از سید بروز نماید
در تمام اطراف و جوانب معروف و مشهور شد که این تعمیر از شخص
امان الله خان کنکوری است امان الله خان بمکاتبه اعتراض بمرحوم
سید بحر العلوم نوشت که چرا اشتهار خلاف شرط من نمودید سید در جواب
نوشت که من باحدی اعلام و بروز ندادم لکن خداوند عز و جل او را چند
ملائکه هست که مامورند که عمل بندگان را آشکار نمایند اللهم
عظم بلائي وافرط بي سوء حالي وقصرت بي اعمالي وقعدت
بي اغلالي ای خدای من بزرگ است مرض من یعنی درد من درمان
ندارد مثل مرض سوزنک و خوره و جذام و شقاقلوس و سایر مرضهای
منفعمه است یعنی کار من بجائی رسیده است که در خود امید شفا و علامت
نمی بینم و گمان ندارم که توبه من قبول شود مرویست که امام محمد باقر ع
بجابر جعفی میفرماید بگو بشیعیان ما که معصیت نکنید شاید بمعصیتی
بکشید که خدا نفرماید بگو تو را نخواهم امرزید در کتاب ربیع الاسابیع مجلسی
بسند معتبر روایت میکند که صادق آل محمد علیه السلام فرموده است
که هر که در شب جمعه گناهی کند خدا میگوید بگو توبه تو را قبول نخواهم

نمود

نمود پس درد بی درمان گناهی است که بنده امید غفران در او ندارد
و از حد اعتدال بیرون برده است مرا اینحال من دیگر مرا حیا مانع شود
که از تو سؤال غفران نمایم و مرا آبرو نزد او نیست زیرا که پرده را دریده ام
و معاصی حدود او و منع فرموده بود که کسی داخل در آن حدود نشود
من اعتنا ننمودم و داخل شدم   وانك و كم است عني و نارسا است
از نجاة من کردهای من پس این فقره سیم صاحب دو احتمال است یکی
آنکه اعمال عبارة از طاعات باشد یعنی گناه من زیاد و عمل من کم است
دویم آنکه اعمال عبارة است از گناهان یعنی گناهان من مرا کوتاه و نارسا
نموده است و طریق نجاة از برای من نگذاشته است و عاجز نموده است
عن و زمین گیر نموده است من غلهای من و مراد بغلها گناهان است
که سبب بی توفیقی او شده و نگذاشته که او را بمقام قرب و قدس رسانند
وحبسني عن نفعي بعد آمالي یعنی منع نموده است مرا از منفعت بردن
من دوری آرزوهای من انسان فقیر بیچاره مبتلا شده است بامراض بسبب
دوری از قرب حق است از آن جمله است بعد آمال و طول امید مثل آنکه
خانهای محکم بنا کند بطمع و اعتقاد آنکه صد سال در او زندگانی خواهد
نمود و اشجار غرس نماید بارزوی آنکه بعد از بیست سال میوه او را بخورد
و اسفار بعیده مینماید بارزوی آنکه بسلامت مراجعت بکند و عیال
تازه میگیرد بارزوی آنکه تربیت ایشان نماید و مؤدب شوند و قیمت
ایشان زیاد شود و دختران تازه بنکاح در آورد بارزوی آنکه از او

اولاد و ذراری زیاد حاصل شود و لباس خوب میگیرد که دوام او زیاد
باشد و دیر کهنه شود و امثال این امور که منشا طول امل است و بعد آن
عکس آن که موت است و غفلت از موت است بارزوی آنکه تا صد سال زنده است
خلاصه طول امل عبارة از امیدهای بسیار در دنیا است و آرزوهای
دراز و توقع زندگانی در دنیا بواسطه آن است اعمال خیریه که بخواهد
بجای آورد تأخیر میاندازد و بنفس خود وعده بعد میدهد و میگوید
روزگار دراز است و هنوز اول عمر است چند وقتی مشغول بامور دنیا
و تلذذات آن می شوم چون سن باخر رسید توبه کنم چون باخر رسید میگوید
از بنای این کاروان سرا فارغ شوم یک گوشه آن برای خود اختیار میکنم
و عبادة میکنم تا وقت مردن همین نحو عمر شریف خود را تمام کند و کاری
از جهة خود ننماید و در وقت مردن جز از حسرت و ندامت از برای او
چیزی باقی نمیماند میگوید حیف که این مدت گذشت و کاری از برای خود
ننمودم و همه را بلهو و لعب و ملاهی گذرانیدم و اصلا متذکر بحال
خود نشدم تا وقت مردن حضرت ختمی مآب میفرماید که قدمی که بلند مینمایم
امید ندارم که او را بر زمین بگذارم و دیگری را بلند کنم روزی
بخدمت آقای بزرگوار عرض نمودند که اسامه کنیزی بوعده یکماه خریده است
فرمود اسامه را امید دراز است که امید یکماه حیوة بر خود دارد
پس علاج این صفت خبیثه آن است که همیشه متذکر موت و مردن در
منظر خود داشته باشد هیچ دوائی بهتر از آن نیست ابو بصیر خدمت

امام

امام بحق ناطق جعفر بن محمد عرض نمود از وسواسی که او را عارض شود
در امر دنیا فرمود ای ابو محمد یاد آور زمانیرا که بندهای اعضاء تو
در قبر از هم دیگر جدا خواهند شد و دوستان تو ترا در قبر گذاشته اند
و سر او را پوشانیده و ترا تنها گذاشته اند و رفته اند و کرم از سوراخهای
تو بیرون آید و مار و مور زمین گوشت بدن تو را میخورند هر گاه این
امور را متذکر شوی امر دنیا بر تو سهل خواهد شد ابو بصیر میگوید
بخدا قسم هر وقت غم و اندوهی بر من عارض میشد در امر دنیا چون
بفکر اینها می شدم آن غم از من زایل میشد و غصه از امر دنیا از جهة
من باقی نمی ماند و فرمود یاد مرگ خواهشهای باطل را از دل بیرون کند
و گیاههای غفلت میکند و دل را بوعده الهی قوی کند و طبع را رقیق
سازد و هوا و هوس را میکشد و آتش حرص را فرو نشاند آخوند
ملا فتح الله در تفسیر خود از مفسرین نقل میکند هر که بهوا و هوس
خود عمل کند داخل در عداد مشرکان است حضرت رسول چون آن
اصحاب خود غفلت را مشاهده مینمود فریاد بر کشید که مرگ شما را
در رسید و شما را گرفت یا بشقاوت و یا بسعادت مرویست که هیچ
صبح و شامی نیست مگر آنکه منادی ندا کند ای گروه خلایق وقت
کوچ کردن است و وقت بار نمودن است مهیای رفتن باشید
وخدعتني الدنيا بغرورها فریب داده است مرا دنیا بفریب خود
و حیله و مکر خود بدان که دنیا عبارة از زمین است و آنچه در آن بنا

شده است از خانه و حمام و دکان و کاروان سراها و انچه در روی زمین است
از معادن و نباتات و حیوانات و تحصیل معادن یا از جهت خود است
یا از جهت تجارت و تحصیل نباتات از جهت غذا و لباس است و تحصیل
حیوانات یا از برای خدمتکاری و کار فرمودن است یا از برای لذت
بردن و نکاح نمودن است مثل کنیز که خلاق عالم تمام اینها را در دنیا فرموده
است که زینت داده شده است از برای مردم دوستی مشتهیات نفسانیه
از زنان و فرزندان و قنطارها از طلا و نقره و اسبان چرنده و چارپایان
و زرع که تمام اینها متاع زندگانی دنیا هستند و دوستی اینها از
رذائل قوه شهویه است و اگر از اینها دوستی با اینها بمجرد انتفاع دنیوی
از اینها باشد و نظر بمنفعت اخرویه اینها نداشته باشد این دنیا مذموم
است و حب او انسان را از ساحت رحمت حق دور نماید و اگر
اینها را دوست بدارد که بهره اخروی از ایشان برد و نفع اخروی ان
برای او داشته باشد این دنیا ممدوح است از این جهت است که ان
اعمال اخرت است و چون در دنیا جای او بهره شود ثمره او در اخرت است
حضرت ختمی ماب او را از دنیای ممدوح شمرده است مثل طیب و نساء
بر انسان لازم جد و جهد و اجتهاد نماید که علقه با ان از جهت انتفاع
دنیوی نبوده باشد بلکه ربط و علقه با او از جهت عقبی باشد پس اگر
دوستی دنیا از قسم اول باشد او را در اخرت نصیب نیست خدای
عز و جل خطاب بحبیب خود کند یا احمد قسم بجاه و جلال خود اگر

بنده

بنده من در تمام روزها روزه بدارد و شبها را زنده دارد چون ذره
از دوستی دنیا در قلب او باشد او را در خانه خود جای ندهم این دنیا
مخلوقی از مخلوقات خدا است وقتی که او را خلق نمود نظر رحمت باو
نداشته حتی حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که اگر او را نزد
خدا بقدر پر مگسی قرب و منزلت بودی کافر را شربت ابی نمیدادی
و او دشمن خدا است و دشمن دوستان خدا است زیرا او فریب میدهد
بندگان خدا را و مکر و خدعه با ایشان میکند هر که را براهی یکی را
بعلم یکی را بعبادت که عجب و ریا کند یکی را بعشیره و یکی را باولاد و یکی را
باموال و یکی را بریاست و اقائی و هکذا فرمودند حضرت ختمی ماب که
زود باشد گروهی بعد از او بیایند که بخورند پاکیزه ترین طعامهای
او را و بگیرند زیباترین زنهای او را و الوان او را و بپوشند بهترین
جامها و الوان او را و سوار شوند بر راهوارترین اسبان و الوان
او را و بپاشند اموال او را پس ایشان را شکمی باشد که از کم سیر
نشوند و نفوسی باشد که بسیار قانع نشوند و صبح و شام مشغول امر
دنیا باشند و ان را پرستند و متابعت هواهای خود کنند پس
فرمانی است لازم و حتم از محمد بن عبدالله هر کس که ان زمان را درک یابد
از فرزندان و فرزندان شما که بر این نحو اشخاص سلام نکنند و مریضهای
ایشان را عیادت ننمایند و متابعت جنازه ایشان نکنند و احترام
پیران ایشان را ننمایند پس هر کس مخالفت اینها نماید معین بر خرابی

دین اسلام است خلاصه کلام دنیا مکار و محیل است از جهتی بعضی از
اولیاء ممثل شده است بشکل زنی که خود را اراسته نموده بود با الوان زینت
و پوشیده بود الوان ثیاب فاخره و این ملعونه مردم را فریب میدهد
بانواع فریبها و خدعه مینماید بانواع خدعهها هر چیزی را که موجب قرب
بخدا است او را نزد انسان قبیح نماید و هر چیز را که موجب بعد بخدا است
او را در نظر ایشان جلوه دهد از این جهت است که خدای عز و جل
در وصف نفس میفرماید که نفس امر کننده است ببدیها مگر انکه خدا
رحم کند بحال بندهها و نفس بخیانتها و خدعه نموده است نفس من
تو را بخیانتهای او نفس عبارت از قوه مدرکه است که خلاق سپرده
است او را در بدن انسانی که بواسطه ان قوای مدرکه تمیز داده است
او را از سایر حیوانات و باو الهام نموده است بدیها و خوبیهای او را
و هدایت نموده است راه خیر و شر او را و او پادشاه و سرهنگ بدن است
و او را تصرفاتی است در ملک بدن و این قوه را عقل و دل و روح و جان
گویند و این حقیقت انسان است از انکه او سلطان و صاحب اختیار
است و او را دشمن زیادی است از هر جانب بر او حمله نمایند و او اگر انها
راه بر خود دهد و با دشمنان خود موانست و ملاطفت نماید و او شبیه
بعالم علوی و ملک دارد خود را میاندازد بعالم سفلی شبیه میشود ببهیمه
وحش و ان نفس بیچاره واقع شده است مابین عالم علوی و سفلی پس از انکه
اصل او از عالم علوی است باید خود را محافظت نماید که از ان عالم علوی

بیرون

بیرون نبرد لکن خیانت میکند بواسطه قوه شهویه و قوه غضبیه و قوه
خیالیه چون ایشان را بر خود راه دهد داخل در عالم سفلی میشود خصوصا
خیالات باطله و افکار ردیه که گاهی خود را سلطان تصور کند و صاحب
طبل و علم و غالب بر همه مردم و گاهی تخیل مرافقت و تکیف با زنان زیبا
و غلمان و گاهی خود را صاحب املاک و بساتین و دهاقین فرض نماید
و گاهی خود را صاحب اولاد زیاد و عشیره بیشمار و خود را رئیس بر ایشان
بیشمار در شب و روز با امثال این تخیلات باطله که ابدا او را اصلی نیست
بلکه غالب اینها اشبه بمحال است پس بسبب این خیالات فاسده در کمال
بعد از ساحت حضرت حق هم میرساند بلکه بعد از فراغ از این خیالات
او را کمال ندامت و پشیمانی حاصل شود و ان نفس خود بنهایت [illegible]
میشود گاه هست که انسان بیچاره از اول شب تا صبح و از صبح تا غروب تکیف
و تلذذ او بان خیالات واهیه است حتی انکه در وقت تکلم او با غیر یا تکلم غیر
با او ابدا ملتفت نشود و نفس او مشغول بخیالات خود است و التذاذ
بهیچ امری از امور نیست چنانچه افعال عجیبه و صنایع جمیله نزد او بجا اورند
و او اصلا ملتفت بانها نباشد و این صفت رذیله که عبارت از تخیلات و افکار
باطله باشد غالب افراد انسانی خالی از او نیست و ضرر ان عظیم و عاقبت
ان وخیم است و این حالت از جمله مهلکات عظیمه است باعث تیرگی دل و
ظلمت نفس میشود و موجب افسردگی و کدورت میشود و تضییع اوقات
و مانع از وصول بسعادت خواهد بود چون عمده تحصیل سعادات بقلب و دل است

واوالة تجارات و سرمایهٔ سعادت است چون مبتلا و غافل شد چگونه شود
که تحصیل سعادات نماید پس نیست چیزی که دفع این مرض مهلک نماید و
او را مضمحل کند مگر رحمت خدای عز و جل که قلب انسانی را مطمئن نماید
و از وسوسه شیطانی محافظت کند و مطالبی یا سیدی مصدر طول است
یعنی و ابس افکندن کار من شده است ودود او افکندن کار من شده است
و دراز افکندن سخن من شده است بعد از آنکه من مبتلا باین امراض
و مهلکات عظیمه شده ام کار من که رسیدن بقرب جوارت و این شده است
و بتاخیر انجامیده است فاسألک بعزتک ان لا یحجب عنک دعائی
سوء عملی و فعالی پس سؤال مینمایم من تو را بعزت و بزرگی تو که
منع نکند از تو دعاء مرا بدی عمل من یعنی امر من باین مقام رسیده که عرض
نمودم و علاجی از برای مرض خود نمیبینم مگر آنکه بخوانم ترا و از تو مسئلت
جویم پس سؤال مینمایم تو را که حاجب از جهت دعای من نشود
بدی عمل من و کارهای من چون بسا باشد که انسان دعا میکند و
میخواند خدا را لکن بدی کردار او پرده و ستر میشود میان او و دعا
بخدا نرسد و از حجب اعمال و بدی آن کنایه است از آنکه خدا دعاء را
مستجاب نکند ولا تفضحنی بخفی ما اطلعت علیه من سری یعنی
رسوا مکن مرا به پنهانی نمودن آنچه مطلع شدی تو بر آن از سر من چون
بعضی از معاصی هست که انسان وقتی که مرتکب میشود از رسوائی آبرو
میشود نزد مردمان مثل بدی و مادر و تظلم بر بندگان خدا و شکر ننمودن

نعمت

نعمت خدا و کفران نعمت او نمودن ولا تعاجلنی بالعقوبة علی ما
عملته فی خلواتی من سوء فعلی و اسائتی و دوام تفریطی و
جهالتی و کثرة شهواتی و غفلتی یعنی زود نکیر مرا بعقوبة
از چیزیکه کرده ام من او را در خلوتهای خود از بدی کردار من و گناه
نمودن من و دایم بودن تقصیر خودم و نادانی خودم و بسیاری شهوات
خودم و غفلت نمودن خودم چند این چیز است با لذات که موجب زود
رسیدن عقوبة است یکی غفلت از معصیه نمودن بعد از جا آوردن او
و مراقبة و محاسبة او ننمودن و در مقام معالجه و اصلاح او بیرون
نیامدن بتوبه و پشیمانی و اعمال خیری که کفاره معاصی شود از این جهة
است که حضرت ختمی مآب میفرماید که حساب نفسهای خود کنید پیش از آنکه
از شما حساب بکشند و این غفلت که عبارة از ترک مراقبة باشد از
صفات رذیله و مهلکات است چنانچه بالعیان مشاهده میشود که
اگر تاجر حساب خود را نگاه ندارد از منفعة و خسران و عمل شریک نقد
و نسیه و سرمایه باندک زمان مال او تلف شود و بی اعتبار شود و دیگر
از آن کثرة شهوات است که عبارة باشد از متابعة قوه شهوتیه نمودن
از طلب جاه و مال و اقامت و برتری و زیاد خوردن و خوابیدن و بسیار
جماع نمودن و سایر اوصافی که بهایم نزدیک است این صفات رذیله صاحب
برهان ندارد از این جهة بود که امیر خلایق قناعت مینمود از دنیا از
لباس بدو جامه و از غذا بدو قرصه نان جو در هر کدام لمرهی از صادق

جبر را افعال برود در جمع البحرین طریحی میفرماید که ممکن است
جواب داده شود بانکه افعال صادره از عباد چونکه از ایشان
است دیگر و فوق قضائی است که ثابت در ازل و قدری که ثابت است
در ما یزال پس گویا این قضا و قدر مؤثر در آن فعل است پس میشود
که اسناد فعل بایشان داد بطریق مجاز نه حقیقه و یا آنکه میگوئیم
مراد بقضا و قدر لازم است بلکه مراد از ایشان حکم و امر است از
جانب خدا چنانچه در قول تبارک و تعالی است وقضی ربک الا تعبدوا
الا ایاه بنحویکه حضرت امیر ع در جواب مسئله که سؤال نمود از
رفتن ایشان بشام و یا میگوئیم عالم بودن خدا بحدوث کائنات
باعث میشود که افعال از عبید صادر شود و گر نه علم خدا منقلب
بجهل میشود و این منافات باقدرت اختیار بنده ندارد از حیث
امکان ذاتی زیرا که ممکن است جمع شود امکان با وجوب از دو جهت
انتهی در سؤال معروف که شیخ از حضرت امیر ع نمود و او را آن
بزرگوار نهی نمود از آن اعتقاد پس شیخ عرض نمود پس چیست آن
قضا و قدر یکه راننده است ما را بصفین و ما نرفتیم و فرود نرفتیم در هیچ
دره و بالا نرفتیم هیچ بلندی را مگر بآن پس فرمود امیر المؤمنین
که قضا امر است یعنی قطع و فصل چیزی مثل نوشتن آن در قرآن
که بنیان هر چیزی است و در قرآن نیز باین معنی آمده است وقضی
ربک یعنی قطع و فصل نمود بنظر قطع و فصل نمودن قاضی ما بین مدعی

و مدعی علیه

و مدعی علیه نه بطریق حتم و الزام توضیح کلام قضاء او را معانی
عدیده است یعنی اعلام نیز آمده است مثل قوله تعالی وقضینا الیه ذلک
الامر ای اعلمناه و بمعنی حکم و الزام نیز آمده است مثل قوله تعالی وقضی
ربک الا تعبدوا الا ایاه یعنی حکم و الزام نمود بر خلق خود و بمعنی
خلق نیز آمده است مثل قوله تعالی فقضیهن سبع سموات و اما القدر بمعنی
نوشتن و اخبار نمودن آمده است مثل قوله تعالی الا امرأته قدرناها
من الغابرین یعنی اخبار نمودیم او را در لوح محفوظ که آن زن باقی ماندگان
است و بمعنی گذاشتن اشیاء در جاهای ایشان بدون زیاده و نقصان
مثل قوله تعالی وقدر فیها اقواتها و بمعنی آشکار و واضح نمودن اشیا
و تفاصیل ایشان و افعال عباد قضاء خدا بر او بمعنی حکم و الزام نیست
است و این الزام الزام امری است نه الجا و جبر و اما تقدیر خدا در افعال
عباد باین معنی است که آشکار نمود خوبی آنها را و بدی آنها را و مباح
بودن و حرام بودن آنها و نافله بودن و واجب بودن آنها و اما افعال خدا
قضاء در آنها عالم بودن خداست بآنچه صلاح او است در وجود و قدر
عبارة است از بیرون آمدن اشیاء از وجود وهمی بسوی وجود عینی یعنی
از کتم عدم بوجود آمدن بدانکه چیزی که از عدم بوجود آید نمی آید
مگر بسبب هفت چیز قضا و قدر و اراده و مشیة و کتاب و اجل و اذن
چنانچه مروی است از امام موسی بن جعفر مراد بمشیة مطلق اراده است
میخواهد بجد عزم برسد یا نرسد زیرا که گاهی انسان مشتاق و مایل دارد

الحمل دوایة نماید که ان بوذ که او در مدة عمر نان کندم نخورده و دیکر
ان ان تفریط در اداء واجبات و جانبا و رزدن محرمات است بعبارت اخری مسامحه
نمودن در اطاعت پروردکار و این مسامحه کشف نماید از نترسیدن از
ذات باری تعالی و اعتنا نداشتن باو و بعبارت اخری نه امید ثواب باو
دارد و نه خوف از عقاب این صفت اعظم مهلکات است اکر خوب
نظر دقت نمائی راجع بنفی توحید و اثبات شریک حضرت باری
می شود پس پناه باید برد بخدا از این صفت رذیله وکن اللهم بعزتك
فی الاحوال کلها رؤفا و علی فی جمیع الامور عطوفا بوده باش تو خدا
بعزة تو برای من در حالها همه انها رحم کننده و بر من در همه امور مهربان
و این صفت رافت و عطوفت از برای خدا ثابت است بالنسبة بتمام
مخلوق او کبر و ترسا وظیفه خور داری دوستان کجا کنی محروم تو که
با دشمنان نظر داری هر بنده شاهی که نظر بحال خود نماید الطاف
خفیه خدا را در حق خود مهربان تر از پدر و مادر می داند شخصی ثقه
عدل از اهل دزفول از جهة بنده حکایت نمود که خواب سنکینی داشتم
وقتیکه خواب میرفتم با صعوبة مرا بیدار میکردند وقتی در ولایت
دزفول در سرداب خوابیده بودم و در اثناء خواب بیکمرتبه با وحشت
و خوف زیاد از خواب بیدار شدم و خودم را از مکان خواب کاه مقدار
چند ذرع دور انداختم و وقتی که چشم خود را باز نمودم دیدم ماری
بجانب من توجه دارد نزدیک بود که خود را بمن برساند و مرا هلاک نماید

حضرت رب العزة الشفقات نمود و مرا از خواب بیدار نمود غرض از این
مطلب انستکه او رؤف و عطوف است بالذات و لکن سؤال ما ان
جهة اظهار عبودیت و عبادات است الهی و ربی من لی غیرك اسئله
کشف ضری و النظر فی امری خدای من و اقای من کیست از جهة
من غیر از تو سؤال نمایم او را که بردارد بلا و ضرر مرا و نظر نماید
در کار من که مصالح معاشیه و معادیه مرا بر من ارشاد نماید و عنایت
کند و این امر از هر که بروز نکند مکر انکه غنی و علیم و خبیر و لطیف
باشد و بتواند تسلی شدائد را برطرف کند و بسته مکروبات را
باز کند الهی و مولای اجریت علی حکما اتبعت فیه هوی
نفسی و لم احترس فیه من تزیین عدوی فغرنی بما اهوی
ای خدای من و اقای من جاری نمودی تو بر من حکم یعنی الزام
نمودی بر من امر و نهی ترا که مخالفت ننمایم لکن پیروی و متابعت نمودم
در ان حکم خواهش نفس خود را هر چه او بر من حکم نمود متابعت او نمودم
و مخالفت شما نمودم و حفظ ننمودم خود را در ان حکم از زینت
دادن دشمن من بر مخالفت حکم شیطان عدو مبین چنان مخالفت را
جلوه داده بر من که او را محبوب در نظرم ساخته و محبوب را مبغوض
پس فریب داد مرا با چیزهائیکه خواهش بود دشمن مرا و اسعده
علی ذلك القضاء یاری نموده است دشمن مرا بر مخالفت حکم خدا
قضا و قدر خدا بعضی اعتراض نموده اند که ظاهر این عبارت توهم

و بلاؤك نیست شك و شبهة و دلیلی از برای من که اقامه نماید او را
در جای اوردن معاصی انهائیکه جاری شد بر من بدان قطع و فصل
تو اکر من جای نیاوردم قطع و فصل او را نقض نمودم و علم او خواهد
بود و لازم نموده است مرا بر ان حکم تو و امتحان تو پس من العبد و
ناچار شدم در مخالفت بدانکه عبید در افعال صادره از ایشان
مضطر نیستند بلکه مختار هستند بالحس و العیان و فرق در معلوم است
جدائی مابین حرکت مرتعش و حرکت غیر مرتعش حرکت اول از روی
اضطرار است و دویم از روی اختیار است در افعال عباد پنج
قول است اول مذهب جهم بن صفوان ترمذی و او اینست که فرق
مابین حرکت مرتعش و غیر مرتعش نیست هر دو صادر از خدا است و قدرة
عبد را اصلا مدخلیتی نیست بنده در این دو فعل نه استحقاق مدح را
دارد نه ذم بحسب عقل دویم مذهب اشعری است میکویند افعال عبید
صادر از خدا است و افعال صادر میشود بقدرت خدا تنها قدرت بنده را
تاثیر نیست در افعال بلکه خدا جاری شده است عادة او بانکه
ایجاد نماید در بنده قدرت و اختیار بعد که مانع نباشد ایجاد میکند
در او فعل مقدور را پس فعل بنده مخلوق خدا است زیرا موثری
در وجود نیست مکر خدا بعبارة اخری فعل عبد در او جمع شده است قدرت
خدا با قدرت عبد لکن قدرت عبد در او موثر نیست و قدرت خدا الموثره
است در تاثیر سیم انست که فعل عبد واقع میشود بدون قدرة

و هر دو قدرت تعلق میکیرد بنفس فعل زیرا جایز است که دو موثر
جمع شوند بر اثر واحد و این مذهب اسفراینی است چهارم آنست
که قدرة خدا باصل فعل تعلق میکیرد و قدرة عبد بصفت فعل مثل
طاعة و معصیة مثل زدن یتیم از جهة تادیب او است پس ذات زدن واقع
است بقدرة خدا و تاثیر او از جهة تادیب واقع بقدرة عبد است
پنجم مذهب اهل بیت و امامیه که متمسك بآثار ایشان هستند آنست
که افعال اختیاریه که صادر از عبید است بقدرة ایشان است و
مبادی این افعال اکر چه خدا خلق نموده است نه بنحوی که بنده را
اصلا قدرة نباشد و ملجا باشد بلکه مختار است میتواند جای اورد
و میتواند ترك کند مثلا الة زنا و لواط و سرقة و غیبت را هم عبد
دارد و هم شهوت او لکن تارك است بتوفیق خدا و دویم فاعل بخذلان خدا
و این مطلب را که عبید در افعال خود مختارند ضروری است ششم
انکه افعال عباد مخلوق خود ایشان است و مقدور ایشان است و
خود ایشان مستقلند بقدرة در فعل خود بحیثی که تعلق نکیرد بفعل
ایشان قدرة خدا و توفیق او و خذلان او و قضا و قدر او و مشیة
و ارادة او و فعل ایشان تفویض بایشان شده است و این مذهب
معتزله است بدانکه افعالی که صادر شود از بنده از ترك واجبات
و فعل محرمات مقتضی جای اوردن او با حکم خدا است مثل حکم ناهی
بر منکر و یا قطع و فصل خدا است و اعلام و اخبار او است و یا امتحان

وعزم بر فعل او بنداهر از جهة مانع شرعی و یا عقلی و اراده عزم بر
فعل است یا ترک فعل است بعد از تصور او و تصور غایت او و تقدیر
جای آوردن فعل جزئی از افراد طبیعة واحده و قتیکه عزم بر تکوین او
شود در خارج مثل اینکه ابتداء عزم او است که بناء خانه نماید لابد
است پیش از شروع تعیین مکانی که خانه را در آن بنا کند نماید و
زمانیکه در او شروع کند و تعیین مقدار خانه را نماید از بزرگی و
کوچکی و طول و عرض او و شکل و وضع او و غیر ذلک از صفات
و احوال همه اینها داخل است در تقدیر و قضاء ایجاد او است که خارج از
این جهة است که در عرف عوام و خواص میگویند قضاء کار خود نمود که
و قضاء جاری شد اجل او حتمی است که معین شده است از جهة اثبات
کتاب لوحی است که اشیاء در آن ثبت است و اما اذن عبارة است از
اذن دادن خدا در رسیدن بلیه ابن بابویه در کتاب توحید در باب
قضا و قدر از حضرت امیر المؤمنین نقل کرده فرمود نیست کسی از مردمان
مگر اینکه با او ملائکه هستند که محفظ او نمایند از افتادن در چاه
و خراب شدن دیوار بر او و یا رسیدن بلیه باو و هنگامیکه اجل او رسیده او را
مسکین را ندیدند حافظ و نیز روایت نموده است از صادق آل محمد
فرموده بود از جهة امیر المؤمنین غلامی بود اسم او قنبر و دوست بود
امیر را دوستی زیادی پس هر وقت امام بیرون میرفت قنبر نیز
همراه آنحضرت بیرون میرفت و شمشیر بدست خود میگرفت شبی امیر

او را دید

او را دید فرمود یا قنبر چرا عقب من آمدی عرض کرد آمدم که در عقب
تو راه روم و تو را محافظت از شر دشمنان نمایم فرمودند وای بر تو
آیا از اهل آسمان حفظ مینمائی مرا یا از اهل زمین عرض نمود ملکه از
از اهل زمین حضرت فرمودند ای قنبر اهل زمین قدرت ندارند
بر من چیزی بر آمکر باذن خدای عز وجل از آسمان پس برگرد ای قنبر
فَتَجَاوَزْتُ بِمَا جَرَى عَلَيَّ مِنْ ذَلِكَ بَعْضَ حُدُودِكَ وَخَالَفْتُ
بَعْضَ أَوَامِرِكَ پس از آنکه دو شمن زینت داد بر من و حفظ خود
ننمودم در گذشتم لهذا جاری شد بر من از قضا پاره حدود تو را و
مخالفت نمودم بعض از اوامر و واجبات تو را مناهی خدای عز وجل
حمی و غرق او است عباد را نهی که در حول و جوانب او روند اگر داخل
در منهی از مناهی او شدند پرده از پردهای خدا را پاره نمودند و لذا
تعبیر از مخالفت نهی نمودن بمخالفت حدود شد فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَيَّ فِي
جَمِيعِ ذَلِكَ کما هی گفته شده است مناسب فقرات گذشته حمد و ثناء
نیست بلکه اظهار عجز و انکسار است و لذا بعضی از فضلاء نقل نموده
اند که در نسخه مولانا الرضا علیه السلام نسخه دیده شد که بدل این کلمه
فلك الحجة بوده است مرحوم ملا محسن فیض در شرح صحیفه خود فرموده
که هر که عصیان خدا نموده ذکر عصیان خود را نماید و اعتراف باو کند
و بعد مدح حمد و ثناء خدا نماید آن مدح و حمد سبب غفران و آمرزیدن
او شود وَلَا حُجَّةَ لِي فِيمَا جَرَى عَلَيَّ فِيهِ قَضَاؤُكَ وَأَلْزَمَنِي حُكْمُكَ

و اختبار و آزمایش خدا است و این امتحان و آزمایش اگر چه از جاهل
بحال است و از عالم خوب نیست لکن خدا اینکه علم او احاطه دارد
بهر چیز این امتحان مینماید از جهة اعلام حال شخص بخود آن تا اینکه
اطاعت و مخالفت او بر خود او معلوم شود و یا اینکه دل بسوزد و محزون
شود که اجر و ثواب او زیاد شود نزد خدای عالم از این قبیل است
حکایت ابراهیم که امر بذبح اسمعیل شد و کیف کان هیچیک از این
امور سبب نشود که فعل صادر از عبد از روی الجاء و اضطرار باشد
بلکه فعل او باختیار مکلف باقی است میتواند جای بیاورد و میتواند
جای نیاورد وَقَدْ أَتَيْتُكَ يَا إِلَهِي بَعْدَ تَقْصِيرِي وَإِسْرَافِي
عَلَى نَفْسِي مُعْتَذِراً نَادِماً مُنْكَسِراً مُسْتَقِيلاً مُسْتَغْفِراً مُنِيباً
مُقِرّاً مُذْعِناً مُعْتَرِفاً بتحقیق آمدم من تو را ای خدای من بعد از
تقصیر من و اسراف نمودن من بر نفس من یعنی حد من عبودیت و
بندگی نمودن بوده از حد خود تجاوز نمودم و مخالفت مولای خود نمودم
اینست اسراف نفس علی حو بنده ام و پشیمان شونده ام چه خوب
میگوید عارف رومی بنده همان به که ز تقصیر خویش ؛ عذر
بدرگاه خدا آورده ؛ ورنه سزاوار خداوندیش ؛ کس نتواند
که بجا آورده ؛ عجز و انکسار دارنده طلب در گذشت کننده این
صفت در گذشتن از کسیکه طلب در گذشتن نماید صفت نیکوئیست
و این محبوب است از عبید بالنسبة بعضی بعضی و لذا در بیع و

کند

و خرید و فروش گفته اند که اقاله نادم مستحب است و حضرت سجاد
در زیارت امین بخدا عرض نماید الغرض شما کسیکه از تو طلب در گذشتن
نموده است و در گذشته است طلب آمرزش کننده و بازگشت کننده
و اقرار کننده و اعتقاد دارنده و اعتراف دارنده بمعاصی خود بنده اگر
معاصی خود را نزد غیر خدا اظهار و اعتراف نماید مرجوح و حرام است
و اگر نزد خالق اعتراف نماید محبوب و مطلوب است بدانکه قبول توبه
بر خدا واجب عقلا و نقلا لکن تحصیل او در مشقت و صعوبت است
زیرا رسول اکرم فرموده است آیا میدانید کیست توبه کننده عرض
نمودند نمیدانیم یا رسول الله فرمودند اگر بنده توبه کند و خصما
خود را راضی ننماید پس او توبه ننموده و اگر توبه کند و عمل خود را زیاد
ننماید پس او توبه ننموده پس اگر توبه کند و لباس او تغییر ننماید پس
او توبه ننموده و اگر توبه کند و حفظ زبان خود ننماید پس او توبه ننموده — و قلب او باز نشود / و دست او باز نشود
و اگر کسی توبه کند و آمال و آرزوی او کم نشود پس او توبه ننموده است
و اگر کسی توبه کند و زیادتی قوت خود را بفقراء ندهد پس او توبه
ننموده است زمانیکه مستقیم بر این صفات شد پس او توبه نموده است
لَا أَجِدُ مَفَرّاً مِمَّا كَانَ مِنِّي وَلَا مَفْزَعاً أَتَوَجَّهُ إِلَيْهِ فِي أَمْرِي غَيْرَ
قَبُولِكَ عُذْرِي وَإِدْخَالِكَ إِيَّايَ فِي سَعَةٍ مِنْ رَحْمَتِكَ نمییابم
عمل کرد نیز گناهی از آنچه صادر شده است از من و نه پناهی که رو کنم بسوی
او در کار خود بغیر از قبول نمودن عذر مرا و داخل نمودن تو مرا در

کشاده کی از رحمت تو کسی که بخواهد خود را از عقوبت دیگری خلاص
نماید لا بد است او را مکانی فراری باشد که خود را داخل در آن مکان
نماید و یا شخص پناه دهی باشد که خود را در پناه او داخل نماید
که را قدرت است که مطرود خدای قهار را جای دهد کدام مکانی است
در عالم که در ید قدرت او نباشد اللهم فاقبل عذری وارحم
شدة ضری وفکنی من شد وثاقی خداوندا پس قبول کن عذر مرا
و رحم کن بد حالی مرا و رها کن مرا از بستن بندهای گناهان بدان معصیت
خدای متعال بد دیده است شدید او را دوائی نیست که توان با او معالجه
نمود بندی است محکم که تمام اعضاء و جوارح او را بسته که نتواند او را
حرکت بدهد یا رب ارحم ضعف بدنی ورقة جلدی ودقة عظمی
ای پروردگار من رحم کن ضعف بدن مرا و سبکی پوست مرا و نازکی
استخوان مرا پس مرا چه حد و قدر و قابلیت و منزلت است با این کمال
ضعف و شکستگی و حقارت و دنائت مثل تو خدای قهار قادر مقتدر
در مقام انتقام و عقوبت بیرون آید یا من بدء خلقی وذکری و
تربیتی هب لی لابتداء کرمک وسالف برک ای آنکه ابتداء
نموده است آفریدن مرا و یاد کردن مرا و تربیت نمودن مرا و غذا دادن مرا
ببخش مرا از برای ابتدا کردن کرم تو و نیکیهائیکه پیش بر من نموده
همیشه تو ولی نعم من بوده من در خوان نعمت تو همیشه متنعم بودم و در
ظلمات ثلاث در یاد تو بودم مرا غذا داده از جماد مرا میر اینک نباتی

داخل نموده

داخل نمودی و از نامی مرا میر اینک بحیوان داخل نمودی حال که مرا
خلق نمودی باحسن تقویم و مزین نمودی بعقل و نفس ناطقه و قوه
خیریه چگونه شود که مرا برگردانی باسفل السافلین یا الهی وسیدی
وربی أتراک معذبی بنارک بعد توحیدک تراک معلوم
و مجهول هر دو خوانده شده است و استفهام انکاری است یعنی ای
خدای من و آقای من و پروردگار من آیا میبینی تو مرا آیا آنکه دیده
می شوی تو مرا عذاب کننده من باتش تو بعد از اقرار نمودن من
بیگانگی تو یعنی این نمی شود که من تو را بیگانگی قبول کنم و تو مرا عذاب
نمائی در بحار از کتاب توحید و امالی باسناد ایشان روایت کنند
از ابن عباس و او گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
بآنکسیکه مرا مبعوث نموده است از جهت بشارت که عذاب نمیکند باتش
موحد را هرگز بدرستیکه اهل توحید البته ایشان شفاعت می شوند
پس خود ایشان شفاعت از جهت دیگران نمایند بعد فرمودند وقتی
که روز قیامت قائم می شود امر نماید خدای عز و جل بقومی که عمل ایشان
بد بوده است در دنیا که ایشان را داخل جهنم نمائید پس ایشان عرض
نمایند ای پروردگار ما چگونه ما را داخل آتش کنی و حال آنکه بوده ایم
ما یگانه میدانستیم ترا در دار دنیا چگونه باتش میسوزانی زبان
ما را و حال آنکه ما سخن میگفتیم بتوحید و یگانگی تو در دار دنیا و
چگونه قلوب ما را می سوزانی و حال آنکه بسته شده است در قلوب ما

که خدائی نیست مگر تو و چگونه میسوزانی صورة ما را و حال آنکه آن
صورتها را بخاک مالیدیم از برای تو و چگونه میسوزانی دستهای ما را
و حال آنکه ما او را بلند نمودیم بدعاء بسوی تو پس میفرماید خدای عز
ای بندگان من اعمال شما ها بد بوده است در دار دنیا پس جزاء شما
آتش جهنم است پس عرض نمایند ای پروردگار ما عفو تو اعظم است یا
خطیئه ما پس میفرماید خدای تبارک عفو من پس عرض نمایند رحمة
تو اوسع است یا گناهان ما پس خدای تبارک میفرماید بلکه رحمت من
پس عرض نمایند اقرار نمودن ما بیگانگی تو اعظم است یا گناهان ما
پس میفرماید خدای عز و جل اقرار نمودن شما بتوحید من اعظم است
پس عرض نمایند ای پروردگار ما البته فرا بده تو ما را عفو تو و رحمة
تو انچنان رحمتی که فرا گرفته است هر چیزی را پس میفرماید خدای
ای فرشتگان من بعزت و جلال من که خلق ننمودم من خلقی را دوستتر
از کسانیکه اقرار نموده اند بتوحید من و آنکه خدائی نیست غیر از من
و حق است بر من که داخل آتش ننمایم اهل توحید خودم را پس
میفرماید ای بندگان داخل بهشت شوید وبعد ما انطوی علیه
قلبی من معرفتک یعنی بعد از آنکه پیچیده شده است بر او دل من
از شناختن تو چگونه می شود که دلی که کسب معرفت خدای باری
نموده است و تمیز صفات جلال و جمال او نموده است صاحب آن دل را
باتش بسوزاند و این نخواهد شد پس قلب که در فارسی او را تعبیر

کنند بدل

کنند بدل آن شکل مخروطی صنوبری است که در آن اشیاء یاد شود و او ظرف
است از جهت علم و فهم و ذکاوت و فطانت و ما در ما انطوی موصوله است
عبارت است از معرفت و من در من معرفتک بیان او کند و ضمیر در
علیه راجع باو است یعنی قلب من احاطه نموده است بمعرفت تو و را و معرفت
تو در او چیزی نیست حال که حال من چنین است چگونه شود که او را
تو باتش عذاب نمائی وبما لهج به لسانی من ذکرک گویا گردانیده است
بسبب اقرار نمودن بر توحید تو و شناختن تو زبان مرا از یاد کردن
همیشه تو را یاد کنم بزبان و قلب و وراء تو کسی در یادم نیست در ذکرم
نیست واعتقده ضمیری من حبک اعتقاد نموده است یگانگی را
دل من از دوستی تو نه آنکه اقرار بتوحید و معرفت و ذکر بعبث صورت بسته
بلکه واقع و نفس الامر است مرا و مرا او را اعتقادی نیست وبعد
صدق اعترافی ودعائی خاضعا لربوبیتک آیا عذاب باتش مینمائی
مرا بعد از راستی اعتراف و اقرار من بخدائی تو و خواندن من تو را در
حالت خفض و فروتنی و عجز و انکسار از جهت پروردگاری تو من بنده ام
مگو بنده ذلیل حقیر گدا و گدائی کننده نیستی تو مگر آقای جلیل عظیم
بزرگ و بزرگی دارنده چه قدر دور است ما بین من و تو پس چگونه
شود که مثل توئی مثل مرا عذاب نمائی هیهات انت اکرم من ان
تضیع من ربیته او تبعد من ادنیته او تشرد من آویته او
تسلم الی البلاء من کفیته ورحمته از جمله معلومات و واضحات

که محتاج نیست به بینه و برهان بلکه بینه و برهان با خودش است
که خدای عز و جل با انسان که خلق او نموده است ملاطفات و مهربانی
های گوناگون و الطاف و انعامی نموده است که هیچ حبیبی بمحبوب
خود و پدری بر فرزند خود ننماید آیا التفات نمیکنی که خدای عز و جل
بعد از انکه انسان را در شکم مادر بعد از انکه او را صورت بندی نمود
تا بسن جوانی یا بسن پیری چه نحو سرپرستی و پرستاری نماید که مادر
بفرزند خود ننماید و دشمن جبار(?) که شمشیر خود تیز نموده
و بلند نموده او را بکشد او خدای عز و جل او را مقهور و خوار و ذلیل
نموده و در مبتلا شدن ببلاء از قبیل طاعون و وباء و قحط و غلاء و سایر الامراض
او کفایت نموده و از او دفع نموده و او اعطاء فرموده اسبابی را که بآن اسباب
بمقام قرب حضرت حق رسیده مثل چشم گریان و دل بریان و احسان
بر مسکینان و او را جای داده در منازل عالیه و هوای معتدل و غذا
داده او را با غذاهای طیبه لطیفه اگر بخواهی احصاء نمائی انعامات و اکرامات
او را عشری از معشار او نشود بعد آنکه کلمه هیهات در دو موضع استعمال کنند
یکی در امری که بعید الوقوع باشد یعنی بعید است و تو اجل و بزرگتری
از انکه ضایع نمائی تو کسی را که تربیت نمودی او را و یا دور گردانی
کسی را که نزدیک نمودی تو او را یا انکه برانی کسی را که جای دادی تو
او را و یا وا بگذاری بسوی بلاء کسی را که تو کفایت نمودی تو او را و رحم نمودی
تو او را و لیت شعری یا سیدی و الهی و مولای اتسلط النار علی

وجو

وجوه خرت لعظمتک ساجدة لیت از جهة تمنی است و آرزو نمودن
چیزی است که آن چیز محال الوقوع است مثل آرزو نمودن شخص پیر
جوانی را و شعری بکسر شین یعنی دانستن و اطلاع داشتن است و
استفهام انکاری است یعنی نمیشود یعنی کاش خبر و مطلع میشدم و
میدانستم ای سید من و آقای من و خدای من آیا مسلط میکنی تو
آتش را بر روهائی که افتاده اند و پیشانیهائی که بر خاک گذاشته
اند از جهة بزرگی و عظمة و جلال تو سجده کنندگان و او را در
این حال قرب بخالق رساند و محبوب او شود و خود را در معرض نظر رحمة
ساخته چگونه خواهد شد که آتش آن روها را بسوزاند و علی السن
نطقت بتوحیدک صادقة آیا مسلط میکنی تو آتش را بر زبانهائی که
سخن گفته و تکلم نموده است بیگانگی تو و در اینکه تو خدائی یکتا(?) از روی
صدق و راستی و بشکرک مادحة و تکلم نموده است بثناء تو در
مقابل نعم و آلاء تو آن روی(?) مدح کننده و علی قلوب اعترفت بالهیتک
محققة آیا مسلط میکنی تو آتش را بر دلهائی که اعتراف و اقرار
نموده است بخدائی تو از روی تحقیق کننده نه از روی ظن یا وهم و خیال
بلکه از روی قطع و یقین و علم و علی ضمائر حوت من العلم بک
حتی صارت خاشعة آیا مسلط میکنی تو آتش را بر ضمایر و قلوبیکه
مشتمل است از علم بر تو تا اینکه گردیده شده است خشوع کننده و خشوع
عجز و انکسار و فروتنی نمودن است و این صفت حاصل نشود در انسان

حق مردم را با ایشان رد نماید تا انکه وارد شود بر خدا فارغ الذمه
چهارم انکه قاصد باشد که هر واجبی را ترک نموده است ادا کما هو حقه
بجای آورد پنجم انکه گوشت بدن خود را که از حرام روئیده از خود
دفع نماید ششم انکه بچشاند بر بدن خود الم و تلخی طاعت را بعدد(?) انکه
چشانیده شیرینی معصیت را ما هکذا الظن بک و لا اخبرنا
عنک بفضلک یا کریم یعنی نیست این نحو گمان من بتو که من از روی
قلب و زبان و جوارح ترا دوست داشته باشم و تصدیق تو نمایم
و شکر ترا بجای آوردم و از گناهان خود بازگشت نمودم و مع ذلک
تو مرا عذاب و عقاب نمائی حسن ظن بخدا و امید واری باو بعد از تحصیل
نمودن اسبابیکه بآن اسباب امید رسیدن بمحبوب از صفات حسنه است
چنانچه یاس و نا امیدی از صفات ذمیمه است از حضرت امام محمد باقر ع
مرویست که دیدیم در کتاب علی بن ابیطالب ع که نوشته بود که حضرت رسول ص
در بالای منبر فرمودند قسم بآن خدائی که بغیر از او خدائی نیست
که هیچ مؤمنی خیر دنیا و آخرت باو عطا داده نشود مگر بواسطه
حسن ظن بخدا و امید واری باو و حسن خلق او و احتراز نمودن از
غیبت مؤمنین و قسم بآن خدائی که غیر از او خدائی نیست که خدای تعالی
هیچ مؤمنی را بعد از توبه و استغفار عذاب نکند مگر بجهة گمان بدیکه
که بخدا داشته باشد و کوتاهی امید واری او بخداوند عز و جل و بد خلقی
و غیبت مؤمنین داشتن و قسم بخدائیکه بغیر از او خدائی نیست که

هیچ

هیچ بنده ظن نیکو بخدا نمیبرد مگر انکه خدا بر ظن او با او رفتار نماید
زیرا که خدای عز و جل کریم است و همه خیرات در دست او است و
شرم دارد که بنده مؤمنی را که گمان نیک باو داشته گمان او را تخلف
نماید و امید او را بر نیاورد پس نیکو کنید گمان خود را بخدا و بسوی
او رغبت نمائید از رسول اکرم مرویست که روز قیامت مردم را
داخل جهنم نمایند پس در انجا هزار سال معذب شوند روزی فریاد برآورند
یا حنان یا منان خدای عز و جل بجبرئیل امر نماید که ایشان را بنزد من
بیاور چون بنزد خدا حاضر شوند خطاب الهی بایشان رسد که جای خود را
چگونه یافتید عرض کنند بد مکانی است امر شود که ایشان را برگردانید
بمکان خود که در او بودند ایشان راه جهنم را پیش گیرند و روانه شوند
و بعقب خود نگاه میکنند خدای عز و جل میفرماید چرا بعقب خودتان
نگاه نمودید عرض کنند چنین امید نداشتیم که ما را از آتش بیرون
بیاوری و دو دفعه ما را بجای خود برگردانی خطاب عز و جل رسد که ایشان را
ببرید ببهشت و در روایت دیگر وارد است که بنده را در قیامت حاضر
سازند و از حساب او فارغ شوند امر شود او را بدخول در جهنم چون او را
برند بسوی جهنم بعقب خود نگاه نماید خطاب رسد که چرا بعقب نگاه
کردی عرض کند ای پروردگار چنین امید نداشتم که مرا بجهنم روانه
کنی امر شود که او را ببرید ببهشت اگر چه در دنیا هرگز گمان خوب بمن نداشتی
و اما قوله و لا اخبرنا عنک الخ این کلام در مقام نفی و انکار فعل است

مکر انیکه معرفت برساند که خدا مطلع بحال او است و معرفت برساند
بجلال و بزرکی او و معرفت برساند بر انیکه من تقصیر در بندکی
کردن نموده‌ام بعد از این معرفتها صفت خشوع در او حاصل شود
حتی نقل از بعضی شده که چهل سال سر خود را بلند باسمان ننمود
از جهة حیا از خدای عز و جل و خشوع از او ربیع بن خیثم از جهة
خشوع چشم خود را همیشه می بست و نظر بزمین می نمود حتی انکه
بعضی از مردمان کمان داشتند که او کور است در مدة بیست سال
رفت و امد می کرد در خانه ابن مسعود هر وقت که کنیز ابن مسعود
او را می دید میکفت رفیق کور تو امده است وقتی با ابن مسعود در
بازار اهن کران راه میرفت نظرش بکوره اهن کری افتاد که اتش شعله
زده نعره زد و افتاد و غش کرد و مدهوش شد یک روز و یکشب
بغشیه باقی بود و ابن مسعود در بالای سر او بود و میکفت قسم بخدا
که خوف اینست وَاَشَارَتْ بِاسْتِغْفَارِكَ مِنْ عِنْدَ اَيَامُسَلِطْ
میمانی تو اتش را بر قلوب شما بر یکدیگر اشارة نموده است و هدایت و
دلالة نموده است بطلب امرزیدن تو و بیازکشت تو در حال اعتقاد
دارند و از روی اعتقاد بنده همانکه مرتکب معصیت می شود یعنی فعل
حرامی بجا اورد و لعب او را جای دنیا و رد علقه و ربطی که ما بین او
و خدا بود قطع شود و علاج مر این مرض اینست مکر انیکه بازکشت
و رجوع نماید از عمل شنیع خود نادم و پشیمان شود این بازکشت بسبب
بجاه او خود

بجاه او شود که بر او واجب است عقلاً و نقلاً و بر خدا نیز لازم است
قبول ان عقلاً و نقلاً لکن وجوب قبول ان بر خدا وقتی است که انسان
بازکشت و عمل صالح نیز بجای اورد و معاینه موت نکرده باشد چنانکه
از فرعون قبول نشد بعد از دیدن بلی قبول توبه در انوقت از باب تفضل
است نه وجوب حکایت شده است ابلیس لعین عرض نمود بخدای جلیل
قسم به بزرکی تو که لایزال کمراه مینمایم اولاد ادم را بمعصیت مادامیکه
روح در بدن او است پس خدای عز و جل فرمود قسم بعزت و جلال
خود منع نمیکنم او را از توبه مادامیکه روح در بدن او است پس خدای عز
قبض روح بنده خود نمیکند مکر انیکه میداند که او بازکشت نمیکند
اکو دوباره در دنیا بماند شاهد بر این مطلب انستکه خدای عز و جل می فرماید
در جواب اهل اتش که عرض ای پروردکار ما را از اتش بیرون بنما
شاید اعمال صالحه که ترک نمودیم بجای اوریم خدا در جواب ایشان
میفرماید که اکو بر کردید باز خواهید عود نمود باعمال محرمه ایشان
دروغ کو یانید بدان توبه حقیقی که عبارة از توبه نصوح باشد او را
دنیویه و اخرویه است حضرت مولی الموالی امیر المؤمنین علیه السلام شنیدند
که مردی می کفت استغفر الله فرمود مادر تو بعزای تو بنشیند ایا
میدانی چه چیز است مرتبه استغفار بدرستیکه استغفار درجه علیین است
و او اسمی است که واقع می شود بر شش معنی اول پشیمان شدن از کارهائی
که نموده است دویم انکه عازم باشد که بعد از این جای نیاورد سیم انکه

مثلا از کسیکه لایزال از او خوبی و خیر مشاهده شده است
یا نقل شده است اگر فعل شنیعی از او بروز شود در مقام انکار و نفی
با او کینه نز انیکه همیشه خیر و خوبی از تو ظاهر می شد این فعل شنیع
چیست که از تو ظاهر شده و بتو نسبت داده شده نباید مصدّق باشد
و همچنین ذات باری که مصدر جود و کرم و فیض و فضل و رحمت است چه
گونه ضدّ او از او صادر شود ای کریمی که از خزانهٔ غیب گبر و ترسا
وظیفه خور داری دوستان را کجا کنی محروم تو که با دشمنان نظر داری
یعنی بعد از انیکه خبر داده شده ایم از جانب تو بفضل و کرم تو پس چگونه
شود که ما گمان خوبی بتو نبریم و گمان بد بتو ببریم یَا رَبِّ اَنتَ تَعلَمُ
ضَعفِی عَن قَلِیلٍ مِن بَلَاءِ الدُّنیَا وَعُقُوبَاتِهَا وَمَا یَجرِی فِیهَا مِنَ المَکَارِهِ
عَلَی اَهلِهَا یعنی ای خدای من تو میدانی ضعف و عجز و انکسار و ناتوانی من
که نمیتوانم متحمل شوم از اندکی از بلاء دنیا و انچنین بکروار شود از بلاها
اهل دنیا چه خوب فرموده است زین العباد امام حضرت سجاد مسکین و فقیر
و عاجز است پسر ادم که اذیت نماید او را پشه و متعفن نماید او را
عرق و میکشد او را شهقه یا الغیاث اهده شود اگر ساعتی گرسنه یا
تشنه نماند دست خود را از پای خود تمیز ندهد و اگر صداعی و
وجعی بر او عارض شود مضطرب شود و اگر شبی یا نفسی بی خواب شود
جگر خراب شود خلاصه نمیتواند منفعت تحصیل نماید و نمیتواند دفع
ضرر از خود نماید عَلَی اَنَّ ذَلِکَ بَلَاءٌ وَمَکرُوهٌ قَلِیلٌ مَکثُهُ یَسِیرٌ بَقَاؤُهُ

قصیر

قَصِیرٌ مُدَّتُهُ یعنی با انکه بلاء دنیا و مکروه ان اندک است ماندن او
و درنگ نمودن او اسان است بقاء او قصیر و کوتاه است زمان او
مع ذلک مرا تحمّل ان نیست فَکَیفَ احتِمَالِی لِبَلَاءِ الاٰخِرَةِ وَجَلِیلِ
وُقُوعِ المَکَارِهِ فِیهَا وَهُوَ بَلَاءٌ تَطُولُ مُدَّتُهُ وَیَدُومُ مَقَامُهُ وَلَا یُخَفَّفُ
عَن اَهلِهِ لِاَنَّهُ لَا یَکُونُ اِلَّا عَن غَضَبِکَ وَانتِقَامِکَ وَسَخَطِکَ
وَهَذَا مَا لَا تَقُومُ لَهُ السَّمٰوَاتُ وَالاَرضُ پس چگونه است متحمّل
شدن و بر دوش کشیدن من مر بلاء اخرت را و بزرگی واقع شدن بدیهای
اخرت و حال انیکه ان بلائیست که طول میکشد او و همیشه است
ایستادن او و سبک و سهل نشود از اهل او زیرا که ان بلاء نیست مگر
از روی غضب تو و داد رسی نمودن تو و خشم تو و این بلاء اخرت ایضا
بلائی است که نمی ایستد از جهت او اسمانها و زمین نمیتوانند او را بر دارند
و متحمل ان شود بدان که انسان گنه کار در اخرت دو عذاب بر او مترتب
می شود یک المی است که بر نفس او وارد اید مثل انکه جامه از اتش بطول
قامت او باو میپوشانند و اهن را در اتش گداخته کنند و بر سر او
زنند که مغز سر او و انچه در شکم او است همه بجوش اید و بعد از ان
او را در قعر جهنم اندازند پس زبانه جهنم او را بلند کند بکنار جهنم اندازد
از کثرت هم و حزن و اندوه میخواهد از جهنم بیرون اید پس ملائکه زبانیه
گرزها را بلند کنند چنان بر او زنند که در قعر جهنم افتد که دیگر قدرت
بر بیرون امدن ندارد و پیراهن از قطران بر او میپوشانند و اتشها

که بران پیراهن قطران دمیده شده حرارت و سوختن بدن او معلوم است
که بچه نحو خواهد بود و همچنین که زیادتی عقارب و افاعی مروی است
که در اخرت اهل معصیت چنان تشنه می شوند که نزدیک است که
روح ایشان قطع شود بغرم و اواز تشنگی ایشان بثریا رسد پس
قطعه ابر سیاهی پیدا شود ایشان خوشحال شوند که خواهد باران
بر ایشان بیاید پس میبارد عوض قطرات باران عقارب بر ایشان که
هر یک بقدر سر شتری است چنان ایشان را میگزد که شدت تشنگی خود را
فراموش کنند و دیگر از مکاره و بدیهائیکه در اخرت واقع شود که از دیدن
ان و شنیدن ان متاذی و متالم شوند از انجمله اوردن جهنم و اشکار نمودن
انست بر اهل معصیت چون جهنم را با آن هیبت در محشر اورند تمام
انبیا و رعیت مضطرب شوند و از ترس خواص و اولاد خود را فراموش
کنند بغرم و انفسای ایشان بعالم ملکوت میرسد و از انجمله است بیرون
امدن افعی از طبقات جهنم و حاضر شدن در صحراء قیامت که طول قامت او
بنحویست که سرش از اسمان هفتم گذشته و دم او از طبقات زمین
گذشته هنیکه نظر اهل محشر بر او افتد همه ترسان و لرزان و سرگردان
شوند لحظه بنزدیک او بیاید پس جبرئیل در مقابل او اید و منع نماید
چون امدن در اینجا و کار تو چیست عرض کند که خدای عز و جل هفت
طائفه را طعمه من قرار داده ان هفت طائفه را میخواهم جبرئیل منع نماید
با او که ان هفت طائفه کیانند عرض کند خورنده گان ربا و عاق والدین

وغاصب

و غاصب مال مردم و خورنده گان حرام و از انجمله اوردن اتش دنیا را
و امر نمودن باینکه بر بزنند او را در جهنم پس چنان ناله و فریاد کنند که
انبیا و غیره او و خود را افتند و از انجمله است نفخه صور که میدمد و
قبرها که شکافته شود و مردگان که زنده شوند و زمین بلرزه شود
و افتاب و ماه و ستارگان روشنائی او گرفته شود و باز روی هر کسی را
دو ملک گرفته و او را میکشند و میگویند بیا برویم که خدای عز و جل
ترا میخواهد يا سيدي يا من عليه فكيف بي وانا عبدك الضعيف
الذليل الحقير المسكين المستكين یعنی ای اقای بعد از انکه من
طاقت بلاء تو ندارم و قدرت مشاهده بدیها و واقعه تو در مشاهده
قیامت ندارم پس چگونه می شود بر من در حالیکه من بنده توام ناتوان
و خوار و پست و بی اعتبار و گدا و زاری کننده یعنی با بزرگی و بلندی
تو مناسب نیست که مثل من حقیر و خوار را در معرض عقوبت در اوری
بلی اگر عقوبت نمودن تو مثل منی را در بزرگی تو می افزود باکی نداشتم
لکن دور نیست که عقوبت مثل من نادان و جاهل را عیب در سلطنت
تو نماید بلکه دور نیست که در رحیمیت تو و رافت تو و غفوریت
تو و عفو تو مناقشه نمایند يا الهي وسيدي ومولاي لاي
الامور اليك اشكو ولما منها اضج وابكي لاليم العذاب وشدته
ام لطول البلاء ومدته ای خدای من و اقای من و صاحب من
این بلاء و فتن و محن و شدائد و بدیها برما وارد شود در اخرة

از جهت کدام یک از این امور واقعه شکایت نمایم بسوی تو که از من دفع
و رفع نمائی و از جهت کدام یک از این امور خروش و فریاد کنم و گریه
کنم که بلطف و تفضل نمائی از جهت درد عذاب و شدت او گریه نمایم
و یا از جهت درازی بلاء و زمان او گریه نمایم بدان ای عزیز انسان
بعد از آنکه معتقد خدا و او را قادر داند بعذاب نمودن بالوان عذاب
و خود را هم عاصی و خالی از معصیت نداند پس سزاوار است بلکه
لازم است بر او که گریه نماید بحال خود شاید که بر او آتش غضب الهی را
فرو نشاند چنانکه شیوه انبیا و اوصیا و عباد و زهاد چنین بوده
و هست پس وای بر کسیکه غفلت از حال خود باشد دوری بر او
بیاید که گریه و ناله منفعت بحال او ندارد فَلَئِنْ صَيَّرْتَنِي فِي الْعُقُوبَاتِ
مَعَ أَعْدَائِكَ وَجَمَعْتَ بَيْنِي وَبَيْنَ أَهْلِ بَلَائِكَ وَفَرَّقْتَ بَيْنِي
وَبَيْنَ أَحِبَّائِكَ وَأَوْلِيَائِكَ پس اگر بگردانی تو مرا در عقوبات
با دشمنان تو و جمع نمائی تو ما بین من و بین اهل بلاء تو و جدائی
افکنی تو ما بین من و دوستان تو و اولیاء تو بدان همیشه بنده مستوجب
غضب شد و از عنایت الهی دور افتاد الوان و انواع عذاب بر او وارد
شود یکی از آن انواع بلاء و عذاب آنست که خدا او را مبتلا کند بهم
جلیس و قرین بد که تمنا و آرزو نماید که ای کاش ما بین من و قرین
و جلیس من بعد و فاصله ما بین مشرق و مغرب می بود و این کمال صورتی
است که بجز دهم جلیس بوده باشد و اگر چنانچه بناء مصاحبت و کفن که

وجوبای حال همدیگر بوده باشند پس اشد عقوبت و عذاب الیم است
فَهَبْنِي يَا إِلَهِي وَسَيِّدِي وَمَوْلَايَ وَرَبِّي صَبَرْتُ عَلَى عَذَابِكَ فَكَيْفَ
أَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ فهبنی جزاء است از برای کلمه لئن عرض شد که
بنده در آخرت معذب بانواع عذاب خواهد شد و فرق ما بین الوان
عذاب دنیا و آخرت این است که الوان عذاب دنیویه که وارد شود بر انسان
اشد و اخف را نابود کند گویا کان نبوده است بخلاف الوان عذاب
اخرویه که هر یک مؤثر تام است هر یک اثر خود را می دهد در وقت
اثر دیگری پس بنده بیچاره در قیامت با اینکه در آتش می سوزد
عاشق خدای عز و جل است چون از وصل او محروم است این محرومی
و فراغ زیاده از آتش او برای سوزاندن او روایت است که موسی بن عمران یا عیسی
بن مریم بر راهبی در صومعه رسید و آن راهب را در کمال خوف و نهایت
خشیت و گریان دید بعد از مصاحبت و مجالست از پیغمبر درخواست
نمود که از خدا بخواهد که خداوند حب خود را به من بدهد بعد از مدتی
آن پیغمبر در آن صومعه گذشت صومعه را ویران و خالی دید در اطراف
آن صومعه کوهی بود آن پیغمبر در آن کوه سیر می نمود راهب را دید که در
آن کوه ذره ذره شده است و گوشت بدن او در سنگهای آن کوه ریخته
عرض نمود خدایا این چه حکایت است وحی باو رسید که ذره از حب من
باو چشانیدم نتوانست طاقت بیاورد خود را هلاک نمود قوله
فهبنی از هبه است یعنی بنده اگر تو مرا فرض کنی تو مرا ای خدای من

و پروردکار من و اقای من و صاحب من صبر نمودم بر عذاب تو پس
چکونه صبر نمایم بر فراق تو وَهَبْنِي صَبَرْتُ عَلَى حَرِّ نَارِكَ فَكَيْفَ
أَصْبِرُ عَنِ النَّظَرِ إِلَى كَرَامَتِكَ أَمْ كَيْفَ أَسْكُنُ فِي النَّارِ وَرَجَائِي
عَفْوُكَ یعنی فرض کنی تو مرا و بپندار تو مرا صبر نمودم من بر کرمی
اتش تو پس چکونه صبر نمایم از نظر نمودن بسوی کرامت و جود تو
ایا چکونه منزل نمایم من در اتش و حالیکه امید من عفو و بخشش
و در کذشتن تو است یکی از عقوبت و الم و عذاب و خواری و ذلت انسان
در قیامت انستکه جود و کرم و رحمت حضرت پروردکار ظاهر شود
و کروهی از مردمان در موج فیض جود او شوند و ان بیچاره محروم باشد
حتی عرض کند چرا جود و کرم تو ای پروردکار بمن نمی رسد خطاب برسد
چون تو در دنیا مرا فراموش نمودی من هم ترا امروز فراموش نمایم
جزاء عمل تو خواهد بود فَبِعِزَّتِكَ يَا سَيِّدِي وَمَوْلَايَ أُقْسِمُ صَادِقًا
لَئِنْ تَرَكْتَنِي نَاطِقًا لَأَضِجَّنَّ إِلَيْكَ بَيْنَ أَهْلِهَا ضَجِيجَ الْآمِلِينَ
وَلَأَصْرُخَنَّ إِلَيْكَ صُرَاخَ الْمُسْتَصْرِخِينَ وَلَأَبْكِيَنَّ عَلَيْكَ بُكَاءَ
الْفَاقِدِينَ وَلَأُنَادِيَنَّكَ أَيْنَ كُنْتَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ بدانکه این
فقرات نیکو در خطاب و مناجات بنده است بخدای خود در دنیا
و کریه در اخرت که انسان اکر اهل اتش شد چون مدتی در اتش می ماند و جزع
و اضطراب و ناله می نماید چون کار بشدت رسد و از جهت خود فریاد
رسی نمی بیند بعد از ان مینالند نزد مالک جهنم عرض می کنند که بخدای

عز و جل

عز و جل عرض بکن که بکید فعرما را اعبیر اند که اسوده شویم خطاب ان معدن
جلال بایشان می رسد که کال شوید و در جهنم بمانید و بعد از این یاران
نیستید که سخن بکوئید و حرف زنید یعنی ای پروردکار من بعد از
انکه کار من در اخرت باین مثابه رسید به بزرکی و جلال تو قسم میخورم
از روی صداقت و راستی بدرستیکه هرانیه اکر واکذاری تو مرا سخن
کوینده هرانیه البته خواهم زاری نمود بسوی تو زاری ارزو دارندها و
ناله میکنم بسوی تو ناله نالندکان و هرانیه کریه میکنم بسوی تو کریه
کسانیکه مفقود شده است از ایشان محبوب خود شان و هرانیه ندا میکنم
بسوی تو که کجا هستی ای اقای مؤمنان وای دوست مؤمنان يَا غَايَةَ
آمَالِ الْعَارِفِينَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ يَا حَبِيبَ قُلُوبِ الصَّادِقِينَ
يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ ای منتهی ارزوهای عارفان ای دوست
دلهای راست کویان ای خدای عالمیان ای فریادرس فریادخواهان
کسیکه جامع صفات جلال و جمال باشد بعید است که نا امید مایوس
کند کسی را که درد کال شده و تعب باشد و منادی خود را اجابت ننماید
أَفَتُرَاكَ سُبْحَانَكَ يَا إِلَهِي وَبِحَمْدِكَ تَسْمَعُ فِيهَا صَوْتَ عَبْدٍ مُسْلِمٍ
سُجِنَ فِيهَا بِمُخَالَفَتِهِ وَذَاقَ طَعْمَ عَذَابِهَا بِمَعْصِيَتِهِ وَحُبِسَ بَيْنَ
أَطْبَاقِهَا بِجُرْمِهِ وَجَرِيرَتِهِ وَهُوَ يَضِجُّ إِلَيْكَ ضَجِيجَ مُؤَمِّلٍ لِرَحْمَتِكَ
وَيُنَادِيكَ بِلِسَانِ أَهْلِ تَوْحِيدِكَ وَيَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِرُبُوبِيَّتِكَ
در سابق ذکر شد که تراک را معلوم و مجهول خوانده اند یعنی می بینی

تو ترا یاد می شوی تو ترا اتش بر میخیزم من تو را ای خدای من و
مولام بثناء تو می شنوی تو در جهنم اواز بنده مسلم را که محبوس
شده است در او بسبب مخالفه تو که قدرت بیرون امدن ندارد چشیده
است مزه عذاب اتش را بسبب نافرمانی تو و حبس شده است و حبس
شده است میان طبقهای او بسبب کناهان خود و جنایتهای خود و او میخروشد
بسوی تو خروشیدن ارزومند رحمت ترا و میخواند ترا بزبان اهل توحید
تو و توسل میجوید بسوی تو به پروردکاری تو روایت شده است از
صادق آل محمد که کسی عرض نمود بخدمت آن بزرکوار که یا ابن رسول الله
بترسانم اکر قلبهای ما قساوت کرفته است پس آن بزرکوار فرمود خود را
مهیا و مستعد کن از جهت زندکانی دراز و طول بده بسیکه جبرئیل نازل شد
بخدمت حضرت ختمی مآب شد بدحال اندوهناک و محزون حضرت رسول
فرمودند ای جبرئیل چه است ترا که محزون و اندوهناکی عرض
نمود یا رسول الله منافخ اتش کذاشته شده است فرمودند که منافخ اتش
چیست عرض نمود یا رسول الله خدای عز و جل امر نمود بر اتش که دمیده
شود پس هزار سال دمیده شد تا انکه سفید شد پس از ان امر شد که
هزار سال دیکر شود تا انکه سرخ شد پس از ان امر شد که هزار سال دیکر دمیده
شده تا انکه سیاه شد و تاریک شد اکر قطره از ضریع ان ریخته شود
در ابهای اهل دنیا تمام اهل دنیا هلاک خواهند شد یا مولای فکیف
یبقی فی العذاب وهو یرجو ما سلف من حلمک و رأفتک و رحمتک

ام کیف یحرقه لهبها و انت تسمع صوته و تری مکانه ام کیف
یشتمل علیه زفیرها و انت تعلم ضعفه ام کیف یتغلغل بین
اطباقها و انت تعلم صدقه ام کیف تزجره زبانیتها وهو ینادیک
یا ربه ام کیف یرجو فضلک فی عتقه منها فتترکه فیها اهل
اتش اواز بلند کنند مثل سکان یعنی فریاد کنند از شدت عذاب چه کمان
مینمائی بر قومی که خواهش مرک کنند از خدا و مرک بر ایشان حکم نشود
که تخفیف عذاب ایشان بشود تشنه و کرسنه هستند در اتش جهنم
و چشم ایشان کور و زبان ایشان لال و رنک ایشان سیاه و از عمل
خود پشیمان و غضب خدا ایشان را فرا کرفته و از رحمت خدا دور شده
و تخفیف عذاب بر ایشان نشود و ایشان را میکشند در اتش و از حمیم
با ایشان میاشامانند و از زقوم بایشان میخورانند و بکرزهای اتش
ایشان را میزنند و ملائکه غلاظ و شداد بر ایشان رحم نکنند و ایشان را
برو بر در اتش میکشند و با اغلال ایشان را بلند کنند و اکر دعا کنند
مستجاب نشود اینست که حال کسیکه در جهنم است یعنی ای اقای من پس
چکونه باقی میماند در عذاب حال انکه او امید دارد بچیزها که کذشته
شده است از بردباری تو و مهربانی تو و بخشش تو ایا چکونه بدرد
اورد اتش و حالیکه امید دارد فضل ترا و رحمت ترا ایا چکونه میسوزاند
زبانه اتش او را و حالیکه تو میشنوی اواز او را و می بینی تو مکان
او را ایا چکونه فرا میکیرد بر او شعله اتش و تو میدانی ناتوانی او را ایا

چگونه فرو میرود ما بین طبقهای اتش و تو میدانی راستی او را ایا چه
گونه جزع میدهد او را زبانه اتش و او میخواند ترا ای خدای من
ایا چگونه امید دارد فضل ترا در ازاد نمودن او و یا واگذاری او را
در اتش جهنم کاشف اسرار دین امام محمد باقر ع میفرماید که خدا
گردانیده است برای اتش هفت درجه اول جحیم است که اهل او بالای
سنگهای او ایستاده اند میجوشد مغزهای سر ایشان مثل جوشیدن
دیک دویم لظی است که نزاعة للشوی تدعو من ادبر و تولی و جمع
فاوعی سیم سقر است که لا تبقی و لا تذر لواحة للبشر علیها تسعة
عشر چهارم حطمه است که چنان میکوبد اهل خود را که مثل کحل مینماید
با انکه اهل او مثل کحل می شوند نمی میرند پنجم هاویه است که اهل او
مدتی یا مالک استغاثه مینمایند که بفریاد ما برس و قتیکه بفریاد ایشان
میرسد می اورد از بهر ایشان ظرفی از مس اتشی که در ان است صدید
جهنم که چرک جلدهای ایشان است که بیاشامند هنگامیکه نزدیک میبرند
مقابل روی خود او برند پوست صورت ایشان در ان ریخته شود
از شدت گرمی و حرارت او ششم سعیر است و در ان سیصد سرادق است
از اتش و در هر سرادقی سیصد قصر است از اتش و در هر قصری سیصد
خانه است از اتش و در هر خانه سیصد لون از عذاب است از اتش
و از غیر عذاب اتش و در ان حیات است از اتش و عقارب است از اتش
و جوامع و سلاسل و اغلال است از اتش هفتم جهنم است و او اشد

طبقات

طبقات اتش است روایت شده است که از برای جهنم هفت باب است
و در هر بابی هفتاد هزار کوه است و در هر کوهی شعب است و بر هر شعبی
هفتاد وادی است و در هر وادی هفتاد هزار شق است و در هر
شقی هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار مار است که در دم
هر ماری ثقلی سه روزه راه است و دندانهای ایشان مثل درخت خرما
حمل بر پسر ادم نماید پس میگزد ان مار اشفار و دو چشم و دو لب
او را که تمام گوشت بدن او را از استخوان او جدا میکند پس پسر ادم
از او فرار کند پس واقع شود در نهری از نهرهای جهنم میبرد او را به
هفتاد خریف مروی است که در جهنم عقاربی است هر یک بقدر قاطر
چاق فربه اگر بگزد یکی از ایشان هر کسی را زهر او تا چهل سال خواهد
بود هَیهاتَ ما ذٰلِکَ الظَّنُّ بِکَ وَلَا المَعرُوفُ مِن فَضلِکَ وَ
لا مُشبِهٌ لِما عامَلتَ بِهِ المُوَحِّدِینَ مِن بِرِّکَ وَاِحسانِکَ خدای
عزوجل بروز و ظهور نشد مگر خوبی و احسان و تفضل لطف و کرم و
جود او عام و شامل هر مخلوقی است از دوست و دشمن و افعال بد و قبیح
و ناشایسته سر نزند مگر از ظالم و عنود و او تعالی غنی است از این مطالب
هیهات کلمه ایست که در مقام استبعاد وقوع شئی را استعمال مینمایند یعنی
بعید است از مثل تو که عذاب نمائی کسی را که صفت او چنان است که عرض شد
و نیست این گمان بر تو که عقاب نمائی کسی را که صفت او عرض شده و نیست
این عقاب و عذاب تو بر ان جماعت شباهت دارند بر ان اعمال که معامله نمودی

تو زن کسانیکه اهل توحید هستند از نیکوئی تو و احسان تو بدانکه
خدای عز وجل ارحم الراحمین و مهربان و عطوف است هر در موضع عفو
و رحمت و شدید ترین عقاب کنندگان است در موضع نکال و نقمة
پس عقاب نمودن اهل عقاب شبیه نبودن باحسان و نیکوئی با اهل توحید
جای استبعاد نیست بلی صفت آن مخاصی که ذکر شد اگر شبیه معامله با اهل
توحید نشود بعید است فبالیقین اقطع لولا ما حکمت به من تعذیب
جاحدیک وقضیت به من اخلاد معاندیک لجعلت النار کلها بردا
وسلاما وما کانت فیها لاحد مقرا ولا مقاما لکنک تقدست
اسماؤک اقسمت ان تملأها من الکافرین من الجنة والناس اجمعین
وان تخلد فیها المعاندین یعنی بعد از آنکه عذاب و عقاب نمودن شبیه
بعمل تو نیست با معروف بودن تو و فضل تو مناسب نیست از روی یقین قطع دارم
اگر نبود چنین یکه حکم نمودی بان از عذاب نمودن منکران تو و حکم نمودی
تو بان از همیشه بودن در آتش دشمنان تو هر اینه میگردانیدی تو آتش را
بالتمام سرد و سلامت نبود است آتش از جهة احدی ماوی و جایگاه لکن
منزه است نامهای تو پس اختیار کردی تو بدروغ نخواهی نمود قسم یاد نمودی تو
بانکه پر نمائی جهنم را از کافران از جن و انس همه و مدام و همیشه نگه داری
در آتش دشمنان را خدای عز وجل در بعضی از مواضع قران میفرماید لازم
و ثابت و واجب است بر خدا که پر کند جهنم را از جن و انس بدان ای عزیز
من اگر انسان فی الجمله تامل نماید حقیقة جهنم را که هفت طبقه است کرد کوشد

وطعام اهل

وطعام اهل جهنم را اگر زقوم است که زقوم درختی است در جهنم که میوه
او در کمال بد بوئی و تلخی میباشد و گفته اند که شبیه آن درخت در تهامه
هست و شراب اهل جهنم از غسلین است که خون و چرک فروج زنان
زنا دهندگان است و حمیم که خون و چرک جلود ایشان است و عذاب
کننده ایشان خزنه جهنم که مالک است و با او هیجده نفر است که چشم
ایشان مثل برق جهنده و دندان ایشان مانند قلعهها بلند محکم و شعلهها
آتش از دهان ایشان بیرون می آید و میان دو دوش ایشان بقدر
مسافت یک ساله راه است و فراخی و وسعت کف هر یک بمثابه هست که مثل
مضر و ربیعه توان در او جای گیرد و رحم از ایشان گرفته شده هر یک از
ایشان میتوانند هفتاد هزار نفر را بلند کنند و بیندازند در هر جائیکه خواهند
و عذاب ایشان هم بآتش باشد چه آتش که بعضی بعض دیگر را میخورند چنانچه
در صحیفه سجادیه در دعاء عقیب نماز شب مذکور است پس چگونه معصیة
نماید خدا را بنده که ما هستیم که بگوئیم عاصی در زمان عصیان یا کافر است
یا دیو انچنانچه سید رضی و شیخ ابراهیم کفعمی گفته اند وانت جل ثناؤک
قلت مبتدئا و تطولت بالانعام متکرما افمن کان مؤمنا کمن کان
فاسقا لا یستوون غرض از این کلام اینست میخواهد عرض کند بخدا
انانکه استحقاق عقوبة و عذاب تو دارند من از صنف و نوع ایشان
نیستم انانکه استحقاق عقاب تو دارند مشرکین و معاندین هستند
من از ایشان نیستم خود تو در قران کریم انکار نمودی مساوی بودن مؤمن را

باکافری پس چگونه شاید مرا عقاب نمودن یعنی بر تو لایق است مدح و ثناء
تو و از مثل تو قبیح صادر نشود خود مرحمت نمودی ابتداء بدون سبق
سؤال بخشیده تو با نعام نمودن از جهة اکرام کننده آیا کسیکه بوده است
ایمان دارنده مثل کسیکه بوده است فسق کننده نه چنین است ایشان
مساوی نیستند زیرا که اولی درجات جنان را استحقاق دارد و دومی
درکات نیران را الهی و سیدی فاسالک بالقدرة التی قدرتها
وبالقضیة التی حتمتها وحکمتها وغلبت من علیه اجریتها ان
تهب لی فی هذه اللیلة وفی هذه الساعة کل جرم اجرمته وکل ذنب
اذنبته یعنی ای خدای من و آقای من پس سؤال میکنم من ترا بآن
توانائی و قدرتی که مقدر نمودی تو او را از قبیل اماته و احیا و منع و
ودفع آن چنانکه واجب و لازم نمودی تو او را که نشاید تخلف و منع
آن نمود و غالب شدی تو کسی را که حالش شناختی بر او آن قضیه را بآنکه
ببخشی تو از جهت من در این شب و در این آن هر جرمی که کرده ام او را و
هر گناهی که نموده ام او را شبی که اشاره باو شده است شب نیمه شعبان است
یا شب جمعه بدان در اجابت دعا دعاکننده زمان و مکان و دعا
کننده را مدخلیت است چنانچه مرویست که حضرت صادق علیه السلام فرمودند
در کربلا که در حرم امام مظلوم در حق او دعا کند مرویست که آدم
فاسق و بدعمل دعا و دعاء او مستجاب شود زیرا که خدا نمیخواهد صدای
او را بشنود و انتقام بگیرد در وقت نزول باران و وقت زوال

وما بین

وما بین اذان و اقامه دعاء اسرع باجابت است و کیفیت این خواندن
او اختصاص بشب ندارد هر وقت میتوان خواند نهایت انست اگر در شب
بخواند قصد همان شب بعد از آن روز را نماید وکل قبیح اسررته
وکل جهل عملته کتمته او اعلنته اخفیته او اظهرته هر کار بدی و
زشتی که در پنهان بجای آوردم او را و هر نادانی که نمودم او را و کتمان
نمودم او را بدان خداوند عالم بزبان بی زبانی خود ندا و بمخلوق نماید
که آیا بنده کننده کاری هست که از ما طلب غفران و آمرزش کند که ما
او را بیامرزیم آیا فریاد کننده هست که ما بفریاد او برسیم و آیا طالب
حاجتی هست که ما حاجت او را بجا آوریم پس بر انسان باید کار و گنه کاری
که او را ملتجا و پناهی نیست مگر ذات با شرف و مهربان که باو پناه برد
و طلب عفو نماید عدد دیدگاه غیر او که لایق و سزاوار نیست وکل سیئة
امرت باثباتها الکرام الکاتبین الذین وکلتهم بحفظ ما یکون منی
وجعلتهم شهودا علی مع جوارحی یعنی هر بدی که امر نمودی بنوشتن
آن کرام کاتبین را ای خداوند کرام کاتبینی که قرار دادی ایشان را بحفظ آنچه
صادر شود از من و گردانیدی ایشان را شهود بر من با جوارح من بدانکه
که هر امریکه از آسمان نازل شود از مکروهات و بلیات و محمودات و حسنات
با ایشانها ملائکه نازل شوند که مکروهات را باهلش برسانند و محمودات را
باهلش برسانند جمعی از ملائکه هستند که کتابت اعمال مردم را کنند آن
بدیها و خوبیها لکن کاتب خوبیها در طرف راست و کاتب بدیها در طرف

چه جیب است و کاتب طرف راست امیر است بر کاتب طرف چپ وقتی که
ایشان خواهی نمایند یک ساعت بد و نویسید و اگر عمل بد نماید صاحب یمین بصاحب
یسار گوید منویس او را و واگذار تا هفت ساعت شاید توبه نماید یا
استغفار کند ظاهرًا اینست که کرام الکاتبین جماعت از ملائکه میباشند
چه خوب گفته است حافظ شیرازی تو بیندار که بد گو رفت و جان برد
حسابش با کرام الکاتبین است پس ایشان شاهد بر ایشان هستند
در روز قیامت و اما شهادة جوارح بر ایشان در قیامت صریح قرآن است
ایضًا مرویست از ائمه که روز قیامت شود اولاد انبیاء را حاضر سازند
از برای حساب اول نوح را حاضر نمایند و از او سوال کنند تبلیغ رسالت را
نموده عرض کند بلی بعد از آن قوم را حاضر نمایند و از ایشان سوال شود
که آیا نوح تبلیغ رسالت شما نمود یا نه پس ایشان انکار کنند و از نوح
مطالبه شهود کنند حضرت نوح جمعی از نیکان ملائکه را شهود آورد
خدا فرماید بقوم چه جواب دارید هم عرض نمایند که ملائکه شما ان
جهت شما شهادت دهند پس جوارح ایشان باذن خدا بسخن در آید
شهادت دهند بر ضرر ایشان خدای جلیل در قرآن در سوره یس
میفرماید که امروز مهر میزنیم بر دهنهای ایشان و سخن گوید با ما دستهای
ایشان و گواهی دهند پاهای ایشان بانچه کسب میکردند غرض این است
که عضوی که محل نطق بود مهر کنیم تا دروغ نگوید تا تکذیب انبیاء
و ملائکه و هستاکان که گواهی بر ایشان دهند نکنند وَکُنتَ انتَ

[illegible]

الرَّقیبَ عَلَیهِم مِن وَرائِهِم وَالشّاهِدَ لِما خَفِیَ عَنهُم وَبِرَحمَتِكَ
اَخفَیتَهُ وَبِفَضلِكَ سَتَرتَهُ و بود که تو دیده باد بر من از غیر ایشان
و گواهی دهنده هستی بر آن معاصی را که پنهان شده است از ایشان و برحمت
مهربانی تو پنهان نمودی تو او را بفضل و کرم تو پوشانیدی تو او را پس
رقیب مینویسند نیکی اعمال ظاهر بد را و جمله از معاصی را خدا بر ایشان
می پوشاند که بنده رسوا نشود عادة الله جاری شده است که اظهار
جمیل و ستر قبایح نماید و این نوع عمل را در دنیا و هم در قیامت با بنده
جای آورد وَاَن تُوَفِّرَ حَظّی مِن کُلِّ خَیرٍ تُنزِلُهُ اَو اِحسانٍ تُفضِلُهُ
اَو بِرٍّ تَنشُرُهُ اَو رِزقٍ تَبسُطُهُ اَو ذَنبٍ تَغفِرُهُ اَو خَطاءٍ تَستُرُهُ
قوله ان توفر عطف است بر قوله او ان تهب و قوله او بر بکسر باء
بمعنی نیکوئی و خوبی است و رزق دو قسم را گویند که یا و یکی باقی میماند
رسانیدن آن بعقل بر خدا لازم و واجب است که نرساند اخلال بحکمة
و عدل او است مگر آنکه حکمت خدائی باعث بر هلاک و فنا بوده باشد
چنانچه ما بین صفا و مروه هفتاد پیغمبر از گرسنگی مردند و لذا حضرت
خصص در این دعا سوال به بسط رزق نماید نه اصل رزق دادن
اصل رزق از واجبات خداست مرویست که حضرت موسی در کنار دریا
نشسته بود موری چیزی آمد در دهان او برگ سبزی بود که لقمه آمد و از موری جدا
در دهان خود گرفت و فرو رفت در آب بعد از مدتی که لقمه را بمهر سر آن
آب بیرون آورد موری چیز را کنار دریا انداخت حضرت موسی سوال

حال از نمودجه نموذ عرض کرد در قدر دریا سنکی است و در وسط سنک
که حاجت من قاموردم از جانب خدا کرد زق او را باو بپرسانم بعضی از
علماء از سید حلی بواسطهٔ ارجحیه سند نقل نموده که جناب سید فرموده
که در کنار دجلهٔ بغداد کنار خرمن کندم بودم دیدم ملخی آمد و دانه کندمی
برداشت و رفت بعد از آن نیز آمد و چنین کرد به دفعات چند در
مرتبهٔ اخیره ملتفت شدم که ملخ عادة او ذخیره نمودن نیست از عقب او
رفتم دیدم در مکانی فرود آمد و بلند شد رفتم در آن مکان حفیره یافتم
که در وسط او یک وزغ کوری است و این ملخ دانهٔ کندم را در دهان
او میکند یعنی خوردن زیاد غا تو نصیب و حظ مرا از خیری که فرستاده تو
او را و یا شکوهائی که زیاد نموده تو او را و یا دوری که بسط نموده تو او را
و یا شکوهٔ که جمع نموده تو او را و یا معصیتی که پوشانیده تو او را و یا
کناهی که آمرزیده تو او را یا رب یا رب یا رب ای پروردکار من
ای پروردکار من ای پروردکار من نزد جمعی این کلمهٔ شریفه اسم اعظم
زیرا که جملهٔ ادعیه مصدّر باسم ربّنا شده است کفته اند که در سی و یک
موضع از قرآن خداوند اسناد استجابت دعا باین کلمهٔ شریفه داده است
ادعوا ربکم فاستجاب لهم ربهم اکر کسی این کلمهٔ شریفه را ورد خود نماید
از جهة همه مطالب دنیویه و اخرویه خصوصًا از جهة حفظ مال و اولاد
بسیار نافع و مجربست یا الهی و سیّدی و مولای و مالک رقّی یا
من بیده ناصیتی یا علیمًا بضرّی و مسکنتی یا خبیرًا بفقری

وفاقتی

وفاقتی یا رب یا رب یا رب یعنی ای خدای من و آقای من و بزرگ من
و مالک بندکی من آنکسیکه بدست اوست پیشانی من ای دانائی ببد ماندکی
و خلهٔ من ای دانائی بفقر و فاقهٔ من ای پروردکار من ای پروردکار من
ای پروردکار من عرض از ذکر این فقرات قبل از فقرات لاحقه آنستکه
میخواهد اظهار نماید که من فناء صرف و هیچ قابلیة مرا نیست در همه جهات
محتاجم بتو پس من اولی و الیق هستم که سؤال من مقرون باجابت شود
خصوصًا مسؤل که مالک و قادر و قاهر و جبار و قادر و مقتدر باشد
اسالک بحقک و قدسک و اعظم صفاتک و اسمائک ان
تجعل اوقاتی فی اللیل و النهار بذکرک معمورة و بخدمتک موصولة
و اعمالی عندک مقبولة یعنی سؤال مینمایم من تو را بحق دم مرتبهٔ تو
و پاک بودن از نقایص و بزرکترین صفات تو و بزرکترین اسماء
تو باینکه بکردانی تو وقتهای مرا در شبانه روز بیاد آوردن من تو را آباد
شده چون انسان اوقات و ساعات و اوقات او که غافل شود از ذکر و یاد آوردن
خدا اوقات او مثل زمین بایر و خراب است خرابه دارد نه علف نه عمارة همینکه خدا
در نظر او شد و از او غافل نشد مثل زمینی است که آب و زراعت و عمارة
دارد و بکردان اوقات مرا بخدمت تو و اطاعت نمودن تو پیوسته غیر
بندکی نمودن تو و فرمان بردن تو کاری نداشته باشم تمام کارهای من
ترک نمودن نواهی تو از محرمات و مکروهات باشد و بجای آوردن امر تو از
واجبات و مستحبات باشد و عمل مباحات جای نیاورم و بکردان تو عملهای مرا

در نزد مقبول بلکه بدان قبول عمل نمی شود مگر آنکه پرهیزکار و متقی باشد خدا
در قرآن میفرماید انما یتقبل الله من المتقین و در روایات وارد است
که قبول عمل نمیشود مگر آنکه دوستی اهل بیت داشته باشد فرموده هر که
تمام روزها را روزه بگیرد و تمام شبها را بیدار باشد از جهة عبادة
و هر سال حج نماید و تمام مال خود را صدقه بدهد همینکه مرد و دوستی
امیر المؤمنین و اولاد کرام او علیهم السلام نداشته باشد او را بر خدا حقی نیست
و بر اعمال او ثواب مترتب نخواهد شد حتی تکون اعمالی و اورادی
کلها وردا واحدا و حالی فی خدمتک سرمدا ورد کار دائمی است
و یا آن عملی که همیشه جای او در پیوسته مثل آنکه هر روز وقت صبح و
یا ظهر جای او در حال یعنی کار و شغل سرمد یعنی همیشه حتی متعلق
است بقوله او ان تجعل یعنی بگرداند اعمال مرا خوب تا آنکه امر من بمرتبه
رسد که تمام اعمال و اوراد من یک کار شود که فرجه در او نباشد و شغل
من در خدمت و اطاعت تو همیشگی باشد غرض آنستکه من غیر از فرمانبرداری
تو و بندگی نمودن تو شغلی نداشته باشم حتی بندگان خلص خدا و انبیا
اگر فی الجمله خیال دنیا کنند و یا مشغول بدنیا شوند عاصی خواهند بود
از این جهة است که حضرت ختمی مآب فرموده من در هر شبانه روز هفتاد
دفعه استغفار میکنم بواسطه خیالی که در قلب من خطور می شود یا سیدی
یا من علیه معولی یا من الیه شکوت احوالی یا رب یا رب یا رب
قو علی خدمتک جوارحی و اشدد علی العزیمة جوانحی ای آقای من

فی الحیا

ای کسیکه بر او است اعتماد من ای کسیکه بسوی او است شکایت بدیهاء من
من ای پروردگار من ای پروردگار من ای پروردگار من قوت بده بر فرمان
برداری تو دست و پا و چشم و گوش مرا سخت نما تو بر ثبات و محکم
بودن دل مرا بعضی گفته اند مراد بجوانح اطراف و جوانب را گویند
یعنی اطراف و جوانب مرا محکم نما اعتقاد حقیر آنستکه مراد بجوانح میلها
باشد چون ماخوذ از جنح است یعنی میل مثل قوله تعالی و ان جنحوا للسلم
فاجنح یعنی سخت و محکم نما بر ثبات و استقامة میلهای مرا با طاعت
و فرمان برداری تو که منحرف نشوم و هب لی الجد فی خشیتک یعنی
ببخش تو از جهة من کوشش در ترسیدن تو احتمال دارد جد یعنی حظ
و نصیب و بخت باشد نه بمعنی اجتهاد و کوشش یعنی ببخش تو مرا حظ
و بخت و طالع در ترسیدن تو این خشیة صفة جلیله است و از اخلاق
مرضیه است بهر کسی داده نمی شود مگر بعلماء و حلماء و ابرار و اتقیاء
خلاق عالم در سوره مؤمنین میفرماید بتحقیق رستگار شده اند مؤمنین
آنچنانکه در نماز خود خاشع هستند و از لغو اعراض کنند اند و زکوة
دهنده اند و حفظ فروج کنند اند این امور است که در وصف خاشع
در قرآن ذکر شده است اثر خاشع و علامت خشوع است بلکه گویم علامت
خشوع همان اوصاف جمیله است که در حضرت ختمی مآب بروز نموده که جامه
کوتاه می پوشید و نعلین خود را خود وصله می نمود و می پوشید گوسفند
بدست خود میدوشید با عبید یکجا غذا میل میفرمود و روی خاک می نشست

دبرخر سوار می شد و یک نفر عقب خود سوار مینمود و از جهة خانه اسباب
بدوش میکشید و عجالت نمیکشید با فقیر و غنی مصافحه میکرد و دست
خود را از او جدا نمیکرد تا انکه او دست خود را جدا نماید و هر کس که
بسمت او میامد خواه فقیر یا غنی باشد صغیر یا کبیر باشد بر او سلام
میفرمود اگر او را دعوة می نمودند حقیر نمیشمرد اگرچه بدانه خرمای پوسیده
باشد خفیف المؤنه بودند طبع خود را بزرگ داشت و معاشرت نیکو
مینمودند در روی خود را باز داشت تبسم کننده و بشاش بودند
بدون خنده و محزون بودند بدون عبوس فروتنی مینمودند بدون
ذلت سخی بودند بدون اسراف رقیق القلب و مهربان بودند بهر مسلمانی
دست طمع بسوی احدی نکشید خشوع خوف همیشگی است که لازم قلب است
و خشوع ایستادن بنده است نزد خداوند عز وجل با حزن و اندوه
و با دل ترسناک پس هر که قلب او ترسان است خاشع است شیطان نزد او
نیاید خاشع کسی است که آتش شهوة خود را خاموش کرده و دود ادردی
خود را ساکن نموده است نور بزرگی خدا در قلب او تابیده باشد اجل
پیش روی او باشد پس در این هنگام جوارح او خاشع و اشک دیده
او جاری و اندوه و حسرة او بزرگ است گفته اند که خشوع ذلیل نمودن
نفس و قلب است بخدای عز وجل والدوام في الاتصال بخدمتک
یعنی همیشه در پیوسته نمودن در خدمت و اطاعة تو یعنی زمان فراغ
و آسودگی و بیکاری مرا نباشد تمام حرکات من و اشغال من از حرکت

وسکون

وسکون و اجتماع و افتراق و نوم و یقظه هر فرمان برداری در اطاعة تو
باشد حتی اسرح الیک فی میادین السابقین تا انکه در واندشوم بسوی
تو در میدانهای پیش ایندگان کسانیکه سبقت جویند کنند ایشان یک هدفی ودرمانیم
و موضع معلوم که با او سرعت نمایند بزدن دیار رسیدن خدای عز وجل مثل
آن هدف و موضع است از جهة مؤمنان ان میدانها که باید بر او روان شوند
کرتا بمقصد برسند میدان صبر و قناعت و دوست نداشتن دنیا و ادراک الم
جراحات در راه خدا امثال انها و در قلب خلجان اکل و شرب دنیا نمودن
حضرت ذکریا بعد از فرار نمودن از یهود در میان درختی پنهان شد ابلیس
لعین قدری از جامه او بدست پلید خود در بیرون درخت نگه داشت
همینکه یهود بر آن مکان رسیدند سؤال از ذکریا نمودند ابلیس گفت در میان
درخت است و جامه را بایشان نشان داد و ایشان مطلع شدند و در کیفیت
اخراج او متحیر شدند ابلیس اره دو سری بر ایشان تعلیم نمود که بان
اره درخت را دو قطعه نمایند بعد از ساختن اره شروع نمودند ببریدن درخت را
اره نمودن همینکه بنزدیک سر او رسید نه خواست ناله و آه کشد وحی
باو رسید که اگر آه کشیدی از درجه نبوت خواهی افتاد پس حضرت ذکریا
ناله ننمود تا انکه سر مبارک او دو نصف شد این یکی از میادین است
و دیگر انکه یکی از پیغمبران گرسنه بود در قلب او خطور نمود که اگر نان
و دوغ باو رسید خوب بود وحی باو رسید که اگر بعد از این چنین در
قلب تو نماید لباس نبوت را از تو میکنم و تو را در جهنم جای دهم امام

ابو جعفر علیه السلام در حبس ملعون که بود از مردود در هر صبحگاه میامد
بر در آن محبس حضرت و آن بزرگوار را بیرون میاورد و بدن شریف
او را برهنه می نمود و صدمات یا ضربات بر بدن شریف آنحضرت می زد بعد او را
داخل محبس مینمودند این است معنی آن کذشتکان و شیفتکان
وَاُسْرِعَ اِلَیْكَ فِی الْمُبَادِرِیْنَ السَّابِقِیْنَ یعنی بشتابم من بسوی تو در
پیش کیرندکان کسیکه دارای این صفت باشد نیست مکر کسیکه شتاب
نماید در اسباب امر دینی و سبقت نمودن بسوی خوبیها وَاَشْتَاقَ اِلَى
قُرْبِكَ فِی الْمُشْتَاقِیْنَ و اشتیاق داشته باشم من بسوی نزدیک بودن
تو در میان مشتاقان شوق و اشتیاق هیجان قلب است بسوی ملاقات
معشوق خود عاشقان خدا کسانی هستند که خواهش و میل ایشان
در کذشتن کناهان است از کسیکه او را بقدرة رسوا نمودن و افتضاح
او را دارد هیجان میل قلبی است بسوی شیء و آن شیء معشوق است
پس آنکسیکه عاشق است یا میل قلبی بشنیدن کلام دارد یا بجمال یا بعلم
یا بمال او دارد یا بغیر این امور علاوه تقدیر عدم غرض قرب بمعشوق
در رسیدن باو است و این غرض او حاصل نشود مکر آنکه محبوبات او را
بجای آورد و مبغوضات او را ترک نماید و دوست داشته باشد دوست
او را و دشمن داشته باشد دشمن او را از این جهة است امام سجاد علیه السلام
در صحیفه بسیار که در خود در دعاء اشتیاق بسوی خدا عرض مینماید بخدا در حصول
این صفت وَاَدْنُوَ مِنْكَ دُنُوَّ الْمُخْلِصِیْنَ یعنی تا آنکه نزدیک بشوم من از آن

تو

تو نزدیک شدن اخلاص دارندکان پستترین مقام مخلصین در دنیا سالم بودن
از تمام کناهان است و در آخرت نجاة یافتن از آتش و رسیدن به بهشت
است و پستر حد اخلاص آنستکه بنده هر قدر که طاقت دارد در بذل نماید
و عمل خود را نزد خدا بی قدر و بی مرتبه بداند تا آنکه استحقاق ثواب جزاء
داشته باشد اکر از او مطالبه شود وفا حق بندکی هر اینه عجز اظهار نماید
حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق فرمودند هلاک شدند همه
عمل کنندکان مکر عبادة کنندکان و هلاک شده است عبادت کنندکان
مکر دانندکان و هلاک شده است دانندکان مکر راست کویندکان
و هلاک شده است راست کویندکان مکر اخلاص دارندکان و هلاک شده است
اخلاص دارندکان مکر پرهیز کنندکان و هلاک شده است پرهیز کنندکان
مکر یقین دارندکان و ایشان نیز بر خطر عظیم هستند وَاَخَافَكَ
مَخَافَةَ الْمُوْقِنِیْنَ یعنی بترسم من از تو ترسیدن یقین دارندکان
موقنین کسانی هستند که اطمینان دارند با آنچه که خدا وعده داده است
از ثواب و عقاب کویا اهل بهشت را می بینند که متنعم هستند و اهل
آتش را که معذب هستند داخل بهشت شوندکان دوری ندارند و داخل
بهشت شوندکان ندارند که بهشت داخل شوند اکر کار بلند کنند کان ندارند
که کام دیکر نابی او کنند احوال اهل آخرة را که مثل مشاهده می بینند
از این جهة است مولی الموالی امیر المؤمنین علیه السلام میفرمایند اکر پرده برداشته
شود هر اینه یقین من زیاد نمیشود و حصول یقین در قلب مؤمن مثل علم

بدیهی است زایل نشود و زیاد نخواهد شد اول مقامات معرفت بخدا ایمان
باو است و بعد از آن یقین است و بعد او تصدیق و بعد از آن اخلاص
و بعد از آن شهود و حضور بعد از آنکه یقین او صحیح شد جولان
مینماید در قلب او انوار سعادت پس تصدیق می نماید آنچه را که خدا
وعده نموده از رزق دنیا و ثواب آخرة و جوارح او خاشع شود از خوف
خدا از آنچه که وعده نموده از عقاب آخرة و اطاعت خواهد نمود و اجتناب
خواهد نمود از محارم خدا وَاَجْتَمِعَ فِیْ جِوَارِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِیْنَ یعنی
و جمع شوم در همسایه تو با مؤمنین مؤمنین کسانی باشند که تصدیق
خدا نموده اند و ایشان جماعتی هستند که قلوب ایشان از خوف خدا
مجروح شده است و چشم ایشان کریان است و اشک چشم ایشان جاری
است و میکویند چکونه خوشحال باشیم و حال آنکه موت در عقب ما است
و قبر خوابکاه ما است و قیامت محل وعده ما است و ما در معرض خدا هستیم
و جوارح ما شاهد ما است و جسر جهنم راه ما است و بخدا حساب ما است
مرویست از حضرت رسول که مؤمن همینکه وقت مردن او رسید می آیند
نزد او ملائکه رحمت با جامهای حریر سفید میکویند بنفس او که بیرون
بیا راضیه مرضیه بسوی روح و ریاحین و خدای مهربان پس روح
از بدن آن مؤمن بیرون آید خوشبوتر از مشک پس میکیرند او را بعضی
از ملائکه از بعضی تا آنکه میرسند بدر آسمان پس ساکنین آن آسمان میکویند
چه قدر خوب است بوی این نفس تا آنکه او را از آسمانی باسمان دیکر برند

واهل

واهل او هم میکویند مثل آنچه اهل آسمان اول کفتند تا آنکه او را نشان دهند
بر بهشت با ارواح مؤمنان پس مستریح شود از هم و غم دنیا اَللّٰهُمَّ
مَنْ اَرَادَنِیْ بِسُوْءٍ فَاَرِدْهُ وَمَنْ كَادَنِیْ فَكِدْهُ یعنی خدایا هر که اراده
نموده است مرا ببدی پس اراده کن تو او را و هر کو مکر دشمن نموده
است مرا پس دشمنی نما تو او را غرض آنستکه مرا قدرة و توانائی نیست
که دفع دشمن از خود نمایم مکر آنکه تو دفع و درفع کنی و مکافات نمائی
دور نیست که صاحب مقال از این فقره از دعاء مزبور فهمیده باشد
که این دعا خواندن او از جهة دفع اعداء و ظالم خوب است و آنچه که
مایه بر این مطلب است قول مولی الموالی که فرمود بکمیل ای کمیل بخوان
این دعا را تا کفایت شر دشمنان تو شود و خوبتر از این دعا در
دفع اعدا دعاء صحیفه سجادیه است و احسن از هر دو در دفع کید اعدا
خواندن سوره فیل است در نافله فجر وَاجْعَلْنِیْ مِنْ اَحْسَنِ عِبَادِكَ
نَصِیْبًا عِنْدَكَ وَاَقْرَبِهِمْ مَنْزِلَةً مِنْكَ وَاَخَصِّهِمْ زُلْفَةً لَدَیْكَ
بکردان تو مرا از نیکوترین بندکان تو از روی بهره نزدیک تو و نزدیک
ترین ایشان بحسب منزلة نزد تو و مخصوص ترین ایشان در نزدیکی
نزد تو آن کسی که این نحو سؤال نماید یا غرض او آن است مراد از آخرة
او جیه و اخص دافع از آل محمد بکردان زیرا اقربیة و اخصیة
مخصوص بایشان است و یا غرض سائل از سؤال اقربیة و اخصیة با
لنسبة بغیر از محمد و آل محمد او میباید این نحو سؤال بر دو نحو می شود

یاسائل متصف بصفت ایشان است یا نه اگر هست پس سؤال عیب
ندارد واگر نیست سؤال با او ممتنع است زیرا اقرب والحسن و احص
اگر شود لازم دارد ترجیح مرجوح بر راجح واین قبیح است واز خدا
فعل قبیح نشاید اگر بگوئی این از باب تفضل است نه از باب استحقاق
گوئیم تفضلی که موجب قبح مر بود شود نشاید پس بود نیست غرض
سائل از سؤال بالنسبه به هم سران واهل صنف خود باشد و سؤال
نماید که مرا ارجح و اوجه نما بالنسبه با ایشان وکیف کان این سؤال
از سائل نه از جهت استحقاق وقابلیت وشائسته باشد بلکه از روی انعام
ولطف او وتفضل است چنانچه فقره بعد دلالت بر مطلب مز بور میکند
فانه لاینال ذلک الا بفضلک یعنی پس بدرستیکه او رسیده نمی شود
هر یک از آن مراتب را مگر بفضل تو نه از باب استحقاق وقابلیت وشائسته او
مرحوم اخوند در تفسیر کبیر خود میفرماید از کعب الاحبار مرویست که روز
قیامت چون همه بندگان را در صعید سیاست بدارند وحساب همه را
بنمایند اهل دوزخ را براه دوزخ روانه سازند ملائکه برخیزند و
زبان بشفاعت بگشایند خداوند بعضی از ایشان را بجهت شفاعت
فرشتگان از راه دوزخ باز آورد وگروه دیگر بشفاعت پیغمبران از
دوزخ خلاص باشند وجمع دیگر بشفاعت شهیدان وفرقه دیگر
بشفاعت مؤمنان بعد از آن رحمت الهی بصورت نیکو براید وگوید خدایا
مرا نیز شفاعتی میرسد حق تعالی فرماید شفاعت کن در حق هر مؤمن و مؤمنه

که مرا در مواطنی یاد کرده و یا از من توسل جسته باشد و یا انکه امید وار من
بوده و یا انکه در تمام عمر خود یکبار مرا از روی خوف خوانده پس بشفاعت
او هر مؤمن ومؤمنه که بوده باشد از دوزخ بیرون آید وبراه بهشت در آیند
و بدوزخ نماند مگر کسیکه حق تعالی باو مبالات نکند بجهت کفر وشرک او
بعد از آن امر شود که در جهنم را بر ایشان بر بندند وجدلی بجودک
واعطف علی بمجدک واحفظنی برحمتک یعنی بخشش نما تو از جهت
من به بخشش تو کسیکه جواد است واو را صفت بخل نیست جود او هر چیز
رسد مثل باران که از ابر نازل شود هر زمین میرسد میخواهد زمین شوره
زار باشد و یا زمین خوب که قابل زرع باشد مهربانی نما تو بر من به بزرگواری
بزرگواری تو بزرگ اگر مهربانی نماید بکوچک کمال مدح وثنا بر وی کنند
ونگه دار تو مرا برحمت و مهربانی تو حفظ خدا و مهربانی او در دنیا انست که
از برای حفظ هر بنده ملائکه قرار داده که نگه دار او باشند خداوند در قرآن
میفرماید که از جهت خدا معقبات است فرشتگانند که در پی در آیند
کسی را در حفظ او واقوال او وافعال او از پیش روی او واز پس او
نگاه میدارند او را بفرمان خدا وتدبیر او وانچه از او صادر شود در زاد
از کعب الاحبار نقل میکند که اگر خدای تعالی ملائکه در میان خلق نمی کرد
هر اینه جنیان ایشان را بر بودندی از روی زمین ودر خبر است که خدای
تعالی موکل بحفظ ما فرشتگانی قرار داده که ما شیطان را از ما برانند مثل کسی
مگس را از انگبین براند ودر خبر است هر آدمی را بیست فرشته موکل است

خود عرض نمودم دستی تو ای پروردگار من کشیدم دست خود را در جمله
از روایات ائمه تعلیم مینمایند که در مقام دعا دو دست خود را بلند
نمایند علاوه عادت سائلین است که در مقام سؤال دو دست خود را بجانب
مسئول بر دارند فبعزتک یا سیدی استجب لی دعائی وبلغنی مناى
ولا تقطع من فضلک رجائی واکفنی شر الجن والانس من اعدائی
پس بعزت وقدرت تو ای آقای من بر آور تو از جهت من دعاء مرا و برسان
مرا بآرزوی من وقطع نفرما تو از فضل وکرم تو امید مرا امید نا امید
نشود وکفایت نما تو مرا از شر جن وانس از دشمنان من یا سریع
الرضا اغفر لمن لا یملک الا الدعاء فانک فعال لما تشاء یعنی
ای زود خوشنود شونده ای زود در گذرنده خدای عز وجل با انکه
او را کمال قدرت است در انتقام مع ذلک عفو می نماید و بفعل قلیل
قبول کند وعفو از کثیر نماید بیامرز تو مرا کسیکه مالک نیست و
در دست او نیست مگر دعاء نمودن امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق ع
میفرماید که حفظ نما تو خدای عز وجل را او دعاء او را و خطر نما که کی را می خوانی
وچه گونه میخوانی واز جهت چه میخوانی وبزرگی وعظمت وکبریائی او را اثابت و
محقق بدان در قلب خود ومعاینه نما دانستن خدا انچه را در ضمیر تو است
ومطلع است انچه در ضمیر تو است وانچه در قلب تو است از حق وباطل
وبدان فرداه نجاة وهلاک تو را تا انکه بخوانی خدا را در چیزی که هلاک تو
در او است وتو گمان نجاة در او داری پس تفکر نما چه را سؤال مینمائی وچه قدر

سؤال مینمائی واز جهت چه سؤال مینمائی پس درد دعا اولی است که تمام
امور را تسلیم بخدا نماید ظاهرا و باطنا حضرت ختمی مآب فرمودند که خدا
مستجاب نکند دعائی را از قلبی که مشغول شده است مشتاق ال محمد علیه السلام
فرمود اگر اراده دارید یکی از شما که سؤال نکند مگر انکه داده شود پس البته
تمام مردم مایوس شود وامید نداشته باشد مگر بخدا پس از انکه خدا این
مطلب در قلب بنده فهمید سؤال نکند از خدا چیزی را مگر انکه خدای تعالی
بر او عطا فرماید بدان این صفت دعا شرایط در اخرت موجود شود لکن دعا
بعد نزول نقمه فایده ندارد واما دعاء که در دنیا فائده دارد تحصیل
شرایط او در کمال صعبیت یعنی بدرستی که تو جای آوری بندگی هر چیزی را
که تو میخواهی یعنی در افعال مختص بخود نه افعال عباد که افعال عباد خیر است
ایشان ما دشاء امامت نه شر در ایشان در بعضی از روایات که
دلالت دارد که تمام افعال از خدا است مراد بالنسبه بخیر در ان است که مقدمات
ایجاد شر واز خدا است نه نفس ایجاد یا من اسمه دواء وذکره شفاء
وطاعته غنی ای کسیکه اسم شریف او دوای امراض است ویاد او در
او و خواندن او شفاء است وفرمان برداری او بی نیازی در دنیا وآخرت است
ودفع فقر واحتیاجی می نماید اما اسامی شریف خدا دوای امراض است
زیرا هر اسمی از اسماء ان که دلالت بر صفتی از صفات جمیله دارد بواسطه
ان صفت مرضی دفع شود مثلا جوع مرضی است از امراض بواسطه رازقیت
خدا از او دفع شود وخوف وبیم وفقر وفاقه ومظلومیت ومقهوریت ووباء

ده در روز وده در شب واما حفظ در اخرت رحم او دعبوتر خوبی شود
وشفاعت هر مؤمن ومؤمنه غاید ولجعل لسانی بذکرک لهجا وقلبی
بحبک متیما لهج حرف زدن ونطق کویا تیم بتا وتشدید یاء یعنی زیاده
دوستی وحب بی قرار وبی ارام مثل دوست داشتن پروانه چراغ را که
خود را می سوزاند یعنی بکردان تو زبان مرا بذکر لهج تو کویا یعنی غیر
از مدح وثناء تو مرا ذکری نباشد هر چه کویم از تو کویم وبکردان دل
مرا بدوستی تو بیقرار یعنی قلبم بجای دیکر علقه وربط ومیل نداشته
باشد چنانچه بالعیان والوجدان مشاهده می شود انسان بچیزی
که عشق مفرط داشته باشد همیشه در قلب او است وورد او ودر حرف
ومجمع او نیست مثل شخص عطشان که غیر از ابچیزی در خیال او نیست
ومن علی بحسن اجابتک منت بکذار بر من به نیکوی اجابت تو حسن
اجابت بود ونحو است یکی انکه مسئول بدون تعطیل ومساحمه طلب
سائل را اداء غاید ودیکر انست که بنحو اکرام واجلال بر سائل
مطلب او را بجای اورد واقلنی عثرتی یعنی بر کن تو از من لغزش
مرا پس طلب اقاله نماید مکر کسیکه فعلی بجای اورده باشد وبعد از ان
در فعل نادم وپشیمان شود یعنی کسیکه کناه ومعصیه ومخالفه مولای جلیل
وعظیم کرده باشد پس نادم وپشیمان شود این صفة در کذشتن از نادم
صفة خوبی است خدای عز وجل بر بندکان خود امر نمود در جای اوردن
این صفة پس چه کونه شود که خود بجای نیاورد واغفر لی زلتی بیامرز

بر من

بر او من کناه مرا واین صفة امرزیدن کناهان نیست مکر از جهة ذات
باری فانک قضیت علی عبادک بعبادتک وامرتهم بدعائک
وضمنت لهم الاجابة پس از انکه من از تو مطالبه سؤال نمودم وحوائجی
از تو خواستم لابد هستی تو در اجابة نمودن بدرستیکه تو حکم نمودی
بر بندکان بندکی نمودن تو وامر نمودی ایشان را بخواندن تو در حوائج
وضامن شدی از جهة ایشان اجابت نمودن را خدای عز وجل خواندن
خود را تعبیر بعبادة وبندکی نموده است در قران مجید بقوله ان الذین
یستکبرون عن عبادتی وهم چنین در قران خود وعده فرموده که دعا
داعی را اجابت نماید بقوله ادعونی استجب لکم وهم چنین فرموده
اذا سألک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الداعی لکن مع ذلک بسیار
از اوقات دعاء خوانند وسؤال کنند مستجاب نشود واین منافات
با وعده وضمانت خدا دارد جواب انستکه وعده خدا وعده تنجیزی نیست
بلکه وعده تعلیقی است یعنی شما بوعده خود وفا کنید تا انکه من نیز
بوعده خود وفا کنم بعضی از دوستان امام جعفر الصادق علیه السلام
از ان بزرکوار سؤال همین مطلب نمودند ان بزرکوار بنحو مذکور جواب
فرمودند فالیک یا رب نصبت وجهی والیک یا رب مددت
یدی سائل خاشع خاضع ذلیل ومسکین چون مسئول سؤال حاجه
نماید اول نظر حسرة بسوی وی نماید وبعد دست خود بسوی او می کشد وبلند
نماید این دو فعل از سائل امری است بقبول مسئول پس از انکه طالب

وطاعون وامثال اینها امراض است بواسطه صدقه دافعه ونافعه وغالبه
وقاهره خداء عز وجل از انسان دفع ورفع شود واما ذکر او شفاء است
زیرا که سبب اطمینان قلوب است وذکر او سبب ذکر خدا است مرا ورا ارحم
من راس ماله الرجاء یعنی رحم نما تو کسیکه سرمایه او امید بر تو است
در سابق ذکر شد که امیدواری بخدا بهترین اسباب نجاة است
حتی کاهی سبب شود از اتش که داخل شده ومعذب شده بیرون بیاید
وسلاحه البکاء سلاح الات حرب است یعنی الات حرب او که از خود دفع
شدائد عذاب نماید کریه نمودن است حضرت رسول صلی الله علیه وآله بمولی الموالی علی
ابن ابی طالب ع فرمود یا علی بر تو باد کریه نمودن از خوف خدای که بنا
شود از جهة تو بدل هر قطره هزار خانه در بهشت وفرمودند اکر کریه
کنندۀ باشد در امتی هر اینه خدا رحم کند ان امت را بواسطه ان کریه
کننده در روایتی وارد است که کریه از خوف خدا اتش غضب خدا را
خاموش کند یا سابغ النعم یا دافع النقم سبغ یعنی سعه وکمال وتمام
است نعم جمع نعمه است ونقم بکسر وعقوبت است ای وسعت دهنده نعمتها
وکامل کننده انها وتمام کننده انها ای دفع کننده بدیها وعقوبتها
یا نور المستوحشین فی الظلم ای روشنائی دهنده کسانیکه وحشت
کننده اند در تاریکی قبر ویا تاریکی قیامت ویا تاریکی صراط ویا در
تاریکی ضلالت در دنیا راه نمای وروشن وچراغی نیست مکر ذات باری
ویا عالما لا یعلم ای دانائی که دانائی را از کسی تعلیم نکرفته است بلکه

اوست

اوست دانا بالذات ولذا او را تعبیر بدانا منمایم نه بداننده صل علی
محمد وال محمد رحمت بفرست بر محمد وال محمد وافعل بی ما انت
اهله یعنی بجای اور تو بمن انچیزها که تو سزاوار واهل او هستی از
جود وکرم واحسان وانعام وغفران وقبول توبه وعفو از سیئات و
جزاء حسنات وصلی الله علی رسوله والائمة المیامین من اله
ورحمت بفرست بر محمد وال او که میمونها ومبارکها هست صلواة
بر حضرت ختمی ماب وال او کفاره کناهان وپاکی نفوس است وقضاء
حوائج است وسلم تسلیما کثیرا یعنی سلام نما
بر او سلام نمودن بسیار یعنی رحمت بر او
زیاد بفرست ونازل کن
قد تمت النسخة الشریفه
بید الاقل تراب
اقدام العلماء محمد حسین بن المرحوم المغفور الشیخ محمد علی الخونساری طاب ثراه

و به — بسم الله الرحمن الرحیم — نستعین

حمد لایق کسی هست که وجود تمام موجودات از فیض وجود اواست
ودرود سزاوار کسی است که غایت خلقت مخلوقات بواسطه اواست
سلام بر او و اولاد وخلفاء او و رواة احادیث او باد مادامیکه لیل و
نهار وسبعه سیاره مطیع وفرمانبردار اواست فبعد چنین
عرض مینماید بنده مستغرق در بحار عصیان محمد علی بن نصر منسوب
بجیلان بعد از انکه فارغ شدم از ترجمه دعای کمیل ودعای سمات در یوم
پانزدهم شعبان سنه هزار وسی صد وبیست وچهار در وقت صبح
جوار خامس اهل کساء روحی وارواح العالمین له الفداء عقل امر خود
که ترجمه دعاء صباح که منسوب بامیر المؤمنین ع است نمایم ولهذا
امتثالا لامره واجابتا للداعیه شروع نمودم در ترجمان مبان این
دعاء شریف منسوب بودن بان بزرگوار معروف ومشهور است
از باب تیمن وتبرک سند او را که بعضی از فضلاء اتقیاء نقل نموده اند
ذکر نمایم فرمود شریف یحیی بن قاسم علوی که دیدم صحیفه طولانی
که نوشته بود واست در آن بخط سید ما وجد ما امیر المؤمنین ع
وقائد الغر المحجلین لیث بنی غالب علی بن ابی طالب علیه افضل
التحیات چنین که صورة اینست بسم الله الرحمن الرحیم این دعائیست که

که تعلیم داد مرا رسول الله صلی الله علیه وآله ومیخواند او را در هر صبح
وشام دعاء اینست اللهم یا من دلع لسان الصباح تا آخر
ودر آخر او بدید نوشته او را علی بن ابی طالب ع در آخر روز پنجشنبه
یازدهم ماه ذی الحجه سنه بیست وپنج از هجرت فرمود شریف
نقل نمودم این دعا را از خط مبارک او که نوشته بود داشت بقلم
کوفی در ورق در بیست وهفتم ذیقعده در سنه هفتصد و
سی وچهار روایت شده است از امیر المؤمنین ع آن بزرگوار
فرموده است هر که بخواند این دعا را در هر صبح وشام بعد
از اداء فریضه از جهت هر حاجت میکرد حاجت او مقرون
باجابت اگر عالم پر از بلاء باشد نخواهد بلاء باو رسید خواننده
این دعاء در نظر خلایق عزیز ومحترم باشد ودشمن غالب بر
او نشود اگر کسی قصد بدی باو داشته آن بد بخود او بر میگردد
وقبول کند خداوند از خواننده این دعاء هزار هزار حسنه
ومحو نماید از او هزار هزار سیئه وحفظ نماید او را از طاعون
ووباء وموت نجنه وروزی او را باو رساند از جائیکه گمان
نداشته باشد وبیرون رود از دنیا با ایمان ووقتیکه از قبر بیرون
آید در روز قیامت ملکی بالای سر او ایستاده با براق واو را

واورا سوار نمایند و داخل بهشت کند مندرج است در این
دعاء سر خداوند عالم هر که بخواند این دعا را باعتقاد صحیح نهان
او شود و لایت ذلیل و خوار نشود در دنیا و اخرة بزرگان دنیا
مقاومت داشتند با این دعاء و نامید امیر المومنین ع این دعا را
بمفتاح الفتوح و رموز الکنوز بسم الله الرحمن الرحیم باء حرف
جر بمعنی استعانت و طلب معین بودن است متعلق است بفعل محذوف موخر شد
مقدم از جهت اختصاص و حصر و اسم لفظی است که دلالت میکند بر مسمی
و ذات و او مشتق است از سمه بمعنی علامت است زیرا که دلالت کند اسم
بر مسمی لکن این باطل است زیرا که اسم اگر ماخوذ باشد از سمه باید تصغیر
وسیم و جمع او وسام و حال آنکه تصغیر او سمی و اسیم و جمع او اسماء
ظاهر است که اسم مشتق از سمو بمعنی علو زیرا که ظهور مسمی و علو
مسمی اسم است دلالت کند بر این مطلب تصغیر و جمع که ذکر شد است
رحمن و رحیم مشتق از جهت بمعنی رسانیدن خیر و خوبی بر محتاج
و اراده عنایت بغیر بودن و در رحمن مبالغه هست که در رحیم نیست از این
جهت گفته شد است رحمن اسم خاص است از جهت جمیع خلق و رحیم
خاص است از جهت مؤمنین شاید آنچه که روایت شده است از حضرت
صادق ع که ان بزرگوار فرموده است رحمن اسم خاص است بصفت عامه و رحیم

و رحیم اسم عام است بصفت خاصه اشاره باشد بانچه ذکر شد یعنی باسم
خدا استعانت میجویم که رحمن است و رحیم بر مؤمنان است اللهم یا من
دلع لسان الصباح بنطق تبلجه در بسیار از نسخ معتبره لفظ اللهم ندارد
و کیفکان فراء و کوفیون گفته اند که اصل این لفظ یا الله امنا بالخیر بوده است
یعنی خدایا قصد نما ما را بالخیر یعنی حاجت ما را روا نما و اعانت ما نما
بخوبی جای آوردن پس بجهت تخفیف حرف ندا و همزه که فاء الفعل
فعل امر است با مفعول او حذف نمودند و عوض او میم افزودند از هری
در تصریح ایراد بر ایشان نموده است که این حذف خلاف قیاس است
شیخ کفعمی و سیبویه گفتند اصل او یا الله است حذف حرف نداء
شد و عوض او میم آوردند و در مقام ضرورة کاهی جمع مابین بدل
و مبدل شود گویند یا اللهم دلع یعنی بیرون آوردن زبان میباشد
دلع الرجل لسانه ای اخرجه تبلج یعنی روشنائی و نور و سفیدی یعنی
ای آنکه بیرون آورده است زبان صبح را بگفتن روشنائی و نور
او آسمانی که نصف او فوق الرأس است یعنی یک قطعه خیمه سیاه است
بقدر خط ابیض در جانب افق ظاهر شود بعد شروع نماید
در پهن شدن و بلند شدن تا تمام آن خیمه سیاه نورانی و سفید
شود علامت بودن واجب الوجود و قدرة و علم او بیرون آوردن صبح است

از شب تاریک و سرح قطع اللیل المظلم بغیاهب تلجلجه تسریح فرستادن
و ارسال نمودن قطع بکسر قاف جمع قطعه غیاهب جمع غیهب بمعنی تاریکی
تلجلج بمعنی جنبش و کشادگی در یعنی سرّح یعنی فرستاده است پارها شب
تاریکی را بسیاهیها کشادگی او یعنی گویا پرده سیاهی روی پرده سیاهی
کشیده شده است تا عالم تمام ظلمانی شود در صبح تعبیر بدلع و در شب
تعبیر بسرح نکته آنست اگرچه صبح و غروب متعاکس در وضع هستند
چنانچه محسوس است لکن صبح مثل بیرون آمدن زبان است که بتدریج
بیرون آید یعنی فوق الرأس بتدریج روشن یک دفعه تمام عالم روشن
نشود بخلاف شب یک دفعه تمام فوق الرأس سیاه شود لکن ظلمت
یکدفعه بتدریج یعنی یک خیمه سیاهی تمام فوق الارض بعد خیمه بالای او
و هکذا تا اینکه تمام ظلمت حاصل شود بعبارة اخری بعد طلوع فجر بعض
از دنیا روشن و بعضی تاریک تا اینکه روز مستولی شود بخلاف شب همه
دنیا یک نسخ است تا شدت تاریکی حاصل شود واتقن صنع الفلک
الدوار فی مقادیر تبرجه محکم نموده است ساختن چرخ دور زننده را
در اندازه های زینت خود سماء را عرب فلک گویند و فرس آسمان یعنی
آسیا مانند و هفت آسمان هر چرخ از او مرکب از اجزائی هست مثل
ممثل و جوزهر و تدویر و الخ آنها چنانچه در علم هیئت مذکور است و هر جزء

جزء از آن او را حرکت خاصه است بخلاف حرکت ممثل او و حرکت
هر یک آشکار و واضح است در هر جزئی مقداری از حرکت قرار داد
که آن مقدار از حرکت موجب زینت او است اگر آن مقدار نبود
او را آن زینت نبود مرویست کسیکه او را معرفت هیئت نیست
و علم هیئت ندارد او عنینی دارد در معرفت خدا و شعشع ضیاء
الشمس بنور تاججه افروخته است و لمعان و تلألؤ داده است روشنائی
افتاب را بنور افروختنی او همینکه از حضیض باوج رسید و بعد
ربع فلک بلند شود چنان او را روشنائی و افروختگی حاصل
شود که تمام صفحه زمین را یک قطعه از شعله نماید یا من
دلّ علی ذاته بذاته ای آنکه راه نمانده است بر خود بخود شیء یعنی
ذات خود را هادی و دال بر ذات خود نمود و در اثبات ذات
واجب الوجود دو طریقه است یکی از آن دو طریقه طریقه حکما
آنست که از نفی وحدة واجب الوجود اثبات او نمایند تقریر
او آنست که نظر نماید بنفس وجود تا اینکه شهادت دهد بنفس
واجب میگوئیم موجودی هست بالعیان و البداهة اگر او واجب
الوجود هست ثبت المطلوب اگر ممکن است حاجت دارد
بمؤثری اگر مؤثر او واجب است ثبت المطلوب اگر ممکن است

حاجت دارد بموثر دیگر اگر موثر همان اول است لازم دارد دور را
اگر غیر او است و واجب است ثبت المطلوب اگر ممکن است تسلسل
لازم دارد و دور و تسلسل هر دو باطل و بالجمله موثر اگر واجب
و یا منتهی بواجب شود ثبت المطلوب و گرنه تسلسل لازم آید ؛
طریقه دویم طریقه متکلمین که از اثر پی بموثر برند و گویند عالم
حادث است و هر حادثی حاجت دارد بموثر پس عالم حاجت
دارد بموثر اولی را دلیل لمی گویند و دوم را انی پس قول امام علیه
السلام میشود اشاره بهر دو طریق باشد یکی آنست که ظهور
احکام که حاصل شد از تو در فطرت ما و فطرت بهایم سبب شد
توجه ما بسوی حق شناختن تو تا اینکه شناختیم تو را بقدر قوه خود مان
دیگر اینکه اشاره بنظر استدلالی بجویزه که آن حرکت چرخ خود
وایستادن از حرکت بدست برداشتن دلیل گرفت بر بودن
صانع وَنَزَّهَ عَن مُجانَسَةِ مَخلوقاتِه ومنزه است از مانند
بودن مخلوقات خود زیرا مخلوقات او یا اجسام هست و یا
ارواح و اما اجسام او مرکب است از عناصر اربعه و یا مؤلف
است از طول و عرض و عمق و اما ارواح او حاجت دارد بمکان
بدون تحیز و بدون حرکت و سکون نشود پس محتاج هست و او

واجب الوجود محتاج نیست و بالجمله هر چه مخلوق هست ممکن است ممکن
حاجت دارد بموثر چیزیکه چنین است مانند و شبیه خالق در جهتی از
جهات نیست وَجَلَّ عَن مُلائِمَةِ كَيفِيّاتِه بزرگ است از مناسبت
داشتن کیفیات مخلوق خود را زیرا کیف عرضی است که بحسب ذات نه
اقتضاء قسمت دارد و نه نسبت و او را چهار قسم است کیفیات محسوسه
مثل ذائقه و لامسه و باصره و شامه و کیفیات نفسانیه مثل حیوة و صحت
و مرض و قدرة و ارادة و لذة و الم و ادراک و کیفیات استعدادیه مثل انفعال
و کیفیات مختصه بکمیات کالتربیع والاستقامه بخط فردیت لعدد و واجب
الوجود محال است متصف شود بالات جسمانیه مثل شم و ذوق و همچنین بسایر
اعراض که حاجت بجسم دارد زیرا متصف شدن باعراض او را محال است و گرنه
ذات محل حوادث خواهد بود و او را تغیر و تبدل و تقلب عارض شود و او منزه
است که محل حوادث شود پس بعبارة اخری اگر کیفیات مزبوره عارض ذات
باری شود پس محل حوادث شود و نشاید که او محل شود زیرا اگر صفات خدا
حادث و متجدد شود لازم آید ذات او منفعل و متغیر شود بتجدد صفات
و افعال و ایضا صفات خدا صفات کمال است اگر حادث باشد لازم دارد
خلو ذات از کمال و او نقص است و امتناع دارد نقص بر او یَا مَن قَرُبَ
مِن خَواطِرِ الظُّنُونِ وَبَعُدَ عَن مُلاحَظَةِ العُيُونِ ای کسیکه نزدیک است

از خطورات قلبها بقلبها و دور است از دیدن چشمها نزدیک بودن خدا
بقلب از خطورات قلب بقلب و یا نزدیک بودن خدا بانسان از رگ
انسان بانسان بمعنی او انست انسان گاهی تخیل نماید در فعل چیزی
و یا ترک چیزی خدا حایل شود ما بین او و خیال او پس بعکس جای آورد از
این جهت است که حضرت صادق در مقام مناجات ندا و خطاب بخدا
کند و عرض نماید ای کسیکه حایل میشود ما بین مرد و قلب او چه خوب گفته است
آنکه گفته است یار نزدیک تر از من بمن است وین عجب بین که من از وی
دورم با کرای نکته توان گفت که دوست در کنار من و من مهجورم و اما دور
بودن از دیدن چشمها معلوم است زیرا اگر دیده شود لابد است
که جسم باشد و در جهات باشد و این دو چیز محال ممکن است و او منزه است
از امکان و او همه بصرات میبیند و هیچ بصری نتواند او را دید و او است لطیف
و خبیر بلی خدا دیده شود بچشم قلب نه بچشم بدن چنان چه حضرت امیر
میفرماید بندگی نمیکنم خدائی را که ندیدم او را لکن نه بچشم بدن ظاهری
بلکه بدیدن قلب وَعَلِمَ بِما كانَ قَبلَ أَن يَكونَ و دانا است بانچه
که خدا دانا است زیرا افعال محکمه و متقنه از او صادر شده است
و هر که چنین هست او عالم است دو مقدمه بدیهی است پس عالم
بودن او بدیهی است و دیگر اینکه او مختار است و هر مختار عالم است زیرا

زیرا مختار کار را از روی قصد جای آورد و او مسبوق است بعلم بالبداهه
و شبهه نیست نسبت علم بمعلوم مثل نسبت قدرة بمقدور است چنانچه مقدور
اگر معدوم شود قدرة معدوم نشود بلکه نسبت معدوم شود و نسبت صفت
حقیقت نیست بلکه صفت اعتباری است معدوم شدن عیب ندارد
همچنین علم اگر معدوم شود علم معدوم نمیشود بلکه نسبت معدوم شود و
او صفت اعتباری است بر رفتن او صفت اعتباریه دیگر پیدا شود و نفس
علم تغیر نکند از این جا روشن شد جواب شبهه حکما که گویند خدا عالم
بجزئیات زمانیه از ما وقع و سیقع نیست زیرا عالم اگر باشد ؛
بجزئیات زمانیه بر وجه تغیر لازم دارد علم او متغیر شود بیان ملازمه
اگر عالم شود بخسوف وقت وقوع او بعد خسوف معدوم شد پس علم
بخسوف قمر یا باقی است یا نه اگر اول است لازم دارد جهل را اگر دوم
است لازم دارد زوال علم اول و وجود علم دیگر و این تغیر است
جواب معلوم شد علم باقی است اضافه و نسبت تغیر نمود این عیب
ندارد بعلت آنکه صفت حقیقت نیست پس از این عبارت امام معلوم
شد علم خدا بجزئیات يا مَن أَرَّقَتنى فى مِهادِ أَمنِهِ و امانه
ای کسیکه خوابانیده است مرا در گهوارهای اطمینان خود که ترس و خوف
از کسی ندارم و در پناه او میباشم و از کسی اندیشه ندارم الانسان ؛

اسباب خوف او امور کثیره هست که بشمار نیاید مثل اینکه صاعقه و شهب
از آسمان بیاید او را بسوزاند و یا تگرگ ببارد او را بکشد یا سیل بیارد
او را غرق کند و یا بادها گرم و سرد بوزد او را نابود کند و یا زمین شق
شود او را فرو ببرد یا اینکه طاعون و وباء و محرقه و مطبقه و ذات الجنب
و کوری و کری و کوفت و برص و حبس البول و حرقة البول و نواسیر و
بواسیر بر او نازل بشود و او را انواع عده و دشمن از چرنده و پرنده و گزنده
از بهایم و سباع و حشرات هست و مع ذلک در امان و پناه خداست
و نتوانند جن و انس او را اذیت کنند و بواسطه امور او کثیره و ثانویه
که از او محفوظ ماند تعبیر بهاد نمود والقضی الی ما منحنی به
من منه و احسانه بیدار نمود است مرا بسوی چیز که عطا نمود
است مرا از منتها او و احسان او و انسان همینکه از خواب بیدار
شد خود را صحیح و سلیم دید و قوای او برقرار و انواع نعم از اطعمه
و اشربه و البسه در او موجود و لذا چونکه اظهار نعمت خدا شکر او است
در مقام شکر و ثنای او بر آمد فکف اکف السوء عنی بیده (اکف بضم الکاف جمع الکف بمعنی)
و سلطانه یعنی باز داشته است دستها بد را از من بقدرة
و پادشاهی خود اگر منع و دفع ننمودی هزار شمشیر از هزار دست
از جهت انسان بلند شدی زیرا انسان را دشمنان بسیار است از

از جن و انس صل اللهم علی الدلیل الیک فی اللیل الالیل
افعل تفضیل است یعنی شدید الظلمة رحمت بفرست ای پروردگار
بر راه نماء بسوی تو در شب بسیار تاریک بعد از زمان حضرت
عیسی تا زمان حضرت ختمی مآب هزار سال طول کشید نبی و وصی
بحسب ظاهر نبود و آن زمان را زمان فترة گویند انبیاء توحید
را در میان مردم آشکار و هویدا نموده بودند شرایع ادیان سابقه تمام
در زمان فترة همه آن محو از ادیان گذشته نه اسم و نه رسم و طریقه
مشرکین واضح و هویدا حتی امر بمرتبه رسید که کعبه که معبد انبیاء
و اوصیاء و ابرار و اتقیاء بود چهار صد سال بتخانه شده و بتها
در او گذارده بودند و آنها را عبادت میکردند تا اینکه آن وجود
مقدس بظهور آمد و ماه از زیر ابر سیاه ظاهر شد مردم را دعوة
بتوحید و نفی شرکت نمود و انواع اذیتها را متحمل شد تا اینکه عالم
ظلمانی را بوجود شریف خود نورانی نمود والماسک من اسبابک
بحبل الشرف الاطول راهی که رساننده بچیزیست او را سبب
وصول بمغفرة و رضوان و بهشت و قرب نزد خدا بندگی و اطاعت
و نحو او است یعنی رحمت بفرست بر چسبنده و گیرنده از راههای
رسیدن بتو بریسمان بلند دراز طولانی حبل الشرف عبارة است

از عهد و پیمان خدائی و یا عبارة است از نبوة و پیغمبری و این اقرب است
بقرینه شرف و طول و نبوة آن بزرگوار باقی میباشد تا قیامت
والناصع الحسب فی ذروة الکاهل الاعبل حسب بدو فخر شرافت
پدران و آنچه مفاخر ایشان است و گاهی اطلاق شود مرادف بالنسب
ذروة بلندی و کاهل میان دو شانه اعبل ضخیم و سطبر ناصع خالص و
خوش رنگ یعنی رحمت بفرست بر آن پاکیزه حسبی که در بالای
میان دوشهای بسیار ضخیم شبهه نیست که آباء کرام او اشرف و اکبر
و اکرم و اجود و اسخی مردمان و قبائل بودند ایشان را شبیه و نظیر
نبود مثل ابراهیم و اسماعیل و قیدار و نظر ابن کنانه و عبد مناف و
هاشم و عبد المطلب که هر یک در زمان خود ممتاز بودند والثابت
القدم علی زحالیفها فی الزمن الاول زحالیف جمع زحلوفه زحلوفه
مکان سراشیب نرم را گویند و در این عبارة کنایه از لغزش است
و ضمیر زحالیفها راجع است بدنیا زمن الاول عبارة است
از نبوة یعنی رحمت بفرست بر آن ثابت قدم بر لغزشهای دنیا
در زمان اول احدی از مردمان عیب نزد او را بفعلی از افعال
قبیحه و بدی از بدیها متعارفه بلکه تمام کفار و منافق متفق بودند
در خوبی اقوال و افعال و اعمال او حتی اینکه در میان مردم معروف بود

بود آن بزرگوار بمحمد امین وعلی آله الاخیار المصطفین الابرار
الطیبین الاطهار و بر آل او از خوبان برگزیدگان نیکوکاران خوبان
پاکان آل الف منقلب از همزه و او بدل ها اهل است و لفظ آل
استعمال نشود مگر در اشراف مثل اینکه گویند آل الله و آل رسول و نه
گویند آل الکفش دوز اهل اعم است از اشراف و غیر اشراف وافتح
اللهم لنا مصاریع الصباح بمفاتیح الرحمة والفلاح باز کن خداوندا
از جهت ما درهای صبح را بکلیدهای رحمت و رستگاری مصاریع
جمع مصرع لنگه در را گویند صبح را تنزیل بخانه و قلعه فرض نمود و در آن
خانه بیوتات است از خیر و شر اگر بیوتات خیر باز شود فائز
و رستگار شود و اگر بیوتات شر باز شود نا امید و شرمسار شود
پس مراد بکلیدهای رحمت و فلاح کنایه از باز شدن آن بیوتات
خیریه است که فائز شود بمطلوب و ظفر یابد بآنچه که میخواهد
والبسنی اللهم من افضل خلع الهدایة والصلاح خلع بکسر خاء
و فتح لام جمع خلعت مثل سدره و سدر و عبارة است از جامه
که انسان بغیر دهد یعنی بپوشان مرا خدایا از نیکوترین خلعتها
را نمودن خوبی و صلاح یعنی از من بروز و آشکار نشود مگر نیکوئی
و پرهیزکاری و صلاح و سداد و خیر و خوبی واغرس اللهم بعظمتک

فی شرب جنانی ینابیع الخشوع غرس کاشتن شرب بکسر شین حظ ونصیب
از آب نهر کوچک جنان دل وقلب ینبوع چشمه خشوع وتواضع وفروتنی وکوچکی
نمودن یعنی بکار خدایا از جهت عظمت خود در حظ ونصیب دل من چشمهای
فروتنی وکوچکی نمودن را واجر اللهم لهیبتک من اماق زفرات الدموع
یعنی جاری نما تو خداوندا از جهت ترس از تو از کوشهای چشم من بیرون
امدن اوازهای اشک ها را واماق اب چشم را کویند زفیر اواز وصدا
کویند پس میشود مراد ان باشد جاری نما تو ای خدا از هیبت وترس خود
آب چشم من آوازها اشک ها را وادب اللهم نزق الخرق منی بازمة
القنوع ادب تعلیم نمودن محاسن اخلاق ومکارم اداب نزق شتاب وتعجیل
نمودن محاسن در امور وکارها است نمودن خرق بد وضع چیز نداشتن وتوسعه
در خرج وزیاد از سخاجای آوردن ودر این مقام کنایه هست از اسراف
ازمة جمع زمام است ذمام مهار ولجام را کویند قنوع قناعت نمودن بانچه
که خدا باو داده است اگرچه قلیل واندک باشد وشکر براندک کند
در بعض از روایات وارد است عزیز است کسی که قناعت نموده است وخوار
کند وذلیل است کسیکه طمع کند هر که قناعت کند مستریح است از اهل
زمان خود بزرگ نموده است بر امثال واقران خود هر که قناعت نموده است
اختیار نموده است غناء را بر ذلت وراحت را بر تعب حیواة طیبه که در

در قران وارد است واو عبارة است از قناعت لکن این صفت را خدا
بهر کسی عطا نمیکند مگر انکه مؤمن وصالح باشد یعنی ادب بده تو تعجیل
نمودن اسراف را بمهارها قناعت که در اکل وشرب ولباس ونکاح وخانه
اسراف ننمایم ولذا فرمود بمهارها قناعت نه بمهار قناعت زیراد در
هر یک از امور مذکوره اسراف میشود اینست که حضرت المولی الموالی در
جواب سؤال از حقیقت اسراف فرمود بخورد چیزی را که لیاقت خوردن
او ندارد وبیاشامد چیزی را که لیاقت اشامیدن او ندارد وبپو
پوشد چیز را که لیاقت پوشیدن او ندارد ونکاح نماید چیزی را
که لیاقت نکاح او ندارد خداوند عالم مسرف را برادر شیاطین شمرده است
این هاتون نظر میاید که دعوی اجماع مینماید که اسراف از کناهان کبیره است
اخبار در منع او زیاد است الهی ان لم تبتدئنی الرحمة منک بحسن
التوفیق فمن السالک بی الیک فی واضح الطریق فاعل یبتدء الرحمة است
توفیق جای اوردن اسباب است بسوی خیر وخوب یا اسباب فراهم ومهیا نماید
که موافق قضا وقدر خدا باشد سلوک داخل شدن در شیء خداوند عالم
بنده را که دوست میدارد اسباب خوب از جهت او فراهم اورد یعنی خدای
من اگر ابتدا نکند مرا رافت ومهربانی تو بخوبی توفیق واعانت پس کیست
داخل کنند من بسوی تو در راه راست وآشکار که وصول بمغفرة ورضا

خدا هم آشکار وهویدا است لکن انسان چون از نظر ورافت خدا بیفتد تمام ان
راهها کور وخراب میشود ولهذا تعبیر بواضح الطریق نمود وان اسلمتنی اناتک
لقائد الامل والمنی فمن المقیل عثرتی من کبوة الهوی امل رجاء وامید واری ومنی
تمنی آرزو داشتن مقیل از اقاله یعنی درگذشتن اناة یعنی مهلت دادن
ومسامحه نمودن اگر واگذار نمود است مرا مهلت تو از جهت کشیدن امید
وارزو پس کیست درگذرنده لغزش من از هلاک هوا وهوس اکثر مفسرین
را اعتقاد انست کسیکه تابع هوا وهوس خود بشود وباوامر ونواهی او عمل ننماید
واو را مطاع کند مشرک هست وان خذلنی نصرک عند محاربة النفس
والشیطان فقد وکلنی خذلانک الی حیث النصب والحرمان اگر خوار وذلیل
نمود مرا یاری تو واعانت تو یعنی یاری تو مرا واگذاشت وقت جنگ نمودن
من با نفس اماره وبا شیطان پس بتحقیق واگذاشته است مرا ترک اعانت
تو بسوی مکان مشقت ونا امیدی وانسان دو دشمن بزرگ هست
که اگر کسی در مقابل ایستد سرنگون میشود اگر مقهور در مقابل ایشان آید
روباه میشود یکی نفس اماره که باز امیدارد انسان را بجای اوردن فعل
قبیحه ویکی شیطان که وامیدارد انسان را بباطل ووسوسه میکند
در قلب انسان اگر عنایت ولطف وهدایت او نباشد انسان در هلاکت
افتد ورسوا ومفتضح میشود نزد خالق خود الهی اترانی ما اتیتک الا من

من حیث الامال استفهام از جهت تقریر واثبات است بالنسبة
بمستفهم بفتح ها واز جهت توبیخ وندامت بالنسبة بمستفهم بکسر ها
این نحو کلمات در مقام ندامت ودفع ذم از خود ما بین عرف عوام شایع
است مثلا میکویند بر کسی که بخانه او داخل شد با دست خالی میکوید
باید بر شما وارد شوم با هدایایه با این دست خالی یا اولاد کسی از زد
بعد بر او وارد شد لایق ان بود که اولاد تو را اکرام نمایم نه اینکه بزنم
مثلا زید بخدا آوردن لازم دارد که افعال حسنه وصدقات خیریه
واطاعات حمد وصلوة بجای آورد وبعد هست بعد وارد شود نه
اینکه با آرزو وتخیلات وافکار قلبیه که جمعی از فقراء اطعام نمودم
وجمعی از ضعفاء اعانت نمودم ومساجد ومدارس ورباطات
وقناطر بنا نمودم یعنی خدای من آیا میبینی تو مرا بنا امدم من تو را مگر
از راههای آرزو ام علقت باطراف حبال الا عنت با
عندتنی ذنوبی عن دار الوصال آیا میبینی تو مرا که بچسبیدم
باطراف ریسمان تو مگر زمانیکه دور نموده است مرا کناهان من از خانه
وصول وقرب تو انسان بیچاره وقتیکه فرو رفت در معصیت پردها
عفاف دریده وهتک حرمت خدا نمود بعد توجه بجانب خدا بنماید
این وقت وقتی نیست که انسان بتواند قرب ووصول طلب نماید

نظر اینکه کسی بکسی میل ندارد که در خانه او داخل شود لیس مراه کشی و مال
بغارت میبری و میخواهی دیدن من آئی و داخل خانه من شوی فَبِئسَ
المطیّة التی امتطت نفسی مِن هواها لیس بد مرکوب آنجانیست که قبول
مرکوبیت نمود است او را نفسی من مرکوب انسانست نفس انسان ا
وشیطان است که انسان براو سوار شود و لجام او بدست گرفته
و بهر جانبی که خواهد میدواند و بد مرکوب مرکوبی است که اختیار او در
اوست و بهر جانب که میل دارد راکب خود را میبرد از خواهش و
آرزوی خود و میل بباطل و فواها لما سولت لها ظنونها ومناها ←
لیس وای براو وافسوس براو از جهت این انچیزی که زینت داد است
از جهت نفس گمان ها و آرزوها شما نفس اماره و آرزوهای باطله
او چنان نزد او جلوه کند و زینت نماید انها را امور حقه و صدق و
صواب پندارد اصلا در ایشان احتمال بدی و خطا ندهد و ای
براو و وای براو که از سوء عاقبت نترسد و خود را در آتش میندازد
و مدلفت بنت وَتَبّاً لها لجُرأتها علی سیّدها ومولاها هلاکت
باد مراو را و خدا او را بکشد از جهت جرئت نمودن او بر مخالفت
مولا حتی در بعضی از روایات وارد است که وقتی بنی نوع انسان
که کوسال بر پوست شدند کالو نظر باسمان نکرد از جهت انفعال و

و خجالت که هم جنس ما معبود شدند وای بر انسان با کمال فطانت
و عقل و ذکاء او از جهت خدا شریک قائل شدند و لا یزال در مقام
عصیان و مخالفت بیرون آیند خدا قبیح کند روی ایشان را اللهی قرعت
باب رحمتک بید رجائی خدای من کوبیدم من در رحمت تو را
بدست امیدواری خودم خداوند عز و جل را رحمت و جود و فیض
و بخششی است که بر همه چیزها فرا گرفته است از عالی و دانی و بزرگ
و کوچک و نباتات و معدنیات و حیوانات کسی از فیض جود او خالی
نیست سفره عطاء وجود او پهن هر که از او تناول نماید حتی بد
گمان شدن و یاس از رحمت او داشتن مذموم و حرام و از گناهان
کبیره حتی خود میفرماید ای بنده گان من که بر خود ستم و اسراف نمودید
نا امید نشوید از رحمت من که جمیع گناهان شما را میامرزم و همچنین
میفرماید نا امید از رحمت خدا نشود مگر گمراهان مرویست که مردی
که از بسیاری گناهانش آن قدر ها نفع بود که از رحمت خدا مایوس
شده بود که خدا او را بیامرزد حضرت امیر با و فرمودند ای مرد نا
امیدی تو از خدا بدتر است از گناهانی که نمودی پس لازم است بر
انسان که امیدواری بخدا داشته باشد و حسن ظن او بخدا ثابت باشد
بنحوی که هر از معصیت او نموده باشد امید در گذشتن داشته باشد از

از حضرت امام محمد باقر مرویست که فرمود دیدم در کتاب علی بن ابی طالب
نوشته بود که حضرت رسول در بالای منبر فرمودند که قسم بخدائی که بغیر از او
خدائی نیست که هیچ مؤمنی خیر دنیا و آخرة باو داده نشود مگر بواسطه حسن
ظن بخدا و امیدواری ان بنده بخدا و حسن خلق او و احتراز کردن از
غیبت مؤمنین قسم بخدا که خداوند عز و جل هیچ مؤمنی را بعد از توبه
و استغفار عذاب نکند مگر بجهت گمان بد که بخدا داشته باشد و کوتاهی
او در امیدواری او بخدا و بدخلقی و غیبت مؤمنین ایضا میفرماید قسم
بخدا که هیچ بنده نیست که ظن نیکو بخدا داشته باشد مگر اینکه خدا بظن
او با او رفتار میکند زیرا که خدا کریم است و همه خیرات دست اوست
و شرم دارد که بنده مؤمن گمان نیکو باو داشته باشد و گمان او را تخلف کند
پس نیکو کنید گمان خود را بخدا و بسوی او رغبت کنید لکن رجاء و امید
واری در موضعی است که اسباب رجاء بنده داشته باشد چه گونه شود
که تخم افشاند و آبیاری نکند و مع ذلک امید سبز شدن داشته باشد
اینست که حضرت حجة الله بخدا عرض مینماید که توئی ارحم الراحمین در
موضع عفو و رحمت وَهَرَبْتُ إلیک لاجئاً من فرط اهوائی که بخشم
من بسوی تو در حالت پناه آورنده از بسیاری خواهش نفس بباطل
و بنده را ملجاء و منجائی نیست مگر بسوی مولای خود زیرا کمال قدرة او

او مانع است که دیگری بتواند دشمن او را پناه دهد وَعَلِقْتُ بأطرافِ
حبالک انامل ولائی او بر آغوش نمودم بجوانب ریسمان تو انگشتان دوستی خودم
را دور است از فرط رحمت و مهربانی او که دوست خود را داخل جهنم نماید
نبود شاعر دوستان را کجا کنی محروم تو که با دشمنان نظر داری فاصفح
اللهم عما کان اجرمته من زللی وخطائی پس از آنی که امر من با بن نحو است
در گذر تو ای خدای من از انچیزهائی که بوده است معصیت نمودم من لهذا
از لغزشهای من و خطاهای من واقِلنی اللهم من صرعة ردائی در گذر تو
مر خدایا از افتادن بهلاکت بن حال معامله واقع شده من نادم هستم از این
معامله در گذر از من از این معامله فانک سیدی ومولای ومعتمدی
وغایة مُنائی ورجائی فی منقلبی ومثوای بعلت اینکه توئی آقا و صاحب اختیار
من و محل اعتماد من و آخرین ذوق من و امید من در حرکات من و مکان من
الهی کیف تطرد مسکیناً التجأ الیک من الذنوب هاربا خدای من و طرد
و دفع و مهربانی تو خوار ذلیل و گدا او را که پناه آورده بسوی تو از
جهت گناهان خود در حال فرار کنند و گریزند استفهام انکاری است
یعنی نمیشود که تو ملتجی را و ابعاد نمائی شخص مضطر ذلیل بی پناه بی
یاور است و معین اگر باین حال ملتجی بشود بشخص قادر بخیل و لئیم لابد او را
پناه دهد و اگر او را پناه ندهد تمام عقلاء او را تقبیح نمایند پس چگونه شود

شود عبد حقیر ذلیل مسکین مستکین که در مقابل کسی که بالنسبه معدوم میباشد
اگر چنین کسی عصیان کسی ملتجی شود کال تضیع نمایند با و در پناه ندادن اگر
چه این بنده کمال نافرمانی کرده و خصومت کرده با مولی جلیل نموده باشد
اعتقاد حقیر این است که بنده این صفت التجا او را حاصل شود قطعا بخواهد یافت
و خدای عز و جل او را پناه دهد زیرا این صفت التجا نوعی از انواع توبه است
و قبول توبه بر خدا واجب است عقلا و نقلا چنانچه در محلش ثابت شده است
ام کیف تخیب مسترشدا قصد الی جنابک ساعیا و جناب در
عرف عوام عبارة و کنایه از شخص و در لغت عرب جناب را در و بام
گویند و مسترشد طلب راه یابند و طلب هدایت کننده است عادة تو
چنان جاری چنانچه حقتعالی خود اخبار از عادة خود نماید هر که طلب
راه نماید او را هدایت نماید آیا چگونه ناامید میکنی تو راه جوینده که آمده است
بسوی در تو شتاب و دوان و ظن بدان حسن ظن بخدا از صفات حسنه است
و بد دلی شدن و ناامید شدن و مایوس از او شدن از صفات رذیله
است بلکه داخل در معاصی کبیره است چگونه شود بنده خوار ذلیل بی
یار یاور برود بجناب فیاض رئوف رحیم رحمن مایوس بگردد حاشا
که چنین توهم شود بر او چه قدر قبیح و بد است در جواد کریم سخی کان
بخل و لئامت و لذا گفتم استفهام انکاری نه تقریری ام کیف تطرد ظمانا

ظمانا ورد الی حیاضک شاربا آیا چگونه میرانی تو
تشنه را که وارد شده است سوی حوضهای تو از برای آشامیدن آب
کلا یعنی حاشا نه چنین خواهی سیراب نمود و راه نشان دهی و در
پناه خود امانم داد وحیاضک مترعة فی ضنک المحول وبابک
مفتوح للطلب والوغول وانت غایة السؤل ونهایة المأمول
وغول یعنی دخول ضنک در تنگی و ضیق افتادن محول و محل قحط
و غلا مترعه مملو و پر و لب ریز معنی چنین میشود و حال آنکه حوضهای
تو پر از آب است و مملو است در تنگی و قحطی در تو گشاده است از برای طلب نمودن
و داخل شدن و توئی نهایه سؤلها و توئی نهایة آرزوها یعنی سؤالی
از سؤالها نیست مگر اینکه منتهی بتو میشود تا تو بر بیاوری و تو خواهی
بخواهی بر آورده شود و منتهی آرزو رسیدن بقرب و جوار تو
میباشد و ورای این آرزوی دیگر مر بندگان خلص و کاملین نیست
الهی هذه ازمة نفسی عقلتها بعقال مشیتک وهذه اعباء
ذنوبی درأتها برحمتک وعفوک ورأفتک ازمه جمع زمام است
زمام مهار شتر را گویند و گاهی اطلاق شود بر ریسمان و خیاطه که با و
چیزها را می بندند مشار الیه هذه ازمه است انفه هنش خیالات فاسده
و افکار باطله اوست که سبب شود او را از قرب معبود دور سازد و لا

و از نظر لطف و رأفت او محروم سازد عقال بندی است که باو زانوی شتر را
می بندند و مشیت را فی الجمله در شرح دعای سمات معنی نمودم و اعباء ثقل
و بار گران را گویند و درء دفع نمودن یعنی این است مهارهای نفس که هر یک
مرا میکشاند بجائی و خودم قادر جلو ایشان نیستم سرکشی مینمایند لکن بستم
ایشان را بریسمان و زانوی مشیة تو که نتوانند سرکشی و حرکت نمایند در را
زنود و زاید این سنگینها گناه من است که مرا خوار و ذلیل کرده است
دفع نمودم آنها را برحم تو و در گذشتن تو اگر عفو و رحم است و در گذشتن
تو نباشد ثقل گناهان مرا میخ ازد و مرا مریض و ناتوان نموده است که
قدرة حرکت ندارم وهذه اهوائی المضلة وکلتها الی جناب
لطفک وکرمک ورأفتک این است خواهشهای نفس من که گمراه
کننده است و اگذار نمودم آنها را بسوی درگاه مهربانی تو و کرم تو و
رأفت تو اهواء جمع هوا و میل نمودن نفس است بچیزی و خواهش نفسانی است
و متابعت او و اطاعت نمودن از مهلکات است چنانچه خدای عز و جل
میفرماید بسیاری از مردمان گمراه میشوند بمتابعت هوای خودشان از
این جهت است بعضی از علما نقل اجماع از مفسرین نمودند کسیکه متابعت
هوا نماید مشرک است یعنی اینها هواها و هوسهای نفس من است که گمراه
کنندگان هستند و اگذاشتم ایشان را بسوی درگاه لطف و کرم و مهربانی

تو اگر لطف و کرم تو نباشد آن هوا و هوسها خواهند بود مرا هلاک نمود و از وا
دی هدایت بوادی ضلالت میفکندند فاجعل اللهم صباحی هذا نازلا
علی بضیاء الهدی والسلامة فی الدین والدنیا ومسائی جنة
من کید العدی ووقایة من مردیات الهوی بعد از اینکه مهارهای
نفس اماره هر یک مرا بجائی کشد سنگینی گناهان مرا عاجز نموده و
خواهشهای نفسانی مرا گمراه مینماید تمام این جنبشها یا در روز میشود
یا در شب پس بگردان تو ای خدای من این صبح مرا فرود آمده بر من بنور
راهنمائی و سلامت از دین و دنیا شب مرا سپری از حیله و فریب
دشمنان و نگاهدارنده از مهلکات هواهای و هوسها انک قادر
علی ما تشاء بدرستیکه تو توانائی بر هر چیز که میخواهی امر بر تو صعب
و دشوار نیست هر چه بخواهی میشود و چیزی نیست که از تحت ید
قدرت بیرون تو خارج باشد تعطی الملک من تشاء وتنزع
الملک ممن تشاء میدهی پادشاهی را بهر که میخواهی و میگیری پاد
شاهی را از هر که میخواهی چنان بالعیان نقل شده است که فقیران
و خواران خلعت سلطنت بر ایشان داده شده پدر ایشان از گدایان
و فقراء بودند چنانچه منصور دوانقی از جهت آنکه نقل می
کند خلعت پادشاهی از اولاد ابوسفیان و اولاد مروان گرفته

شد بعد او پوشیده و همچنین اولاد ساسانیه بالنسبة باولاد ترك وَتُعِزُّ
مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ عزت و رفعت میدهی هرکه را میخواهی و خوار و ذلیل
میکنی هرکه میخواهی اما می بینی اولاد ملوك در بیابانها و صحراها سرگردان
هستند اولاد عضد الدوله دیلمی در انبوه در میان دو کوه در سوراخ
های کوه ساکنند و اولاد صفوی و اولاد ساسانیه در صحراء سیستان
و بجستان و باغات اصفهان مشغول زراعت و فلاحت هستند و اولاد قاجاریه
تخت متکی هستند روایت شده است که سعد بن ابی وقاص بعد از اینکه
والی عراق شد طلب نمود حرقه دختر نعمان ابن منذر را پس او امد با
جمعی از اصحاب خود در مجلس او سعد گفت کدام حرقه هستند از شما
حرقه گفت بلی ادخواستی من چه زیاد شد است تو را قسم بخدا چیزی
طلب نمیشد و دیده نمیشد تخت خورنق ابن مکر اینکه همه انها در تحت
تصرف ما بود پس غروب نمود افتاب در حالیتکه ترحم مینمود بر ما ای
سعد دنیا جای عبرة است ما بودیم مهتر و پاسبان مردم که الان رعیت
و ضعیف شدیم وای بر دنیا که سرور او دوام ندارد و تقلب دارد و ضعیف
میشود همه مردمانکه ما سیر میکردیم در اطراف ما بودند همینکه ا
شارة مینمودیم که بمانید میماندند دنیا خانه فناء و زوال است
دوام ندارد اهل خود را هر ساعتی بطوری نماید بجائی ما بودیم پادشا

جمیع حسودان ما نیست خانه کرده او بزرگی داخل شود مکر اینکه عقب او عبرة است

این قطع ما بودند اهل او دخل او را بسوی ما میاوردند پس امر برگشت و
روزگار بر ما پشت نموده عصاهای ما شکست و لم ما متفرق شد از
جهت کسی دنیا دوام ندارد بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بدست
تو هی باشد خیر و خوبی ببه سینکه تو بر هر چیزی قدرة و توانائی دا
ری بدان هر چیز که انجانب خدا نازل شد از الام و اسقام و فقر و غنا
و صحت و مرض و خیر و خوبی حتی الام اسقام زیرا که یا کفارة ذنب است و
یا زیادتی قرب و رفعت است تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي
اللَّيْلِ داخل میکنی شب را در روز و داخل میکنی روز را در شب ذکر مجمع
البیان در معنی ایه شریفه دو وجه میفرماید یکی اینکه ناقص میکند از شب
و میکرداند ان نقصان را زیادتی در روز و ناقص میکند ان نقصان
را زیادتی از شب و این معنی نقل شده است از حسن و ابن عباس و مجاهد
و معنی دیگر انست که داخل می کند احدهما در دیگر احدهما داخل
نماید در مکان مدخول و این معنی از ابی علی جبائی نقل شده است
و انچه بعقل ناقص حقیر ایدایه شریفه در معنی خود می باشد باین معنی شب
را در شکم روز داخل نموده است و روز را در شکم شب داخل و
توضیح این مطلب انست که روز عبارة از روشنائی فجر صادق تا مغرب
و شب عبارة است از تاریکی مغرب تا فجر بالعیان مثل فجر تمام و جبر الاوهم تاریکی

مجمع

همینکه فجر شد روشنائی مستولی شد در افق ظاهر میشود محیط میشود بر تاریکی
تا اینکه تمام تاریکی را مستولی کرد گویا تاریکی در شکم روشنائی داخل شد و
بالعکس وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ بیرون می
اوری زنده را مرجحه از حیوان از مرده که ان نطفه و یا اخراج مینمائی مرغ از بیضه درخت
از دانه و بیرون می اوری مرده را مثل نطفه و دانه و بیضه از زنده که ان حیو
و درخت و مرغ است و گفتند خبیث را از طیب و طیب را از خبیث بیرون
از کافر و کافر از مؤمن مرویست که حضرت ختمی ماب در حجره یکی از زوجات
خود زنی پاك منظری در انجا دیده فرمود کیست این عرض نمودند یکی از خالهای
شما است فرمودند کدام خاله عرض نمودند دختر خالد دختر اسود پسر عبد
یغوث فرمود منزه است خدائی که زنده را از مرده بیرون اورد ان زن صالحه
بود پدر او کافر بود وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ روزی میدهی از
رحمت واسعه خود هر که را میخواهی بی شمار یعنی بمرتبه که خلق عدد و مقدار ا
و را ندانند لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ هیچ معبودی نیست
مستحق عبادت مگر تو تسبیح و تقدیس میکنم و تنزیه مینمایم تو را از نقص
و عجز بپاکی یاد می کنم تو را خداوندا از هر نقص و عیب و مشغول هستم بثناء
و مدح تو مَنْ ذَا الَّذِي يَعْلَمُ مَا أَنْتَ فَلَا يَهَابُكَ کیست انکه بشناسد
تو را و تو را بی نترسد از تو ذنب عطاة بحضرت ختمی ماب عرض نماید

اگر اسمان

اگر اسمان و زمین و انچه در انهاست اگر از خدا تمرد و کردن کشی کنند
خدا چه با ایشان تواند نمود فرمود امر نماید بمرغی که ایشان را بلعد و بیندازد
در صحراء و سیعی که اسمان و زمین بمنزله ریگی از ان صحراء باشد عرض نمود اگر
ان صحراء تمرد کند از فرمان خدا امر غیری را امر نماید که او را ببلعد و بیندازد
در صحراء دیگر و هکذا تا امر بجائی رسید که زینت عطاة مد هوش گردید
و حضرت صلعم شب معراج چون رسید باسمان چهارم شروع نمود بگریه
نمودند وحی رسید یا احمد چرا گریه میکنی و حال انکه مهمان من میباشی
عرض نمود بزرگی و عظمت و قدرت و شوکت تو را دیدم می ترسم
از عقاب کنی وحی رسید تو را امین نمودم خلاصه کلام معاصی که از بند
گان صادر میشود عمده سبب ان عدم معرفت خدا و عدم تقدیره او است
وَمَنْ ذَا الَّذِي يَعْلَمُ مَا أَنْتَ فَلَا يَهَابُكَ کیست انکه داند انچه
تو دانی بس اندیشه از تو نمی‌باید کسیکه اول اولین و اخر اخرین و تمام
مخلوقات در قبضه او باشد چگونه شود مخلوق از او اندیشه ننماید
الْفَنْتَ بِقُدْرَتِكَ الْفِرَقَ ترکیب و امتحان نمودی تو بتوانائی خود
جدا کانه‌ها را عناصر اربعه با کمال تضاد و منافرة ایشان را جمع نمود
بفعل انفعال اینها را اخراج نمود وَفَلَقْتَ بِرَحْمَتِكَ الْفَلَقَ
شکافتی برحمت و مهربانی شکافتن را و فلق شکاف صبح را گویند اشغال

و عبر

وجابر وحسن وسعید ابن جبیر ومجاهد وقتاده چنین گویند و
بعضی گفته اند مراد بفلق مولید را گویند زیرا که ایشان شکافته شدند
از اصلاب اباء وارحام امهات ان وَأَنَرْتَ بِكَرَمِكَ دَيَاجِيَ الْغَسَقِ
داج واداجی ظلم وتاریکی را گویند تاریکی شب یعنی روشن نمودی
تو بکرم وجود بیتیرگی های وسط شب وظلمت ان در ظلمت شب صبح
نماینده تو ئی اگر ظلمت شب مبدل بروشنائی نمودی بعیش و
زندگانی حیوانات مختل شدی وَأَنْهَرْتَ الْمِيَاهَ مِنَ الصُّمِّ الصَّيَاخِيدِ
عَذْبًا وَأُجَاجًا روانه نمودی ابها را از سنگهای صلب وسخت اب
روان شیرین واب روان تلخ بالعیان دیده میشود که از سنگهای
صلب وسخت شکافته میشود اب شیرین وتلخ جاری میشود وخدای
عزوجل در قران خود در سوره بقره حکایت میکند از موسی که ما
اورا امر نمودیم که عصای خود را بسنگ بزن واو چنان کرد دوازده
شعبه اب جاری شد ودر قلوب بنی اسرائیل میفرماید از سنگ سخت تر
زیرا که از سنگ اب جاری میشود وَأَنْزَلْتَ مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً
ثَجَّاجًا وفرو فرستادی تو از ابرها فشارنده بباران اب بغایت
زیاد ان از مجاهد منقول است که معصرات ریاح میباشد که سحاب
عصر کننده تا از ان باران بوود پس من بمعنی باء سببیه است از عبد الله

ابن مسعود مرویست که خدای تعالی باد را فرستادنا ابر را جمع نماید بر اب چنان
زود باید مثل شیر از پستان ستر بشده ودفع بعد از ان باد دیگر بیاید وان را بر کنه
در هوا وچون بزمین اید شوه او مضره رساند وَجَعَلْتَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لِلْبَرِيَّةِ
سِرَاجًا وَهَّاجًا گردانیدی تو افتاب را وماه را از برای افریدگان چراغ روشن
وشعله دهنده مِنْ غَيْرِ أَنْ تُمَارِسَ فِيمَا ابْتَدَأْتَ بِهِ لُغُوبًا وَلَا عِلَاجًا بی انکه
کشیده باشی در انچه ابتداء نمودی باو تعب ومشقتی ورنج وزحمتی
هر چیز از عدم دادی بمجرد کن فیکون میسود فَيَا مَنْ تَوَحَّدَ بِالْعِزِّ وَالْبَقَاءِ وَقَهَرَ
عِبَادَهُ بِالْمَوْتِ وَالْفَنَاءِ پس ای انکه یگانگی بتو بغلبه وباقی بودند ومقهور
وعاجز نمودی بندگان خود را بمردن ونیست نمودن صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْأَتْقِيَاءِ
رحمت بفرست تو بر محمد وعترت پاکیزگان وَاسْتَمِعْ نِدَائِي وَاسْتَجِبْ دُعَائِي وَ
حَقِّقْ بِفَضْلِكَ أَمَلِي وَرَجَائِي استماع نما تو گوش فرا ده تو نداء مرا وصدا
مرا وروا نما حاجت مرا واجابت کن چیزهائی که از تو میخواهم وثابت نما ورسیدن
نما تو بفضل وکرم وجود تو ارزوی من وامید من يَا خَيْرَ مَنْ دُعِيَ لِكَشْفِ الضُّرِّ
وَالْكَرْمِ مَأْمُولٍ ای بهتر کسیکه خوانده شده است از جهة کشف اسیب وضرر
ای خوبترین امیدگاه از برای امیدگاه از معلومات است که انسان هر که را
بخواند از جهت حاجت خود ومحل حاجت خود اورا مثل خود در فقر وحاجت
وعدم میداند پس چگونه شود محتاج بمحتاج سؤال نماید چیز ندار وفاقد

بعین ندار وفاقد امید داشته باشد وَالْمَأْمُولِ لِكُلِّ عُسْرٍ وَيُسْرٍ ظاهر است والمامول
عطف است بمن دعی لکشف الضر ای بهترین ارزوی داشته وامیدگاه از جهة
هر کار مشکل وصعب هر کار اسان وسهل واحتمال دارد جمله مستانفه باشد
بِكَ أَنْزَلْتُ حَاجَتِي تقدیم جار ومجرور بر متعلق خود از جهة حصر است یعنی بتو نه
بغیر تو فرود اوردم من حاجت خود را فَلَا تَرُدَّنِي مِنْ سَنِيِّ مَوَاهِبِكَ خَائِبًا
يَا كَرِيمُ يَا كَرِيمُ يَا كَرِيمُ پس بر مگردان ورد مکن مرا از بزرگی وبلندی بخششهای
خودت ناامید کننده ای کریم ای کریم ای کریم إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَبِالْإِجَابَةِ
جَدِيرٌ بدرستیکه تو بر هر چیز قادر وتوانائی وباجابت حوائج وحاجات اوردن
خواهشهای بندگان سزاواری کسی را وراء تو قدرة وسزاواری ده بر قضاء حوائج
نیست بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ رحمت تو ای مهربان تر از مهربانی وَصَلَّى
اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ رحمت خدا باد بر اقای ما که محمد است وعترة
پاکان او وانسان مبتلا ودچار ه هفت چون صبح نماید اول اعدائی هست از جن وانس
که ایشان را هم ومقصدی نیست مگر اینکه اذیت میکنند وصدمه براو وارد اورند
از دین ودنیا این است که حضرت سجاد میفرماید مسکین است پسر ادم چون صبح نماید
عیال نان میخواهد شیطان ایمان میخواهد قبر بدن میخواهد پس از جهت دفع اعداء
وسایر مفاسد بعد از نماز صبح هفت مرتبه بگوید بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا حَوْلَ وَلَا
قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ خواهد هفتاد بلا از او دفع شود وخوب در هر صبح

وشام سوره دانعم که یس باشد بخواند ودعائیکه حضرت امام جعفر صادق عم
که برادرم تعلیم نمود بخواند واو اینست اللَّهُمَّ يَا كَائِنًا قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ وَالْمُكَوِّنَ لِكُلِّ
شَيْءٍ الْبَسْنِي فِي دِرْعِكَ الْحَصِينَةِ مِنْ شَرِّ جَمِيعِ خَلْقِكَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ
وخوبست مواظبت ومداومت نماید بدعاء انس بن مالک روایت نماید فرمود
روایت نموده عمر ابن ابان گفت فرستاد مرا در طلب انس ابن مالک وبا من بودند
جمعی از سواره وپیاده پس من امدم پیش او در شهر در حالیکه نزد باشیم برای او
پیش امدم او را در وقتیکه نشسته بود در در خانه پاهای خود را کشیده بود گفتم باو
جابت نما امیر را گفت امیر کیست گفتم حجاج ابن یوسف گفت خدا او را ذلیل کند این صاحب
تو طغیان نمود وکافر شد وظالم شده است ومخالف کتاب وسنت نموده است
خدا از او انتقام بکشد گفتم حرف را کوتاه نما واجابت نما پس با شد با ما چون داخل
شد بر حجاج گفت تو انس ابن مالکی گفت بلی گفت تو هستی که دشنام میدهی مرا
ونفرین میکنی گفت بلی این واجب است بر من وبر هر مسلمی زیرا که تو دشمن خدا
ودشمن اسلام میباشی وذلیل میکنی دوستان خدا را وعزیز میکنی د
شمنان خدا را پس حجاج گفت ایا دانستی که ترا طلب نمودم گفتم نه گفت ترا
بکشم ببدترین کشتنی ها گفت اگر بدانم صحت قول ترا هر اینه بندگی نمودن ترا
بغیر از خدا وشک مینمایم در قول رسول الله صلعم واله زیرا که دعائی تعلیم
من نمود وفرمود هر که بخواند این دعا را در هر صبح احدی قدرت ندارد بر اذیت

برادیت او وکس بر او راه نیابند وامروز ان دعارا خواندم حجاج گفت
این دعارا تعلیم من بکن گفت معاذ الله تعلیم کسی بدهم تا زنده ام پس حجاج گفت راه
بدهید که برود پس بعد که انس بیرون امد حاجب پرسید گفت اصلح الله الامیر مدتی
تو در طلب او بودی الان که باو رسیدی اورا رها نمودی حجاج گفت دیدم
بجدادیم در دو کتف او دو شیر بود هر زمانی با او سخن میگفتم ان دو شیر
من حمله میکردند من چگونه میتوانستم اورا بکشم پس وقت مردن انس این مالک ان دعارا
بر پسر خود تعلیم نمود و دعا اینست بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله وبالله بسم الله
خیر الاسماء بسم الله رب الارض والسماء بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء
فی الارض ولا فی السماء اذا بسم الله افتتحت وبالله ختمت وبه امنت بسم الله
اصبحت وعلی الله توکلت بسم الله علی قلبی ونفسی بسم الله علی عقلی وذهنی
بسم الله علی اهلی ومالی بسم الله علی ما اعطانی ربی بسم الله الشافی بسم الله الوافی
بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض ولا فی السماء وهو السمیع العلیم
هو الله الله الله الله الله ربی لا اشرک به شیئا الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر
اعز واجل مما اخاف واحذر واسئلک اللهم بخیرک من خیرک الذی لا یعطیه غیرک
عز جارک وجل ثناؤک ولا اله غیرک اللهم انی اعوذ بک من شر نفسی
ومن شر کل سلطان ومن شر کل شیطان مرید ومن شر کل جبار عنید ومن شر
کل قضاء السوء ومن شر کل دابة انت اخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم ...

علی کل شیء حفیظ ان ولیی الله الذی نزل الکتاب وهو یتولی الصالحین
اللهم انی استجیرک واحتجبت بک من شر کل شیء خلقته واحترس بک
من جمیع خلقک وکل ما ذرأت وبرأت واحترس بک منهم وافوض امری
الی الله الیک واقدم بین یدیک فی یومی هذا ولیلتی هذه وساعتی هذه
وشهری هذا بسم الله الرحمن الرحیم قل هو الله احد الله الصمد لم یلد ولم
یولد ولم یکن له کفوا احد عن امامی بسم الله الرحمن الرحیم قل هو الله احد
الله الصمد لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد من فوقی بسم الله الرحمن
الرحیم قل هو الله احد الله الصمد لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد عن یمینی
بسم الله الرحمن الرحیم قل هو الله احد الله الصمد لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا
احد عن شمالی بسم الله الرحمن الرحیم قل هو الله احد الله الصمد لم یلد و
لم یولد ولم یکن له کفوا احد بسم الله الرحمن الرحیم الله لا اله الا هو الحی القیوم
لا تأخذه تا هو العلی العظیم بسم الله الرحمن الرحیم شهد الله انه لا اله الا هو وا
لملئکة واولوا العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزیز الحکیم ونحن علی ما قال ربنا
من الشاهدین فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب
العرش العظیم وهفت مرتبه بگوید الحمد لله رب العالمین تمت السحر الترتیب
البو السبت فی شهر جمادی الاولی بعون الله تعالی وتعالی فی لیله ۲۱ هر بیع اسیطل
۱۳۲۵